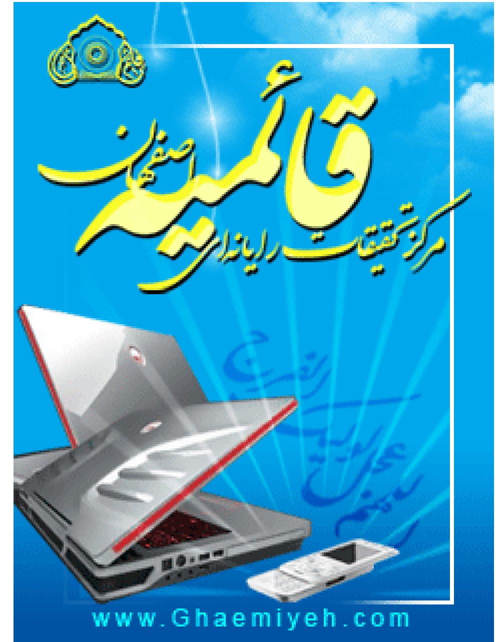
رسالت و مبارزات حضرت ابراہیمؑ در قرآن

(تفسیر موضوعی المیزان)




مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان
www.Ghaemiyeh.com

بنيانگذاري ملت حنيف، رسالت و مبارزات ابراهيم عليه‌السلام از ديدگاه قرآن و حديث

مشخصات کتاب

سرشناسه : امين، سيدمهدي، ۱۳۱۶ - عنوان و نام پديدآور : بنيانگذاري ملت حنيف، رسالت و مبارزات ابراهيم عليه‌السلام از ديدگاه قرآن و حديث (تفسير موضوعي الميزان)/ به اهتمام سيدمهدي امين؛ با نظارت محمد بيستوني.
مشخصات نشر : قم: بيان جوان ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهري : ۳۳۴ ص.
فروست : تفسير موضوعي الميزان؛ ج. ۱۸.
شابك : 978-600-228-134-0
وضعيت فهرست نويسي : فيپا
يادداشت : كتاب حاضر بر اساس كتاب" الميزان في تفسير القرآن" اثر محمدحسين طباطبايي است.
موضوع : تفاسير شيعه -- قرن ۱۴
موضوع : ابراهيم در قرآن
شناسه افزوده : بيستوني محمد، ۱۳۳۷- ناظر
شناسه افزوده : طباطبائي محمدحسين ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰ . الميزان في تفسيرالقرآن
شناسه افزوده : تفسير موضوعي الميزان؛ ج. ۱۸.
رده بندي كنگره : BP۹۸/الف۸۳ت۱۸۷.ج ۱۳۹۱
شماره كتابشناسي ملي : ۲۷۲۲۳۶۵

(411)

(412)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(413)

(414)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(415)

(416)
فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

فهـرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه

(423)

(424)

فهـرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه

(425)

(426)

فهـرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه

فهــرست مطـالـب

تقديم به

اِلي سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُـولِ اللّـهِ وَ خاتَـمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْوُلْدِ الْحُسَيْنِ لاسِيَّما بَقِيَّـــةِاللّهِ فِيالاَرَضينَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الاَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّينِ ،
الْحُجَّةِبْنِالْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا مُعِزَّ
الاَوْلِياءِوَيامُذِلَالاَعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُالْمُتَّصِلُبَيْنَالاَرْضِوَالسَّماءِقَدْمَسَّنا (4)
وَ اَهْلَنَا الضُّـــرَّ في غَيْبَتِـــكَ وَ فِراقِـــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ

متن تأئيديه حضرت آيةاللّه محمد يزدي

رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري و رييس شورايعالي مديريت حوزه علميه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

قرآن كريم اين بزرگ‌ترين هديه آسماني و عالي‌ترين چراغ هدايت كه خداوند عالم به وسيله آخرين پيامبرش براي بشريت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگيري و راهنمايي نموده و مي‌نمايد. اين انسان‌ها هستند كه به هر مقدار بيشتر با اين نور و رحمت

(5)

ارتباط برقرار كنند بيشتر بهره مي‌گيرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن كريم با خواندن، انديشيدن، فهميدن، شناختن اهداف آن شكل مي‌گيرد. تلاوت، تفكر، دريافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌هاي آن، سطوح مختلف دارد. كارهايي كه براي تسهيل و روان و آسان كردن اين ارتباط انجام مي‌گيرد هركدام به نوبه خود ارزشمند است. كارهاي گوناگوني كه دانشمند محترم جناب آقاي دكتر بيستوني براي نسل جوان در جهت اين خدمت بزرگ و امكان ارتباط بهتر نسل‌جوان با قرآن انجام‌داده‌اند؛ همگي قابل تقدير و تشكر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصيه مي‌كنم كه از اين آثار بهره‌مند شوند.

توفيقات بيش از پيش ايشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد يزدي

رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري 1/2/1388

(6)

متن تائیدیه حضرت آيةاللّه مرتضي مقتدايي

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

توفيق نصيب گرديد از مؤسسه قــرآني تفسير جوان بازديد داشته باشم و مواجه شدم با يك باغستان گسترده پرگل و متنوع كه به‌طور يقين از معجزات قرآن است كه اين ابتكارات و روش‌هاي نو و جالب را به ذهن يك نفر كه بايد مورد عنايت ويژه قرار گرفته باشد القاء نمايد تا بتواند در سطح گسترده كودكان و جوانان و نوجوانان و غيرهم را با قرآن‌مجيد مأنوس به‌طوري‌كه مفاهيم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهي و قرآني نمايد و آن برادر بزرگوار جناب آقاي دكتر محمد بيستوني است كه اين توفيق نصيب ايشان گرديده و ذخيره عظيم و باقيات الصالحات جاري براي آخرت ايشان هست. به اميد اين كه همه اقدامات با خلوص قرين و مورد توجه ويژه حضرت بقيت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.
(7)

مرتضي مقتدايي

به تاريخ يوم شنبه پنجم ماه مبارك رمضان‌المبارك 1427
(8)

متن‌تأييديه حضرت آية‌اللّه‌سيدعلي‌اصغردستغيب‌نماينده محترم‌خبرگان‌رهبري‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم
«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْيانا لِكُلِّ شَيْءٍ» (89 / نحل)
تفسير الميزان گنجينه گرانبهائي است كه به مقتضاي اين كريمه قرآني حاوي جميع موضوعات و عناوين مطرح در زندگي انسان‌ها مي‌باشد. تنظيم موضوعي اين مجموعه نفيس اولاً موجب آن است كه هركس عنوان و موضوع مدّنظر خويش را به سادگي پيدا كند و ثانيا زمينه مناسبي در راستاي تحقيقات موضوعي براي پژوهشگران و انديشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.
اين توفيق نيز در ادامه برنامه‌هاي مؤسسه قرآني تفسير جوان در تنظيم و نشر آثار
(9)
قرآني مفسّرين بزرگ و نامي در طول تاريخ اسلام، نصيب برادر ارزشمندم جناب آقاي دكتر محمد بيستوني و گروهي از همكاران قرآن‌پژوه ايشان گرديده است. اميدوارم همچنــان از توفيقــات و تأييــدات الهي برخــوردار باشنـد.
سيدعلي اصغر دستغيب
28/9/86

براساس پژوهشي كه در مؤسسه قرآني تفسير جوان انجام شده، از صدر اسلام تاكنون حدود 000/10 نوع تفسير قرآن كريم منتشر گرديده است كه بيش از 90% آنها به دليل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاري كامل آيات و روايات و كلمات عربي، نثر و نگارش تخصصي و پيچيده، قطع بزرگ كتاب و... صرفا براي «متخصصين و علاقمندان حرفه‌اي»

كاربرد داشته و افراد عادي جامعه به ويژه «جوانان عزيز» آنچنان كه شـايستـه است نمي‌تـوانند از اين قبيل تفاسير به راحتي استفاده كنند.

مؤسسه قرآني تفسير جوان 15 سال براي ساده‌سازي و ارائه تفسير موضوعي و كاربردي در كنار تفسيرترتيبي تلاش‌هاي گسترده‌اي را آغاز نموده است كه چاپ و انتشار تفسير جوان (خلاصه 30 جلدي تفسير نمونه، قطع جيبي) و تفسير نوجوان (30 جلدي، قطع جيبي كوچك) و بيش از يكصد تفسير موضوعي ديگر نظير باستان‌شناسي قرآن كريم، رنگ‌شناسي، شيطان‌شناسي، هنرهاي دستي، ملكه گمشده و شيطاني همراه، موسيقي، تفاسيـر گرافيكي و... بخشـي از خروجي‌هـاي منتشـر شده در هميـن راستـا مي‌باشـد.

كتابي كه ما و شما اكنون در محـضر نـوراني آن هستيـم حـاصـل تـلاش 30 سـاله «استادارجمند جناب آقاي‌سيدمهدي‌امين» مي‌باشد.ايشان تمامي مجلدات تفسيرالميزان را به

دقـت مطـالعه كـرده و پس از فيش برداري، مطالب را «بدون هيچ گونه دخل و تصرف در متن تفسير» در هفتاد عنوان موضوعي تفكيك و براي نخستين بار «مجموعه 70 جلدي تفسير موضوعي الميزان» را تـدويـن نمـوده كـه هم به صورت تك موضوعي و هم به شكل دوره‌اي براي جـوانـان عزيز قـابـل استفاده كاربردي‌است.

«تفسير الميزان» به گفته شهيد آية اللّه مطهري (ره) «بهترين تفسيري است كه در ميان شيعه و سني از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است».

«الميزان» يكي از بزرگ‌ترين آثار علمي علامه طباطبائي (ره)، و از مهم‌ترين تفاسير جهان اسلام و به حق در نوع خود كم‌نظير و مايه مباهات و افتخار شيعه است. پس از تفسير تبيان شيخ طوسي (م 460 ه) و مجمع‌البيان شيخ طبرسي (م 548 ه) بزرگ‌ترين و جامع‌ترين تفسير شيعي و از نظر قوّت علمي و مطلوبيت روش تفسيري، بي‌نظير است. ويژگي مهم اين تفسير به‌كارگيري تفسير قرآن به

قرآن و روش عقلــي و استــدلالي اســت. ايــن روش در كــار مفسّــر تنها در كنار هم‌گذاشتن آيات براي درك معناي واژه خلاصه نمي‌شود، بلكه موضوعات مشابه و مشتــرك در سوره‌هاي مختلف را كنار يكديگر قرار مي‌دهد، تحليل و مقايسه مي‌كند و براي درك پيام آيه به شيوه تدبّري و اجتهادي تـوسل مي‌جويد.
يكي از ابعاد چشمگير الميزان، جامعه‌گرايي تفسير است. بي‌گمان اين خصيصه از انديشه و گرايش‌هاي اجتماعي علامه طباطبائي (ره) برخاسته است و لذا به مباحثي چون حكومت، آزادي، عدالت اجتماعي، نظم اجتماعي، مشكلات امّت اسلامي، علل عقب ماندگي مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات ماركسيسم و ده‌ها موضوع روز، روي آورده و به‌طورعميـق مورد بحث و بررسي قرارداده است.
شيوه مرحوم علاّمه به‌اين شرح است كه در آغاز، چندآيه از يك‌سوره را مي‌آورد و آيه، آيه،

نكات لُغوي و بياني‌آن‌را شرح مي‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بيان آيات كه شامل مباحث موضوعي است به تشريح آن مي‌پردازد.
ولــي متــأسفــانه قــدر و ارزش اين تفسير در ميان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فــراوانــي كه با دانشجـويان يا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نياز فراوان آنها را به اين تفسير دريــافتــه‌ام و به همين دليل نسبت به همكاري با جنــاب آقــاي سيدمهدي اميــن اقــدام نمـــــوده‌ام.
اميــدوارم ايــن قبيــل تــلاش‌هــاي قــرآنــي مــا و شمــا بــراي روزي ذخيــره شــود كــه بــه جــز اعمــال و نيــات خـالصـانه، هيچ چيـز ديگـري كـارسـاز نخواهد بود.
دكتر محمد بيستوني

رئيس مؤسسه قرآني تفسير جوان
تهران ـ تابستان 1388

اِنَّـــهُ لَقُـــــرْآنٌ كَـــريــمٌ
فـــي كِتـــابٍ مَكْنُـــــونٍ
لا يَمَسُّـــهُ اِلاَّ الْمُطَهَّـــروُنَ
اين قـرآنـي اســت كــريــم
در كتـــــابـــي مكنـــــون
كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد!
(77 ـ 79/ واقعه)

اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يافرهنگ معارف قرآن است كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيــص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندي شده است.

در تقسيم‌بندي به عمل آمده از موضوعات قرآن كريم قريب 70 عنوان مستقل به دست آمد. هر يك از اين موضوعات اصلي، عنوان مستقلي براي تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعي تقسيم گرديد. هر فصل نيز به سرفصل‌هايي تقسيم شد. در اين سرفصل‌ها آيات و مفاهيم قرآني از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقي، طبقه‌بندي و درج گرديد، به طوري كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‌انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد. در پايان كار، مجموع اين معارف به قريب 5 هزار عنوان يا سرفصل بالغ گرديد.

از لحــاظ زمــاني: كار انتخاب مطالب و فيش‌برداري و تلخيص و نگارش، از

اواخــر ســال 1357 شــروع و حــدود 30 ســال دوام داشتــه، و با توفيق الهي در ليالي مبــاركه قدر سال 1385پايان پذيرفتــه و آمــاده چــاپ و نشــر گـرديـده است.

هــدف از تهيه اين مجموعــه و نوع طبقه‌بندي مطالب در آن، تسهيل مراجعه به شرح و تفسير آيات و معارف قرآن شريف، از جانب علاقمندان علوم قرآني، مخصوصا محققين جوان است كه بتوانند اطلاعات خود را از طريق بيان مفسري بزرگ چون علامه فقيد آية اللّه طباطبايي دريافت كنند، و براي هر سؤال پاسخي مشخص و روشــن داشتـــه باشنــد.

سال‌هاي طولاني، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهيم قرآن شريف مي‌آموختيم اما وقتي در مقابل يك سؤال درباره معارف و شرايع دين‌مان

قرار مي‌گرفتيم، يك جواب مدون و مشخص نداشتيم بلكه به اندازه مطالب متعدد و متنوعي كه شنيده بوديم بايد

جواب مي‌داديم. زماني كه تفسير الميزان علامه طباطبايي، قدس‌اللّه سرّه الشريف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ايراني قرار گرفت، اين مشكل حل شد و جوابي را كه لازم بود مي‌توانستيم از متن خود قرآن، با تفسير روشن و قابل اعتمادِ فردي كه به اسرار مكنون دست يافته بود، بدهيم. اما آنچه مشكل مي‌نمود گشتن و پيدا كردن آن جواب از لابلاي چهل (يا بيست) جلد ترجمه فارسي اين تفسير گرانمايه بود. لذا اين ضرورت احساس شد كه مطالب به صورت موضوعي طبقه‌بندي و خلاصه شود و در قالب يك دائرةالمعــارف در دســترس همه دين‌دوستان قرارگيرد. اين همان انگيزه‌اي بـود كـه مـوجب تهيه اين مجلــدات گــرديد.
بديهي است اين مجلدات شامل تمامي جزئيات سوره‌ها و آيات الهي قرآن نمي‌شود، بلكه سعي شده مطالبي انتخاب شود كه در تفسير آيات و مفاهيم قرآني، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهيم مطلب پرداخته است.

اصــول اين مطالب باتوضيح و تفصيل در «تفسير الميزان» موجود است كه خواننده مي‌تواند براي پي‌گيــري آن‌ها به خود الميــزان مراجعه نمايد. براي اين منظور مستنــد هر مطلب با ذكــر شماره مجلــد و شماره صفحــه مربوطــه و آيه مورد استنــاد در هر مطلب قيد گرديده است.
ذكراين‌نكته لازم‌است كه چون‌ترجمه‌تفسيرالميزان به‌صورت دومجموعه 20 جلدي و 40جلدي منتشرشده بهتراست درصورت نيازبه‌مراجعه به‌ترجمه الميزان، بر اساس ترتيب عددي آيات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات برويد.
و مقدر بود كه كار نشر چنين مجموعه آسماني در مؤسسه‌اي انجام گيرد كه با هــدف نشــر معــارف قــرآن شــريـف، به صورت تفسير، مختص نسل جوان،

تأسيس شده باشد، و استاد مسلّم، جنــاب آقـاي دكتـر محمــد بيستوني، اصلاح و تنقيــح و نظــارت همــه‌جــانبه بر اين مجمــوعه قـرآني شريف را به عهــده گيــرد.
مؤسسه قرآني تفسير جوان با ابتكار و سليقه نوين، و به منظور تسهيل در رساندن پيام آسماني قرآن مجيد به نسل جوان، مطالب قرآني را به صورت كتاب‌هايي در قطع جيبــي منتشــر مي‌كنــد. ايــن ابتكــار در نشــر همــين مجلــدات نيــز به كار رفته، تــا مطــالعــه آن در هــر شــرايــط

زمــانــي و مكــاني، براي جــوانان مشتاق فرهنگ الهي قرآن شريف، ساده و آسان گردد...
و ما همه بندگاني هستيم هر يك حامل وظيفه تعيين شده از جانب دوست، و آنچه انجــام شــده و مي‌شـود، همه از جانب اوست !
و صلوات خدا بر محمّد مصطفي صلي‌الله‌عليه‌وآله و خاندان جليلش باد كه نخستين حاملان اين

وظيفه الهي بودند، و بر علامه فقيد آية‌اللّه طباطبايي و اجداد او، و بر همه وظيفه‌داران اين مجموعه شريف و آباء و اجدادشان باد، كه مسلمان شايسته‌اي بودند و ما را نيز در مسيــر شنــاخت اسـلام واقعي پرورش دادنـد!
ليله قدر سال 1385
سيد مهدي حبيبي امين

فصل اول:آغاز زندگاني ابراهيم عليه‌السلام و حركت توحيدي او

آن‌چه از قرآن كريم در اين باره استفاده مي‌شود اين است كه ابراهيم عليه‌السلام از اوان طفوليت تا وقتي كه به حد تمييز برسد در نهان‌گاهي دور از جامعه خود مي‌زيست و پس
(23)
از آن كه به حد تمييز رسيده، از نهان‌گاه خود به سوي قوم و جامعه‌اش بيرون شده و به پدر خود پيوسته و ديده است كه پدرش و همه مردم بت مي‌پرستند و چون داراي فطرتي پاك بود و خداوند متعال هم با ارائه ملكوت هر چيز، تأئيدش كرده و كارش را به جائي رسانده بود كه تمامي اقوال و افعالش موافق با حق شده بود، اعمال قوم خود را نپسنديد و نتوانست ساكت بنشيند، لاجرم به احتجاج با پدر پرداخت و او را از پرستش بت‌ها منع و به توحيد خداي سبحان دعوت نمود، باشد كه خداوند او را به راه راست خود هدايت نمايد و از ولايت شيطان دورش سازد!
پـدرش وقتـي ديـد ابراهيم به هيچ وجه از پيشنهاد خود دست برنمي‌دارد او را از خود طرد كرد و به سنگسـار كردن تهديدش نمود. ابراهيم در مقابل اين تهديد و تشديد از در شفقت و مهـربـانـي با وي تلطف كرد، چه ابراهيم مردي خوش خلق و نرم زبان
(24) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
بـود. در پـاسـخ پدر نخست بر او سلام كرد و سپس وعده استغفارش داد و در آخر گفت: در صـورتـي كه بـه راه خدا نيايد او و قومش را ترك خواهد گفت ولي به هيچ وجه پرستش خدا را ترك نخواهد كرد !
اين قسمت از زنـدگي ابراهيم عليه‌السلام در آيات 41 تا48 سوره مريم بيان شده است.
ابراهيم عليه‌السلام در اين برهه از زمان احتجاجاتي را با قوم خود شروع كرد و مباحثات لفظـي دربـاره نفـي پـرستـش بـت‌ها بـا آنـان داشـت.
شـرح ايـن مبـاحث و احتجـاجـات در آيـات 51 تا 56 سـوره انبيـاء و 69 تا 77 سـوره شعـراء و 83 تا 87 سـوره صـافـات در قـرآن مجيـد آمـده است.
مرحله ديگر مباحثات آن حضرت با اقوام ديگري بوده كه آفتاب و ماه و ستاره را مي‌پرستيدند. در اين مباحثات بود كه آنان را به حق ملزم كرد. در اين زمان بود كه داستان انحراف او از كيش بت‌پرستي و ستاره‌پرستي در همه جا منتشر شد.
خلاصه تاريخ ابراهيم عليه‌السلام در قرآن (25)

شـرح اين مبـاحثـات نيز در آيات 74 تا 82 سوره انعام نقل شده است.
روزي كه مردم بت‌پرست شهر براي انجام مراسم ديني خود همه به خارج شهر رفته بودند، ابراهيم عليه‌السلام به عذر كسالت از رفتن با آنان اجتناب نمود و تنها در شهر ماند و وقتي شهر خلوت شد به بت‌خانه شهر درآمد و همه بت‌ها را خرد كرد و تنها بت بزرگ را گذاشت شايد مردم به طرف او برگردند. وقتي مردم به شهر بازگشتند و از داستان باخبر شدند درصدد جستجوي مرتكب آن برآمدند و سرانجام گفتند اين كار زير سر همــان جـواني اســت كــه ابــراهيــم نــام دارد. ابراهيم را در برابر چشم همه احضار كرده و او را استنطاق و بازپرسي كردند و پرسيدند:
ـ آيا تو خدايان ما چنين كردي؟ گفت:
(26) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
ـ اين كـار را بـت بـزرگ كــرده اسـت !
اگـر قبول نداريد از خود آن‌ها بپرسيد،
تـا اگـر قـدرت بـر حـرف زدن دارنـد،
بگوينــد چه كسي به ايـن صورتشان درآورده است !
ابراهيم قبلاً به همين منظور تبر را به دوش بت بزرگ نهاده بود تا خود شاهد حال باشد. ابراهيم مي‌دانست كه مردم درباره بت‌هاي خود قائل به حيات و نطق نيستند، ولكن مي‌خواست با طرح اين نقشه زمينه‌اي بچيند تا مردم را به اعتراف و اقرار بر بي‌شعوري و بي‌جاني بت‌ها وادار سازد و لذا مردم پس از شنيدن جواب ابراهيم به فكر فــرو رفتنـد و بـه انحــراف خـود اقـرار كـردند و با سرافكندگي گفتند:
- تـــو كــــه مـي‌دانــي ايـن بت‌هــا قــــادر بــر تكلــم نيستنــــد !
خلاصه تاريخ ابراهيم عليه‌السلام در قرآن (27)
ابراهيم عليه‌السلام كه غرضي جز شنيدن اين حـرف از خـود آنـان نـداشت بي‌درنگ گفت:
ـ آيا خــدا را گذاشته و اين بت‌هـا را كــه جمـاداتــي بي‌جان و بي‌سود و زيـانند مي‌پرستيـد؟ اف بر شما و بر آن‌چه كه مي‌پرستيد !
آيـــا راستـي فكـــر نمـي‌كنيــــد؟
و چيزهائي را كه به دست خودتان مي‌تراشيد و مي‌پرستيد،
و حـاضـر نيستيـد خـدا را كـه خـالق شمـا و خـالـق همــه مصنـوعـات شمــا (اعمـال شمــا) اسـت بپــرستيـد؟!
گفتنــد: بـايـد او را بسوزانيد و خدايان خود را ياري و حمايت كنيد!
به همين منظور آتش‌خانه بزرگي ساختند و دوزخي از آتش افروختند و در اين كار براي رضاي خاطر خدايان خود همه تشريك مساعي كردند. وقتي آتش شعله‌ور شد
(28) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

ابـراهيـم را در آتش افكنـدنـد. خـداي متعـال آتش را بـراي ابـراهيـم خنـك گـردانيــد و او را در بطـن آتـش سـالـم نگـه داشـت و كيـد كفـار را بـاطل فــرمـــود.
شرح مطالب بالا در آيات 56 تا 70 سوره انبياء و آيات 88 تا 98 سوره صافات در قــرآن مجيـد بيـان گرديده است.
ابراهيم عليه‌السلام در خلال اين مدت با نمرود (پادشاه وقت) هم رو به رو شد و او را نيز كه داعيــه خـدائـي و ربـوبيـت داشـت مـورد خطاب قـرار داد و بـه وي گفـت:
ـ پروردگار من آن كسي اسـت كـه بنــدگــان را زنده مي‌كند و مي‌ميراند !
نمرود از در مغالطه گفت:
ـ مـن نيـز زنـده مي‌كنـم و مي‌ميرانم. هـر يك از اسيران و زندانيـان را كـه بخواهم رها مي‌كنم و هر كه را كه بخواهم بـه قتل مـي‌رسـانـم !
خلاصه تاريخ ابراهيم عليه‌السلام در قرآن (29)
ابراهيم با بيان صريح‌تري كه راه مغالطه را بر او مسدود كند احتجاج كرده و فرمود:
- خداي متعال كسي است كه آفتاب را از مشرق سر مي‌دهد و تو اگر راست مي‌گوئي از اين پس كـاري بكن كـه آفتـاب از مغـرب طلـوع بكنـد!
در اين‌جا نمرود كافر كيش مبهوت و سرگشته ماند!
اين وقايع و احتجاجات در آيه 258 سوره بقره در قرآن مجيد شرح داده شده است.
قــرآن مجيــد نقــل مي‌كنــد كــه پس از رهائي ابراهيم عليه‌السلام از آتش نمرود، آن حضرت هدف مقدس خود را دنبال كرد و دعــوت به توحيد و دين حنيف را آغاز نمود. در ايـن مــوقــع عــده قليلــي بــه او ايمــان آوردنـــد.
قرآن كريم، از جمله ايمان آورندگان به او را "حضرت لوط" برادر او و هم‌چنين
(30) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
همسر ابراهيم عليه‌السلام را نام مي‌برد. اين بانو همان زني است كه ابراهيم با او مهاجرت كرد و پيش از بيرون رفتن از سـرزمين خـود بـه اراضـي مقـدس بـا او ازدواج كرده بود. نقـل اين قسمت از تـاريخ حيـات آن بـزرگـوار در قـرآن، در آيه 4 سوره ممتحنه و آيه 100 سوره صافات، آمده است.
ابراهيم عليه‌السلام و همراهانش در موقع بيرون شدن از وطن خود، از قوم خود تبري و بي‌زاري جسته و هم‌چنين از "آزر"، كه او را "پدر" ناميده بود و در واقع پدرش نبود، بي‌زاري جسته بود و به اتفاق همسرش و "حضرت لوط" به سوي ارض مقدس خيمه بيرون زدند، باشد كه در آن جـا

بـدون مـزاحمـت كسـي و دور از اذيت و جفاي قومش به عبادت خـداونـد مشغول بـاشنـد.
آيــات 4 ســوره ممتحنــه و 71 ســوره انبيــاء بــازگــو كننــده اين مهاجرت تــاريخــي در قــرآن مجيـد هستند.
خلاصه تاريخ ابراهيم عليه‌السلام در قرآن (31)
ابــراهيــم عليه‌السلام از خــداي خــود درخــواســت فــرزنــد كرد و پس از اين دعا بود كـه خــداي تعــالي او را كه به حد شيخوخت و كهولت رسيده بود به اسحق و اسماعيل و از صلب اسحق به يعقــوب بشــارت داد و پس از مــدت كمــي اسمــاعيــل و بعد از او اسحــق به دنيــا آمدند. و خداوند (همــان‌طور كه وعــده داده بود)، بركت خــود را در خــود ابراهيم و فرزندانش و اولاد فــرزنــدانش قــرار داد و مبــاركشان گردانيد !
ابراهيم عليه‌السلام به امر پروردگار خود به مكه، كه دره‌اي عميق و بي‌آب و علف بود آمد و فرزند عزيزش "اسماعيل" را در سن شيرخوارگي، در آن مكان مخوف، منزل داد و خود بــه ارض مقــدس مـراجعـت كـرد. اسماعيــل در اين سرزمين نشو و نما كرد و اعراب چادرنشين اطراف به دور از جمع شدند. در ايــن زمــان خــانه كعبــه ســاختــه شد.
(32) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
ابراهيم عليه‌السلام گاه‌گاهي پيش از بناي كعبه و خانه مكه و پس از آن به مكه مي‌آمد و از فرزندش اسماعيل ديدن مي‌كرد.
در آيـات 126 سوره بقـره و آيـه 35 تـا 41 سـوره ابـراهيم چگونگي ساخته شــدن كعبــه نقـل شــده اسـت.
تـا آن كـه در يـك سفر مـأمـور بـه سـاختن خـانـه كعبـه شـد، لـذا بـه اتفـاق اسماعيل ايـن خـانه را بنـا نهـاد.
اين اولـيـن خـانـه‌اي اسـت كـه از طـرف پـروردگـار ساخته شـد. اين خـانـه مباركي است كـه در آن آيـات بينات و در آن "مقـام ابـراهيـم" هست. هـر كـس داخـل آن شود از هــر گــزنــدي ايمــن اســت!
آيات 127 تا 129 سوره بقره و 96 تا 97 سوره آل عمران در قرآن مجيد بيان اين واقعيت‌هـاي تـاريخي است.
خلاصه تاريخ ابراهيم عليه‌السلام در قرآن (33)
ابـراهيم عليه‌السلام پس از فراغت از بنــاي كعبــه دستــور حــج را صادر نمود و عبادات مـربـوط بـه آن را تشـريـع كرد.
در قـرآن مجيـد، شـرح اين عبـادات در سوره حج در آيات 26 تا 30 آمده است.
در قرآن مجيد آمده است كه خداي تعالي ابراهيم عليه‌السلام را مأمور به ذبح فرزندش اسماعيل نمود. ابراهيم عليه‌السلام اسماعيل را در انجام

فرايض حج شركت مي‌داد. موقعي كه به سعي رسيدند و مي‌خواستند كه بين صفا و مروه سعي كنند، اين مأموريت ابلاغ شد و ابراهيم جريان را با فرزندش در ميان گذاشت و گفت:
- اي فرزندم! در خواب چنين مي‌بينم كه تو را ذبح مي‌كنم، نيك بنگر تا رأيت چه خواهد بود؟

عرض كرد:
- پدر جان! هر چه را كه مأمور به انجامش شده‌اي انجام بده !
انشاءاللّه به زودي خواهي ديد كه من مانند بندگان صابر خدا، چگونه صبري از خود نشان مي‌دهم!
پس از اين كه هر دو به اين امر تن در دادند و ابراهيم عليه‌السلام صورت جوانش را بر زمين گذاشت،وحي آمد كه:
- اي ابراهيم خواب خود را تصديق كردي !
و ما به همين مقدار از تو قبول كرديم!
و ذبح عظيمي را فدا و عوض او قرار داديم !
در قرآن مجيد آيات 101 تا 107 سوره صافات بيان‌گر اين واقعه تاريخي

مي‌باشند.
آخرين خاطره‌اي كه قرآن كريم از ابراهيم عليه‌السلام نقل نموده، دعائي است كه آن بزرگوار در بعضي از سفرها در مكه كرده است. و آخرين خواست او از خدايش اين است كه:
- پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا و كساني را كه ايمان آورده‌اند، در روز حساب بيامرز !
اين دعا در ضمن آيات 35 تا 41 سوره ابراهيم در قرآن مجيد نقل شده است. (1)
1- الميزان ج : 14 ص : 19 .

از رواياتاسلامي درباره تولدابراهيم عليه‌السلام آن‌چه ابي‌بصيراز امام جعفرصادق عليه‌السلام به طور مشروح نقل كرده، به شرح زير است:

«پدر ابراهيم منجم دربار "نمرود بن كنعان " بود و نمرود هيچ كاري را جز به صوابديد او انجام نمي‌داد. شبي از شب‌ها، پدر ابراهيم نظر به نجوم كرد و وقتي صبح شد به نمرود گفت:

- من ديشب امر عجيبي ديدم !

پرسيد ـ چه ديدي؟

گفت: ـ از اوضاع كواكب چنين فهميدم كه به زودي در سرزمين ما مولودي متولد

تولد ابراهيم خليل اللّه (37)

مي‌شود كه هلاكت و نابودي ما به دست او خواهد بود، چيزي نمانده كه مادرش به او باردار شود.

نمرود تعجب كرد و پرسيد: آيا هنوز نطفه‌اش در رحم هيچ زني منعقد نشده ؟ گفت نه !

نمرود پس از شنيدن اين خبر دستور داد تا زنان از مردان كناره‌گيري كنند. در همين موقع بود كه پدر ابراهيم با همسر خود نزديكي كرد و او به ابراهيم باردار شد و وقتي فهميد كه همسرش آبستن شده، به نظرش رسيد كه اين حمل همان كسي است كه بساط سلطنت نمرود را بر مي‌چيند... .

همسرش گفت: براي اين كه نمرود از جريان باخبر نشود و دردسري براي تو فراهم نگردد من كودك را در يكي از غارها پنهان مي‌كنم!

(38) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

ابراهيم بدين ترتيب بزرگ شد... تا آن كه از غار بيرون آمد و....»

علماي حديث و آثار تقريبا اتفاق دارند در اين كه ابراهيم عليه‌السلام در ابتداي زندگي از ترس نمرود در پنهاني به سر مي‌برده است و پس از سرآمدن اين دوره از زندگيش خود را آشكار ساخته و با پدر و قومش بر سر الوهيت بت‌ها و ستاره‌ها و ماه و خورشيد احتجاج كرده و با نمرود پادشاه معاصرش بر سر ادعاي خدائي او محاجه كرده است. از سياق آيات مربوط به اين حوادث نيز چنين استفاده مي‌شود.

اما اين كه پدر ابراهيم عليه‌السلام چه كسي بوده؟ اهل تاريخ گفته‌اند اسم او "تارخ" بوده

است و لقبش "آزر" و نيز گفته‌اند آن شخص مشركي كه قرآن پدر ابراهيم خوانده و احتجـاج ابـراهيم را با او نقل كرده، همانا "تارخ" پدر صلبي و حقيقي ابراهيم بوده است.
عده‌اي از علماي حديث و كلام اهل تسنن نيز با مورخين در اين قول موافقند. بعضي ديگر از آنان و هم‌چنين همه علماي شيعه با اين قول مخالفت كرده‌اند و تنها بعضي از محدثين از شيعه اخبار دال بر قول اول را در كتب خود نقل نموده‌اند.
عمــده چيــزي كــه مورد استدلال شيعه و موافقين آن‌ها از علماي سنّت است اخباري است كه از طــرق شيعــه وارد شده و دلالت دارد بر اين كه آباء رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله همــه مــوحــد بــوده و هيــچ يــك از آنــان مشــرك نبــوده‌انــد.
اين مسئله مورد مشاجره و معركه آراء اين دو دسته از علماي شيعه و سني است ولي به نظر ما احتياجي به اين بحث‌ها نيست زيرا خود آيات قرآن كريم دلالت بر اين

دارد كه آزر مشرك كه در آيات سوره انعام از او اسم برده شده، پدر حقيقي ابراهيم نبوده و با اين حال رواياتي كه دلالت دارند بر اين كه نام‌برده پدر حقيقي ابراهيم بوده با اختلافي كه ميان خود آنان هست مخالف با كتاب خداست و با كمال جرأت و بدون هيچ دغـدغـه بـايـد آن‌هــا را طـرح نمـود و هيچ حـاجـتـي بـه ايـن اختلاف نظرها نيست. (در تفسير آيات 74 تا 83 سوره انعام اين مطلب مورد بحث قرار گرفته است.)
روايتي نيـز وجـود دارد كـه آزر را عمـوي ابـراهيم منجـم دربـار نمـرود دانستـه و تارخ را پدر ابراهيم خوانده است. (1)

1- الميــزان ج : 14 ص : 6 .
اولين ظهور و اولين دعوت ابراهيم (41)
«وَاتْــلُ عَلَيْهِـمْ نَبَأَ اِبْرهيمَ...!» (69 تا 104 / شعراء)
اين آيات به مهم‌ترين خبر مربوط به ابراهيم عليه‌السلام اشاره مي‌كند، كه با فطرت سالم و پاك خود عليه قومش، كه به اتفاق كلمه و همگي بت مي‌پرستيدند و به حمايت از دين توحيد و پرستش خداي سبحان قيام نمود و از مردم وطنش بيزاري جست و از دين حق دفاع نمود و گذشت بر او آن‌چه كه گذشت، كه همه آيت و معجزه بود، ولي بيشتر قوم او نيز ايمان نيـاوردند!
در اين آيات خداي سبحان از رسول گرامي خود مي‌خواهد كه داستان ابراهيم را بــراي مــردم زمــان خــود نقــل كنــد و ايــن به خــاطــر اين بود كه مي‌خواهد
(42) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
اين داستان به گوش مشركين عرب كه عمدتا از قريش بودند و ابراهيم هم پدر بزرگ قــريــش بــود، بـرسـد تـا بداننـد كـه آن جناب مانند پدربزرگشان به نشر دين تـوحيد و دين حق قيام كرده است.
آن روز كه احدي گوينده «لا اِلهَ اِلاَ اللّه» نبود و خدا ابراهيم را ياري كرد و در نتيجه كلمـه تـوحيـد ثـابت شـد و در سـرزمين مقـدس فلسطيـن و در حجاز انتشار يافت.
و اين نبود مگر به خاطر اين كه دين توحيد يك داعي قوي از درون فطرت انسان‌ها دارد و خدا نيز حامي آن است و در همين خود آيتي است از خدا كه عبرت گيرندگـان بايد از آن عبرت گيرند و از دين وثنيت بي‌زاري جويند، هم‌چنـان كـه ابراهيم از آن كيش و حتـي از پـدرش و قــومش كه طــرف‌دار آن بودند بـي‌زاري جست:
اولين ظهور و اولين دعوت ابراهيم (43)
«خبــر ابراهيم را بر آنان بخوان !
وقتــي بــه پـدرش و قـومـش گفــت: چـــه مــي‌پـرستيــــد؟
گفتند: - بُتـاني را مي‌پرستيم و پيوسته به عبادتشان قيـام مي‌كنيم!
گفت: - مگــر وقتـي بخــوانيـدشــان نــدايتــان را مـي‌شنـونـــد؟
يا سودتان دهنـد يا زيـان زنند؟
گفتند: - نه، بلكه پدران خويش را ديده‌ايم كه چنين مي‌كــرده‌اند!
گفــت: - آيــا مـي‌دانيــد كــه آن‌چــه شمــا و پــدران قــديمتــان مـي‌پـرستيــده‌ايد، دشمن منند؟

مگر پروردگار جهانیان! که مرا آفریده است و همو هدایتم

مي‌كند!
كه هم او غذايم دهد و آبم دهد،
كه وقتي بيمار شوم شفايم بخشد،
و كه بميراندم و باز زنده‌ام كند.
و كه طمع دارم روز رستاخيز گناهم را بيامرزد!
پروردگارا! مرا حكم ببخش و قرين شايستگانم فرما!
و نزد آيندگان نيكنامم گردان !
و از وارثان بهشت پرنعمتم كن !
و پدرم را بيامرز كه وي گمراه بود !
و روزي كه كسان برانگيخته مي‌شوند مرا خوار مگردان!

روزي كه مال و فرزندان سود ندهد،
مگر آن كه با قلب سليم سوي خدا آمده باشد،
و بهشت به نيكوكاران نزديك گردد،
و جهنم به گمراهان نمودار گردد و...» (69 تا91/شعراء)
اين محاجه مربوط به اولين روزي است كه ابراهيم عليه‌السلام از غار خود درآمده و داخل در مجتمع پدر و قوم خود شده است و قبل از اين چيزي در اين باره نديده بود و احتجاجي كرد كه از يك فطرت ساده و پاك بود.
بعد از آن‌كه محاجه ابراهيم با پدرش و قومش بدين‌جا انجاميد كه هيچ حجت و

دليلي به غير از تقليد از پدران بر بت‌پرستي نياوردند، شروع كرد به بي‌زاري جستن از خدايان ايشان و نيز خود ايشان و پدران بت‌پرستشان!
ابراهيم عليه‌السلام سپس شروع مي‌كند به معرفي «رَبُّ الْعالَمين» و نعمت‌هائي كه بر او ارزاني داشته است. او اوصاف خدا را بيان كرد، اين اوصافي بود كه با آن‌ها حجت و دليلش بر مدعايش تمام مي‌شود. (ربي است رحيم و داراي لطف و عنايت به حال من و منعم من است به تمامي نعمت‌ها و دافع تمامي شرور!)
سرآغاز هر نعمت را مسئله خلقت ذكر كرد، چون خلقت عالم قائم به خداي سبحان است پس ناگزير بايد بدانيم كه تدبيرش هم قائم به اوست. خداي‌تعالي

بدين جهت هاديئي است كه خالق است.

«خـداي تعالي كسي است كـه مرا آفريد،
و لايـــزال مـــرا هـــدايـت مـــي‌كنـــد،
و همـواره از روزي كــه مـرا خلـق كـرده،
به سوي سعادت زندگيم راهنمائي كرده،
و لايـــزال راهنمـــائيـــم مـــي‌كنـــــد!» (78 / شعراء)
اگر از ميان همه نعمت‌ها تنها مسئله طعام و شراب و بهبودي از مرض را ذكر كرد بــراي ايــن بــود كه اين‌هــا مهــم‌تر از ســايــر نعمت‌هاست.

منظورش از ميراندن، مرگي است كه آن را براي هر كسي تقدير كرده و فرموده است: «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ» (185 / آل عمران) و اين مرگ به منزله انعدام و فنا نيست بلكــه يكــي از تــدابيــر عــام است كــه در عــالــم جاري است و مراد به زنــده كــردن افــاضــه حيات بعد از مرگ است.
مسئلــه آمــرزش را در روز قيــامــت و روز جــزا مثــل ســايـر نعمت‌هاي نــام‌برده به طور قطع ذكر نكرد بلكه گفت: «و كسي كه اميدوارم مرا بيامرزد!» دليل اين است كــه مسئلــه آمرزش به استحقاق نيست تا اگر كسي خود را مستحق آن بداند قطع به آن پيدا كند، بلكه فضلي است از ناحيه خدا و به طور كلي هيچ‌كس از خدا طلبكار نيست و چيزي كه هست اين خداي سبحان است كه بر خود واجب كرده تا خلق را هدايت كند و رزق دهد و بميراند و زنده كند ولي برخود واجب نكرده كه هر

گنــه‌كاري را بيامرزد.(1)
1- الميــزان ج : 30 ص : 137.

«وَ اذْكُـرْ فِي الْكِتابِ اِبْراهيمَ اِنَّـهُ كـانَ صِـدّيقـا نَبِيّـا...!» (41 تا 50 / مريم)
اين آيات به پاره‌اي از داستان ابراهيم عليه‌السلام اشاره مي‌كند و آن عبارت است از احتجاج او با پدر، درباره بت‌ها، با حجت و هدايت فطري و معرفت يقيني، كه خدايش داده بود و نيز داستان كناره‌گيري از پدر و از مردم و خدايانشـان و اين كه خداوند به او اسحاق و يعقوب را داد و به كلمه باقي در نسلش اختصـاص داد و بـراي او و اعقـاب او يـاد خيــري در آينــدگـان گـذاشت، كـه تـا روزگـار هسـت نـامش را بـه نيكي ببـرنـد.
ابراهيم، پيامبري صديّق (51)
«در ايــن كتــاب ابــراهيــم را يــاد كـن كـه وي صدّيق و پيغمبر بود!»
"صِدّيق" كسي را گويند كه در صدق مبالغه كند، يعني آن‌چه را كه مي‌كند مي‌گويد و آن‌چه را كه مي‌گويد مي‌كند و ميان گفتار و كردار او تناقضي نباشد.
ابراهيم عليه‌السلام چنين بود. چون او در محيطي كه يك‌پارچه وثني و بت‌پرست بودند، دم از توحيد زد. با پدرش و معاصرينش در افتاد و با پادشاه بابل درافتاد و خدايان دروغين را بشكست و بر آن‌چه مي‌گفت مقاومت و ايستادگي مي‌نمود، تا آن‌جا كه در آتش افكنده شد و در آخر هم همان‌طور كه به پدرش وعده داده بود از همه كناره‌گيري و اعتزال جست و خداوند به پاداش اين استقامت اسحاق و يعقوب را به او ارزانـي داشـت و مـواعيـد ديگـري كـه خدا به وي داده بود درباره‌اش تنفيذ نمود.
(52) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

«آنـــدم كـــه ابـــراهيـــم بـــه پـــدرش گفـــت:
- اي پـــــدر ! چـــــرا بـــت مـــي‌پـــرستـــي؟
مرا پيروي كن تا تو را به راهي راست هدايت كنم!
اي پـــــدر! بنـــــدگـــــي شيطـــــان مكـــــن،
كـــــه شيـطان عـــاصي درگـــاه خـــداي رحمـــان اســت.
اي پدر! من بيم آن دارم كه از خداي رحمان عذابي به تو برسد،
و دوست‌دار شيطان شوي!» (41 تا 45 / مريم)
آغاز دعوت ابراهيم در خانواده (53)
در آيـات فـوق، ابـراهيـم عليه‌السلام در خطـابـي كـه بـا پـدر خـود دارد دو نكته را خـاطـرنشـان مـي‌ســازد:
1 ـ اين كه طـريقـه و مسلك پـدر در پـرستش بت‌ها طـريقـه‌اي لغو و باطل است،
2 ـ ايـن كـه نـزد او علـم و معـرفتي هسـت كـه نـزد پـدرش نيسـت. و بـر پـدر لازم اسـت كـه از ابـراهيم پيروي كند تا به راه حق دلالتش نمايد، زيرا پدر در خطر ولايـــت شيـطان قـــرار دارد !
تـــوجـــه:
(در مطلـب قبلـي گفتـه شـد كـه آن كسـي كـه ابـراهيـم ايـن خطـاب خـود را بـه وي نمـود و گفـت: "اي پـــدر " پـــدر واقعي او نبـــوده است بلكـه عـمو يـا جـد مـادري، يـا شـوهـر دوم مـــادرش
(54) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
بـوده كه بعـد از درگذشـت پـدرش بـا او ازدواج كـــرده اســت.)

با توجه به اين كه گفتگوي ابراهيم با پدر در مراحل اوليه زندگي او صورت مي‌گيرد و در حقيقت شروع دعوت او به شمار مي‌رود و در اين مرحله اظهار مي‌دارد: ـ «قَـدْ جاءَني مِنَ الْعِلْمِ ـ علمي به من آمده است،» نشان مي‌دهد كه علم ابراهيم به راه حق قبل از اين مـرحلـه دعـوت و احتجـاج بـا او بـوده است. و اين ثابت مي‌كند كه ابراهيم عليه‌السلام قبل از بـرخـورد بـا پـدرش و قـومش و احتجـاج بـا ايشـان نيـز علم به خدا و مشاهده ملكوت آسمان‌هـا و زمين را داشته است.
وقتي به پدر مي‌گـويـد: «اَهْـدِكَ صِـراطا سَـوِيّـا ـ تو را به راه راست هدايت كنم،»
علم ابراهيم قبل از شروع دعوت ديني او (55)
(43/مريم) در اين‌جا منظور از هدايت نشان دادن راه است، نه رساندن به راه، چون شأن پيامبر اين نيست كه امت خود را به راه برساند بلكه شأن او تنها راه نشان دادن است و به راه رساندن شأن "امام" است، كه ابراهيم عليه‌السلام در آن روزها هنوز به مقام "امامت" نايل نشده بود. رسيدن ابراهيم عليه‌السلام به مقام امامت در اواخر عمر و بعد از سـال‌هـا نبـوت بوده است. (119 / بقره)

منظور ابراهيم از اين كه پدرش را از پرستش شيطان نهي كرد اين بود كه او را از "اطاعت" شيطان نهي كند. در عبادت و تقرب به شيطان، از طريق تسويلات شيطان براي

عبادت بت‌ها، خوف آن است كه رحمت خدا كه همان هدايت به سوي سعادت است از آدمي منقطع گردد و عذاب خذلان بر او نازل گردد و ديگر خداوند متولي امر او نگردد و در عوض شيطان مولاي او و او ولّي شيطان شـود كه اين خـود همان هلاكت است. لذا ابراهيم عليه‌السلام در واقع به پدرش چنين گفت:

ـ اي پـــدر! شيطـــان را در آن‌چـــه به تـــو دستـور مي‌دهـــد و از آن جملـــه به عبـــادت بـــت‌ها وادار مي‌كنـــد، اطاعت مكن، چون شيطان خودش نافرمان خدا و مصّر در نـافـرماني اوست، كه خـــدا خود يگـــانه مصـــدر همـــه رحمـــت‌ها و نعمت‌هـــاست.

پس خـدائـي كـه مصـدر همـه نعمت‌هاست اگر كسي او را نافرماني مي‌كند جز به نـافـرمـانـي خـدا و محروميـت از رحمـت خـدا فـرمـان نمي‌دهـد و تـوصيـه نمي‌كنـد،

لذا ابراهيم به پدر گفت: اگر من تو را از اطاعت شيطان نهي مي‌كنم براي اين است كه

مي‌ترسم عذاب خدا تو را بگيرد و رحمتش از تو قطع شود و جز سرپرستي شيطان چيزي براي تو باقي نماند و آن وقت ناچار تو ولّي شيطان و شيطان مـولاي تـو گـردد.

پس:

1 ـ عبـــادت شيطـــان يعني اطـاعت او،

2 ـ استفاده از كلمه "رَحْمان" به جاي "اَللّه در آيه توجه دادن به خدا به عنوان مصدر همه رحمت‌ها و نعمت‌هاست، كه آدمي بـايـد بترسـد تـا خـداونـد رحمـت خـود را از انسان قطع ننمايد تا دچار شقاوت نگردد.

3 ـ مـراد از عـذاب خـدا در اين‌جـا عـذاب خـذلان يـا ماننـد آن از قبيـل امسـاك از رحمـــت و واگـــذاري شخـــص به خـــود مي‌بـــاشـد.

«گفت:ـ اي ابـراهيـم !
مگـر بـه خـدايـان مـن بـي‌عـلاقـه‌اي؟
اگـر بـس نكنـي تـو را رجم خـواهم كـرد !
و آن‌گاه بايد مدتي دراز از من جدا شـوي !
ابـراهيـم گفـت:
- سـلام بـر تـوبـاد! بـراي تـو از پـروردگـارم آمـرزش خـواهـم خـواسـت ! كه او به مـن مهـربان است !
از شما و از آن‌چه سواي خـدا مـي‌خـوانيـد كنـاره‌گيـري مـي‌كنـم !
آغاز كناره‌گيري ابراهيم از قوم خود (59)
و پـروردگـارم را مي‌خـوانم،
شايد دعايم در درگاه پروردگارم بي‌ثمر نباشد !
و همين كه از آن‌ها و از بت‌ها كه به جاي خـدا مي‌پرستيدند، كناره گـرفت ،
اسحـاق و يعقـوب را بـدو بخشيـديـم،
و همـه را پيـامبـر كـرديـم،
و از رحمـت خـويش بـه آن‌هـا عـطا كـرديـم،
و ذكـر خير بـلنـد آوازه‌اي بـه ايشـان داديـم!» (46 تـا 50 / مـريـم)
در اين آيات پايان دعوت و احتجاج ابراهيم با پدر را بيان فرموده كه پدر ابراهيم او را تهديـد بـه بدترين كشتار كرده كه آن سنگسار است كه با آن افراد رانده شده را
(60) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
شكنجه كرده و مي‌كشند. و آزر ابراهيم را با اين كـلام خـود از خـود طـرد كـرده اسـت.
ابراهيم عليه‌السلام در مقابل تهديد پدر و بدي او به او سلام كرد، سلامي كه در آن احسان و امنيت باشد و نيز به او وعده استغفار داد، تـا از پـروردگارش براي او طلب آمرزش كـنـد و در مقـابل تهديد او كـه گفت: "زمان طولاني از من كناره‌گير"!
گفـت: "مـن از شمـا و از ايـن بـت‌هـا كـه مـي‌پـرستيـد كنـاره مـي‌گيـرم!"
اما اين كه سلام كرد؟ چون سلام دأب و عادت بزرگواران است و با تقديم آن جهالت پدر را تلافي كرد. او ابراهيم را به خاطر حرف حقي كه زده بود تهديد به رجم و طرد كرد و ايـن او را وعـده امنيـت و سـلامتـي و احسـان داد.

آغاز كناره‌گيري ابراهيم از قوم خود (61)
اين همان دستورالعملي است كه قرآن كريم در آيه:
«وَ اِذا مَـرُّوا بِـاللَّغْوِ مَــرُّواكِـرامـا،» (72 / فرقان)
مي‌دهــد،
و در آيه ديگر مي‌فرمايد:
«وَ اِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاما!» (63 / فرقان)
اما اين كه ابراهيم گفت: «برايت از پروردگارم طلب مغفرت مي‌كنم!» با اين كه پدرش مشرك بوده است ؟دليلش اين بوده كه ابراهيم در آن لحظه هنوز يقين به كفر او و اين كه او از اولياي شيطان است و دلش يك‌باره مطبوع بر كفر و انكار و عناد حق شده، نداشته است. و چون او احتمال مي‌داد پدرش جاهلي قاصر و مستضعف باشد كه اگر حق
(62) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
برايش روشن شود آن را پيروي مي‌كند و شمول رحمت الهي به امثال اين‌گونه اشخاص امـري ممكــن اســت و چـون اين احتمــال را مــي‌داده، خـواسته است عـواطف او را بـا اين وعده تحـريك كنـد و در عين حـال آمـرزش خداي را هم برايش حتمي نكرد و آن را بــه صـــورت اميـــدواري و "شـــايـــد" وعـــده داد.
در جــاي ديگــر قــرآن از ابــراهيم عليه‌السلام نقل فـرمــوده كه بعد از وعده استغفار اضافه كرده است كه من از خدا چيزي را براي تو مــالــك و صــاحب اختيــار نيستم.
و نيـز در سـوره تـوبـه آيه 114 مـي‌فـرمـايـد:
«استغفــار ابــراهيــم براي پــدرش به خــاطــر وعده‌اي بود كه به او داده بود و بعدا كه معلوم شد دشمن خداست از او بــي‌زاري جســت. آري، ابراهيم پيامبري بود بسيار بردبار و رجوع كننده به خدا.»
آغاز كناره‌گيري ابراهيم از قوم خود (63)
در آيه «وَ اَعْتَزِلُكُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ...،» (48 / مريم) وعده مي‌دهد به كناره‌گيري و دوري از مشركين و اصنام آنان، تا با خداي خود خلوت كرده و خالصانه او را بخــوانــد تا شايد دعــايش بي‌ثمــر نگــردد.
و اگر در اين كار اظهار رجاء و اميد كرد، براي اين بود كه اين‌گونه اسباب، يعني دعا و توجه به سوي خدا و امثال آن، اسبابي نيست كه چيزي را بر خدا واجب گرداند بلكه اگر خدا در مقابل آن ثوابي عطا كند و سعادتي مرحمت فرمايد همه از باب تفضل است.
(ملاك امور، خاتمه آن است! جز خدا كسي از غيب و از عاقبت كارها خبر ندارد، پس مرد مؤمن بايد كـه هميشـه بين خـوف و رجـاء بـاشـد!)
«و همين كه ابراهيم از آن‌ها و از بت‌ها كه به جاي خدا مي‌پرستيدند كناره گرفت،

(64) بنیانگذاري ملت‌حنیف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهیم علیه‌السلام
اسحـــاق و یعقــوب را بــدو بخشیــدیم و همـــه را پیغمبــر کــردیم!» (49 / مریم)
توجه در این آیه نشان مي‌دهد که خدا به جاي بردن نام اسحاق و اسماعیل که دو پسران ابراهیم بودند اسم یعقوب نوه ابراهیم را برد و دلیل این امر آن است که خواسته به جانشیني شجره نبوت در بني‌اسرائیل اشاره کند، چون از دودمان یعقوب جمع کثیري از انبیاء بوده‌اند و ذکر عبارت «وَ کُلاًّ جَعَلْنا نَبِیّـا،» (49 / مریم) مؤید این معناست.
در پــایــان ایــن مقــولــه خــداونـــد مــي‌فــرمــایــد:
«و از رحمـــت خـــویــش بـــه آن‌هــا عطـــــا کــردیــم،
و ذکـــر خیــر بلنــد آوازه‌اي بــه ایشـــان دادیـــم!» (50 / مـریـم)(1)
آغاز کناره‌گیري ابراهیم از قوم خود (65)

«وَ ما كانَ اسْتِغْفارُ اِبْراهيمَ لاَِبيهِ اِلاّ....» (113 و 114 / توبه)
قرآن مجيد در آيه فوق خاطر نشان مي‌سازد كه پيغمبر و كساني كه ايمان آورده‌اند، نبايد براي مشركين، پس از آن كه معلوم شد كه اهل جهنم هستند، آمرزش بخواهند، هر چند كه خويشاوند باشند. آن گاه موضوع استغفار ابراهيم را براي

1- الميزان ج : 27 ص : 83 .

پدرش بيان كرده و مي‌فرمايد:
«و آمرزش خواستن ابراهيم براي پدرش نبود مگر به اقتضاي وعده‌اي كه به وي داده بود و چون برايش آشكار شد كه پدرش دشمن خداست، از او بي‌زاري جست.
آري ، ابراهيم بسيار خدا ترس و بردبار بود!» (114 / توبه)
استغفار براي مشركين از اين جهت جايز نيست كه كار لغوي است. خضوع ايمان مؤمن مانع است از اين كه بنده خدا با ساحت كبرياي او بازي كند و كار لغوي را انجام دهد !
كسي كه اصلاً رحمت و مغفرت را قبول ندارد و زير بار عبوديت او نمي‌رود معني

ندارد كه براي او استغفار كنند. اين درخواست و شفاعت استهزاء به مقام ربوبيت و بازي كردن با مقام عبوديت است، كه به حكم فطرت عملي است ناپسند و غير جايز، كه قرآن كريم از آن به "حق نداشتن " تعبير فرموده است. (1)

«وَ اِذْ قالَ اِبْـراهيــمُ....»
«به ياد آر آن زمان را كه ابراهيم....» (74 تا 83 / انعام)
در آيات ده‌گانه سوره انعام (از 74 تا 83) پروردگار متعال حجتي را ذكر مي‌كند كه
1- الميزان ج : 18 ص : 338 .

آن را به پيغمبر عظيم‌الشأن خود حضرت ابراهيم عليه‌السلام داده بـود تـا بـا آن عليـه مشركيـن احتجـاج كنـد و آنـان را به ديني كـه خـدايش بـه سـوي آن هـدايـت نموده، يعنــي ديــن تـوحيـد، دعـوت كنـد.
آن گاه بعد از اين آيات، هدايت كلي انبياء و پاكي ضمير آنان را از شرك بيان مي‌كند و از بين همه آنان نوح عليه‌السلام را كه قبل از ابراهيم بوده و شانزده پيغمبر ديگر را، كه همه از ذريه ابراهيم بوده‌اند اسم مي‌برد.
اين آيات، در حقيقت، بيان عالي‌ترين و كامل‌ترين مصداق ايمان و قيام به "دين فطرت " و نشر عقيده توحيد و پاكي از شرك بت‌پرستي است.
اين همان هدف مقدسي است كه ابراهيم عليه‌السلام براي آن قيام كرد و در روزگاري كه مردم سنت توحيد را، كه نوح و انبياي بعد از او گوشزدشان كرده بودند از ياد برده

بودند و دنيا در تيول بت‌پـرستي درآمـده بـود، بـراي روشـن كـردن آن احتجـاج كـرد.
اين آيات با حجت‌هائي كه در آن‌ها بر دين فطرت اقامه شده، در حقيقت براي مزيد بينائي رسول خداست نسبت به دلايلي كه در همين سوره و قبل از ايـن آيـات، خـدا به وي تلقيـن كـرد و در چهل جا فرمود: اين طور بگو... و چنين استـدلال كـن... كـه متجاوز از بيســت مــورد آن قبــل از ايـن آيــات ذكـر گرديده است.
گويا فرموده است:
ـ در موقعي كه با قوم خود رو به رو مي‌شوي و دلايل توحيد و نفي شرك را كه ما تلقينت كرديم برايشان ذكر مي‌كني، به ياد آر آن دلايلي را كه ابراهيم براي پدر و قومش آورد و در نظـر آور آن حجت‌هـائي را كـه مـا بـه او آمـوختيـم و بـدان وسيلـه بـه

ملكـوت آسمـان‌هـا و زميـن آگـاهش سـاختيـم، چـه اگـر ابـراهيـم بـا قـوم خـود بـه محـاجـه مـي‌پـرداخـت بـه علـم و حكمـتي بـود كـه مـا

ارزاني‌اش داشتيم، نه به فكر تصنعي كه از چهار ديوار تصور و خيال تجاوز ننموده و هميشه مشوب به تكلف و به خود بستگي‌هائي است كه فطرت صافي و خداداد بشر مخالف آن است.

«...اين است حجت ما كه به ابراهيم عليه قومش داديم!» (83 / انعام)

(مشروح آيات و مباحثات و دلايل ابراهيم عليه‌السلام در مطلب بعدي با جزئيات بيشتر توضيح داده شده است.) (1)

1- الميـــــزان ج : 13 ص : 245 .

هدف قيام ابراهيم و حجت او (71)

«اِنّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذي فَطَرَ السَّموتِ وَ الاْرْضَ حَنيفا وَ ما اَنَا مِنَ الْمُشْرِكينَ!» (79 / انعام)
اگر انسان خالي از ذهن باشد و بدون در نظر گرفتن آن‌چه در روايات است و قبل از اين كه ذهنش به مشاجرات اهل تفسير و خلط تفسير آيات با مضامين روايات و هم‌چنين به آن‌چه در كتب تاريخ و در تورات و اسرائيليات است، منسوب گردد: در آيات زير دقت كند، از لحن آن به خوبي مي‌فهمد كه اين كلمات از كسي صادر شده كه ذهنش صاف و

خالي از آلودگي‌هاي افكار و ضد و نقيض‌هاي اوهام بوده است. و اين در حقيقت لطايف شعور و احساس فطرت صافي و ادراكات اوليه عقل وي بوده كه در قالب اين الفاظ درآمده است:
«... و آن‌چنان به ابراهيم ملكوت آسمان‌ها و زمين را نشان مي‌دهيم،
تا از مؤقنين (يقين كنندگان) گردد.
پس همين‌كه شب او را پوشاند ستاره‌اي را ديد، گفت:
- اين پروردگار من است !
سپس همين كه غروب كرد گفت:
- من غروب كنندگان را دوست ندارم!
پس از آن وقتي كه ماه را ديد كه طلوع كرد، گفت:

- اين پروردگار من است !
سپس كه غروب كرد گفت:
- اگر پروردگار من مرا هدايت نكند از گروه گمراهان خواهم بود!
پس از آن كه خورشيد را ديد كه طلوع كرد گفت:
- اين پروردگار من است، اين بزرگ‌تر است !
پس همين كه غروب كرد گفت:
- اي قوم! من از آن‌چه شريك خدا قرار مي‌دهيد بي‌زارم !
من روي آوردم به كسي كه آسمان‌ها و زمين را آفريده است،
در حالي‌كه ميانه‌رو هستم و از مشركان نيستم! (75 تا 79 / انعام)
«اِنّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذي فَطَرَ السَّموتِ وَ الاْرْضَ حَنيفا وَ ما اَنَا

مِنَ الْمُشْرِكينَ!»
خلاصه اگر كسي از روي انصاف در اين آيات غور كند، ترديد

نخواهد كــرد در اين كه كلمــاتي كه ابـراهيــم با قــوم خود داشته است و اينــك اين آيات آن كلمات را حكايت مي‌كند بسيار شبيه است به كلام يك انسان اولي فرضي كه زندگي خــود را در نقبــي زيــر زميــن يـا در غــاري در كــوه گــذرانيــده است.
انساني كه فقط با كسي معاشرت دارد كه قوت لايموت او را تهيه ببيند و لباسي كه از گرما و سرما حفظش كند براي وي آماده نمايد: انساني كه تاكنون چشمش به ستارگان آسمان نيفتاده و طلوع و غروب آفتاب و ماه را نديده است: انساني كه هرگز قدم در

جامعه‌هاي بشري و شهرهاي وسيع آن ننهاده و به افكار مختلف و ايده‌آل‌هاي گوناگون و اديان و مذاهب ضد و نقيض آن برخورد ننموده است و اينك اتفاق مسيرش را به سرزميني وسيع و يكي از جوامع بزرگ انداخته است و او چيزهائي را مي‌بيند كه هرگز نديده است.
مثلاً مردمي را مي‌بيند كه با دل‌هاي پر از اميد سرگرم كار خود و شتابان به سوي مقصد خويشند، يكي محرك و، ديگري ساكن، يكي كارگر و ديگري كارفرما، يكي خادم و ديگري مخدوم، يكي آمر و ديگري مأمور: و يكي هم دور از همه اين جنجال‌ها مشغول بندگي و پرستش معبود خويش است: در اين ميان ناگهان چشمش به آسمان مي‌افتد و از ديدن اجرام آسماني تعجب و بهت زدگي‌اش دو چندان مي‌شود و غرق درياي تحير مي‌گردد و ناچار از كسي كه مي‌تواند پي به مقـاصدش ببـرد و بـا اشاره و كنـايه از

حـال يكايك اين مـوجـودات سـؤال مي‌كنـد، عينا مانند كودكي كه وقتي چشمش به فــراخنــاي آسمــان و چــراغ‌هاي فـروزانش مي‌افتــد از مــادرش مي‌پــرسـد:
اين اجرام درخشنده كه دل مرا پر از محبت و علاقه به خود كرده، چيست؟
راستـي چقــدر زيبـا و شگفـت‌آور اسـت؟
چــه كســي ايـن‌هــا را بــه آسمــان ميخ‌كــوب و آويـزان كـرده اسـت؟
چه كسي همه شب آن‌ها را روشن مي‌كند؟
چـه كسـي ايـن چـراغ‌ها را سـاختـه است؟
و هم‌چنين از كوچك و بـزرگ آن‌هـا از خصـوصيات هـر يـك پـرسش‌ها مي‌كند... .

با اين تفاوت كه انسان فرضي مورد بحث ابتدا از حقيقت چيزهائي سؤال مي‌كند كه به معلومات دوران توحش و روزگار تنهائي‌اش نزديك‌تر است و چون معلومات آن روزش از سنخ محسوسات نبوده زيرا چيزي نديده و نشنيده بود، لذا اولين چيزي را كه مورد سؤال قرار مي‌دهد سبب اعلي و

علت هستي عالم است، آري انسان به طور كلي كارش استعلام حال مجهولات است از معلومات! بدين معني كه مواد اوليه علم خود را گرفته و از آن كشف مي‌كند حال نزديك‌ترين و مناسب‌ترين مجهول را!

مثلاً كودكان يا صحرانشينان وقتي به چيزي برمي‌خورند كه برايشان تازگي دارد، از ميان همه جهات آن، ابتدا از جهتي سؤال مي‌كنند كه به آن مأنوس‌ترند، يعني ابتدا مي‌پرسند:

اين چه حقيقتي است؟

(78) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

آن گاه مي‌پرسند چه كسي آن را درست كرده؟

و سپس مي‌پرسند فائده آن چيست؟

و براي چه منظوري ساخته شده است؟

انسان فرضي مورد نظر هم كه تقريبا مي‌توان گفت يك انسان فطري است و هنوز فطرتش از آلودگي‌ها پاك است، از آن‌جائي كه جز به ساده‌ترين اسباب زندگي اشتغال نداشته، ذهنش از خاطرات و افكار گوناگوني كه ذهن انسان‌هاي متمدن و شهري را به خود مشغول مي‌كند، خالي و فارغ است. چه انسان‌هاي متمدن اين قدر مشاغل مادي و افكار پراكنده دارند كه خاطرشان حتي براي يك لحظه آسوده نيست.

حوادث بي‌شمار آسماني و زميني پيرامون انسان ابتدائي را گرفته و بدون اين كه اسباب طبيعي آن‌ها را بشناسد، از اين جهت ذهن وي آمادگي بيشتري براي انتقال به

مفهوم تفكرات فطري ابراهيم (79)

سبب مافوق طبيعي دارد. با اين كه انسان شهرنشيني اگر فرصتي و فراغتي از شمارش اسباب طبيعي برايش حاصل شد آن گاه متوجه مبدأ فوق طبيعي شده و به او مي‌پردازد و از اين رو اگر انسان ابتدائي، از شهرنشينان عبادت و پرستشي نسبت به آن مبدأ فوق طبيعي ببيند، زودتر از ديگران توجهش به او منتقل مي‌شود.

و لذا مي‌بينيم، دين‌داري و عنايت و اهتمام نسبت به مراسم ديني و هم‌چنين بحث در الهيات در قاره آسيا بيشتر است تا اروپا و در آسيا هم در شهرهاي كوچك و دهات قدر و قيمت بيشتري دارد تا در شهرهاي بزرگ و جهتش روشن است، زيرا جامعه هر قدر وسيع‌تر و سطح زندگي‌اش هر چه بالاتر باشد حوايج مادي‌اش بيشتر و مشاغل آن متراكم‌تر است و دل‌ها كم‌تر فراغتي به‌دست مي‌آورند كه به معنويات بپردازند و خلاصه در دل‌هاي آن‌ها جاي تهي براي توجه به مبدأ و معاد كم‌تر است!(1)

(80) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

«وَ اِذْ قالَ اِبْراهيمُ لاَِبيهِ ءَ ازَرَ....» (74 / انعام)
اگر داستان ابراهيم عليه‌السلام را كه در آيات مورد بحث و هم‌چنين در آياتي از سوره مريم و انبياء و صافات حكايت شده، به دقت مطالعه كنيم خواهيم ديد كه آن جناب در احتجاج با پدر و قومش حالتي داشته شبيه به حال انسان ساده‌اي كه فرض مي‌شود، چه مي‌بينيم عينا مانند انسان فرضي ساده مي‌پرسد:
1- الميزان ج : 13 ص : 246 .

- اين سنگ و چوبي كه در برابرش خاضع مي‌شويد چيست؟
و مانند كسي كه هيچ چيزي نديده و از دين و بي‌ديني حكايتي نشنيده، مي‌پرسد:
- در برابر اين ستارگان و آفتاب و ماه چه مي‌كنيد؟ و چرا چنين مي‌كنيد؟ از پدر و قومش مي‌پرسد:
- اين مجسمه‌ها چيست كه شما برايشان خاضع مي‌شويد؟
و نيز مي‌پرسد :
«ما تَعْبُدوُنَ... چه چيزي را مي‌پرستيد؟» (161 / صافات)
در جواب مي‌گويند:
- ما بت‌ها را مي‌پرستيم و بر پرستش آن‌ها باقي مي‌مانيم!

مي‌پرسد:
- آيا اين بتان دعاي شما را مي‌شنوند وقتي مي‌خوانيدشان؟
يا شما را سودي مي‌بخشند يا زيان مي‌رسانند؟
در جواب مي‌گويند:
- نه بلكه پدرانمان را يافتيم كه اين چنين مي‌كردند!
و اين سنخ گفتار، همان طور كه ملاحظه مي‌كنيد، گفتار كسي است كه تاكنون نه بتي ديده و نه بت‌پرستي و حال آن كه در مهد بت‌پرستي و محيط شرك يعني بابل كلدان بار آمده و رشد يافته است.
غرض ابراهيم از اين‌گونه تعبيرات، تحقير بت‌ها نبوده است. زيرا اين از ادب ابراهيم

دور است. ابراهيم عليه‌السلام كسي است كه در برابر پدرش آزر جز به ادب و احترام لب نگشوده و حتي وقتي آزر او را از خود راند و گفت كه سنگسارت مي‌كنم! آن حضرت در پاسخش گفت: سلام بر تو! به زودي از

پروردگــارم جهــت تو طلب مغفرت مي‌كنم، او پـــروردگـار مـــن و بـه مـن مهـــربـــان اسـت !

و خيلي بعيد است كه چنين كسي اولين باري كه مي‌خواهد با آزر سخن گويد خدايان او را تحقير كند و در نتيجه تعصب او را نسبت به بت‌ها تحريك كند، با اين كه پروردگار عالم دين او را "ملت حنيف" خوانده و در دين او نهي كرده از اين كه مسلمين خدايان مشركين را ناسزا بگويند و در نتيجه آنان را به معارضه به مثل وادار نماينـــد.

ابراهيم عليه‌السلام پس از فراغ از احتجاج با پدر و قومش درباره اصنام شروع مي‌كند به پـــرسش نمــودن از اربـــاب آن‌هـــا، يعني "ستاره و آفتاب و ماه،" و اشاره به ستاره‌اي

كـرده و مي‌گــويــد:

«هـــــذا رَبّـــي!»

و هم‌چنين وقتي مي‌بيند "ماه" طلوع كرد، مي‌گويد:

«هـــــذا رَبّـــي!»

... و با طلوع "خورشيد " مي‌گويد:

«هـــــذا رَبّـــي! هــذا اَكْبَـــر»

«اين پروردگار من است! چه اين از آن دوتاي ديگـر بـزرگ‌تـر است!»(76 تا 78 / انعام)

اين جا نيز ابراهيم خود را به جاي كسي قرار مي‌دهد كه اصلاً ستاره و ماه و خورشيدي نديده است. روشن‌ترين دليل اين معنا همين تعبيري است كه درباره آفتاب

ابراهيم، به عنوان انسان فرضي ساده (85)

كرده است. چه به خوبي پيداست كه اين تعبير كسي است كه گويا اصلاً نمي‌داند آفتاب و ماه و ستاره چيست. فقط اين را مي‌داند كه مردم در برابر اين اجــرام خضــوع كــرده و آن‌هــا را مي‌پـرستنـد و قـربـاني تقـديمشـان مي‌دارند!

مثال روشن اين داستان اين است كه شما شبحي را از دور ببينيد و بدانيد كه اين شبح، شبح انساني است ولكن ندانيد آيا مرد است يا زن و از كسي مي‌پرسيد، اين كيست؟ يعني اين شخص كيست؟ زيرا بيشتر از آن نمي‌دانيد و او هم به شما معرفي‌اش كرده و مي‌گويد: فلان مرد يا فلان زن است. اما اگر ندانيد شبح مزبور انسان است يا حيوان و يا جماد، خواهيد پرسيد: اين چيست؟ زيرا شما در حق آن معرفتي بيش از اين كه جسمي است از اجسام نداريد و لذا در جواب شما گفته مي‌شود: اين زيد است و يا

فلان زن است. و يا چوبي است كه در اين جا كار گذاشته‌اند. شما به واقع امر جاهليد و در سؤال خود از جميع خصوصيات آن شبح يعني از انسان بودن يا نبودنش، مرد بودن يا نبودنش و هم‌چنين از ساير امتيازاتش تنها آن چيزي را رعايت مي‌كنيد كه به آن عالميد. و اما آن كسي كه به شما جواب مي‌دهد از جهت اين كه عالم است حقيقت را رعايت مي‌كند.

پس ظاهر اين كه فرمود: «هذا رَبّي!» و هم‌چنين «هذا رَبّي! هذا اَكْبَر» اين است كه اين شخص از آفتاب هيچ‌گونه اطلاعي جز اين ندارد كه اين از ستاره بزرگ‌تر است و اما اين كه اين آفتاب جرمي است و يا صفحه نوراني است كه با نور خود موجودات زمين را اداره و با گردش خود به حسب ظاهر حس، شب و روز را به وجود مي‌آورد و آيا اين ماه

ابراهيم، به عنوان انسان فرضي ساده (87)

و ستاره همه شب از افق طلوع كرده و در طرف ديگر افق غروب مي‌كنند، يا نه؟ ظاهر كـلام آن حضــرت مي‌رســانـد كــه او هيـچ خبـري از اين جـزئيات نـداشته اسـت. (1)

«وَ اِذْ قالَ اِبْراهيمُ لاَِبيهِ ءَازَرَ....» (74 / انعام)
از سياق آيات 74 تا 83 سوره انعام و آيات ديگري كه مناظره ابراهيم عليه‌السلام را با پدر و قـومش دربـاره توحيـد حكايت مي‌كنـد بـرمي‌آيـد كـه وي قبل از آن ايـام دور از

1- الميـزان ج : 13 ص : 248 .

محيـط زنـدگـي پـدرش و قـومش زنـدگي مـي‌كـرده است و لـذا به آن‌چه كه مردم از جزئيات و خصوصيات موجودات و هـم‌چنيـن از سنن و آداب معمـول بـاخبـر بـودنـد، او بــاخبـر نبوده است.
در اوايل رشد و تميزش از آن جائي كه داشته بيرون آمده و به پدر خود پيوسته است و در آن موقع بوده كه براي اولين بار چشمش به بت‌ها مي‌افتد و از پدر مي‌پرسد كه اين چيست؟ و وقتــي جواب را مي‌شنود شروع مي‌كند به مشاجره و خدشه وارد كردن در الوهيت بت‌ها !
و پس از مجاب كردن پدر به سر وقت قوم رفته و آنان را نيز مجاب مي‌كند و آن‌گاه به سراغ پرستش ارباب بت‌ها يعني كواكب و خورشيد و ماه رفته و يكي پس از ديگـري را پـروردگـار خـود فـرض كـرده است تـا اين كـه همـه غـروب مي‌كننـد و آن‌گـاه

ربــوبيــت آن‌هــا را ابطــال كــرده و در اثبـات توحيد خـالص چنيــن مي‌گـــويـــد:
«اِنّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّـذي فَطَـرَ السَّمـوتِ وَ الاْرْضَ حَنيفــا وَ ما اَنَـا مِنَ‌الْمُشْرِكينَ!»
«من روي آوردم به كسي كه آسمان‌ها و زمين را آفريده است،
در حالي كه ميانه‌رو هستم و از مشركان نيستم!» (79 / انعام)
از شواهدي كه در مطالب بعدي ذكر خواهد شد برمي‌آيد كه اين احتجاج را آن حضــرت در دو روز و يــك شــب بــه پـايـان رســانيــده اســت. (1)

1- الميـزان ج : 13 ص : 252 .

«وَ اِذْ قــــالَ اِبْـــراهيـــمُ لاَِبيــــهِ ءَازَرَ....» (74 / انعــام)
ابراهيم عليه‌السلام خود بر اين معنا بصيرت داشته كه براي آسمان‌ها و زمين آفريدگاري هست كه او «اللّه تعالي» است و در اين امر شريكي براي او نيست ولي در مقام احتجاج از ايــن معنــا جستجـو مي‌كند كه آيا در بين مخلوقات خدا چيزي هست كه آن نيز پــروردگــار مــردم و از آن جملــه پـروردگـار خـود ابـراهيـم باشد؟
مثلاً آيا خورشيد و ماه و يا چيز ديگري هست كه در تدبير عالم شريك خدا باشد؟ يا
بصيرت اوليه اعطاء شده به ابراهيم (91)
اين كه همه امور عالم تنها به دست خداي تعالي است و بس و جز او پروردگاري نيست ؟
البته خداي تعالي در همه اين مراحل او را مدد نموده است و با ارائه ملكوت آسمان‌ها و زمين بنيان دلش را محكم كرده است.
ابراهيم اين قدر واقع بين بود كه هر چه را مي‌ديد قبل از اين كـه متـوجـه خــود آن و آثـارش بشـود نخست متـوجـه انتسـابش بـه خـداونـد مي‌شـد و اول تكـوين و تـدبيـر خـــداي را در آن مشـــاهـــده مي‌كـــرد و سپــس بـه خـود وي متـوجـه مي‌گشــت.
قــرآن مجيــد در ايــن زمينــه مي‌فـرمــايد:
«آن‌چنــان ملكــوت آسمــان‌هـا و زميـن را به ابـراهيم نشان مي‌دهيم....» (75 / انعام)
و يا مي‌فرمايد:
(92) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
«به تحقيـق ، ما قبلاً رشد ابراهيم را به او داده بوديـم
و بـــه احـــوال او آگــاه بـــوديـــم!» (51 / انبياء)
خـــود ابـــراهيـــم بـه پـــدرش مي‌گـــويـد:
«ـ پـدر جـان! از علم بهره‌اي به من داده شده كه به تــو داده نشــده اسـت، پـس مرا پيروي كــن تا به راه راســت هـدايتت كنـم!» (43 / مريم) (1)

1- الميزان ج : 13 ص : 253 .

«وَ اِذْقالَ‌اِبْراهيمُ لاَِبيهِ ءَازَرَ....»(74/انعام)
از آيات مربوط به داستان حضرت ابراهيم عليه‌السلام استفاده مي‌شود كه وي در اولين برخورد با قوم خود، ابتدا با مردي رو به رو مي‌شود كه قرآن كريم آن مرد را "آزر" و پدر ابراهيم ناميده است و ابراهيم بسيار پافشاري كرده كه بلكـه او دست از بت‌هـا بـردارد و در ديـن توحيـد ابـراهيـم را پيـروي كنـد. مـرد نـام‌بـرده در عـوض ابـراهيـم را از خـود طـرد كـرده و بـه او گفتـه است كـه بـايـد بـراي هميشــه از او دور شــود !
دقت در آيات 41 تا 50 سوره مريم اين مطالب را افاده‌مي‌كند:
«بــه يــادآر در كتــاب، ابــراهيــم را، بــه درستـي كــه او راسـت‌گــو و

پيــامبـر بود!
بــه يـــادآر زمــانــي را كــه بــه پـــدر خــود گفـت:
- پـدر جـان چرا چيـزي را مي‌پرستي كه نـه مي‌شنـود و نـه مي‌بينـد و نـه تـو را در حـاجتـي بـي‌نيـاز مي‌كنـد !
ـ پـدر جـان علمي بـه من رسيـده كه به تو نرسيده است، پس مرا پيروي كن تا به راه راسـت هـدايتـت بكنـم...!»
پـــدرش در جـــــواب مي‌گـــويـــد:
«ـ آيا تو اي ابـراهيـم از خـدايـان من روي گردانـي ؟
ـ بدان كـه اگــر دسـت از ايــن اعــراض بـرنـداري سنگ‌ســارت مـي‌كنــم!! دور شـــــو!

و ديگـــر تـــو را نبينــم!»
در اين‌جا ابراهيم بر او سلام مي‌كند و وعده طلب مغفرت به او مي‌دهد كه به طمع اين معنــا ايمـان آورد و سعـادت يـابـد،
قـرآن كـريـم سپس وفـاي بـه عهـد و وعـده ابـراهيم را دربـاره استغفـار بـراي پدرش در آيه 83 تا 86 سوره شعـراء حكايت مي‌كنـد كـه گفت:
«پروردگارا!
مـرا حكمـي ارزانـي‌دار و بـه صـالحيـن ملحقـم كــن !
و براي من زبان راست‌گوئي درميان آيندگان قرار بده!
و مـــرا از وارثـــــان بهشــت نعيـــــم بگـــــردان !
و بيـامـرز پـدر مــرا، زيــرا او از گمـراهــان بــود....»

(اين دعا را ابراهيم عليه‌السلام بعد از مرگ پدر يا بعد از جدائي از وي كرده است،) در پايان دعـــا مي‌فـرمـايد:

«و مرا خوار مكن روزي كه مـردگان بـر پـا مي‌شوند !
روزي كـه نـه مـالي ســود بخشــد و نـه فـرزنـــدان،
مگــر كســي كــه بــا قلبـي سليـم پيـش خـــدا آيـــد!» (87 تا 89 / شعــراء)

از اين قسمت آخر دعا معلوم مي‌شود كه اين دعاي وي در حق پدر جدي نبوده بلكه صورت دعائي داشته كه مي‌خواسته بدان وسيله به عهدي كه با او كرده بود وفا كند، بــراي ايــن كـه از يـك طــرف مي‌گــويـد:

- پــروردگــارا ايـن گمـراه را بيـامـــرز!

و از طــــــرف ديگـــر مــي‌گـــويـــد:

- روز قيــامت روزي است كــه مــال و فــرزنــدان به كار نمي‌آينــد و فقــط قلــب سليم سود مي‌بخشد!

همـيــن نكتــه را قــرآن صراحتا در سوره توبه مي‌فرمايد:

«روا نيست براي پيامبر و كساني كه ايمان آورده‌اند براي مشركان طلب مغفرت كنند، اگر چه براي خويشان خود بـاشـد، پــس از آن كه روشــن شد آن خويشان جهنمــي هستند!
و طلب مغفرت ابراهيم براي پدرش نبود مگر در اثر وعده‌اي كه به وي داده بود و همـيــن كه بــرايش روشــن شد كه او دشمن خداست از وي بي‌زاري جست....»
(113و114 / توبه)

اين دعا و تبري هر دو در اوايل عهد وي و قبل از مهاجرت به سرزمين بيت‌المقدس

بوده است. ابراهيم سپس تصميم به سفر به سرزمين مقدس مي‌گيرد و از خداوند متعال درخــواست اولاد مي‌كنــد كه داستــان اولاددار شــدن او را قرآن كريم در سوره مريم و انبياء شرح مي‌دهد:

«وقتــي كــه از آنــان و از آن‌چــه مي‌پرستيدند دوري كــرد، ما اسحاق و يعقوب را بــه او داديــم و همـه‌شــان را پيغمبــر كــرديــم!» (49 / مريم و 72/ انبياء)

ابراهيم عليه‌السلام به سن پيري رسيد و در آخر عمرش، بعد از آن كه به ارض مقدس مهاجرت كرد و صاحب اولاد شد و اسماعيل را به مكه آورد و آن شهر و خانه خدا را بنا نهـاد، در اين جا دعـائي كـرد كه پـرده از واقعيـت مربوط به پدر واقعي‌اش برداشت:
اين دعـا را قـرآن مجيـد در سـوره ابـراهيـم چنين نقـل مي‌كند:
«رَبَّنَا اغْفِرْلي وَ لِوالِدَيَّ وَ لِلْمُـؤْمِنينَ يَـوْمَ يَقُـومُ الْحِسابُ!»
ـ پـروردگـارا! مـرا و پـدر و مـادر مـرا و مـؤمنـان را،
در روزي كـه حسـاب بـرپـا مي‌شـود، بيامرز!» (41 / ابراهيم)
«پـدر» وي كـه در ايـن جـا در حقش دعـا مي‌كند غير آن شخصي است كه در

آيه بالا بود و اسمـش "آزر" بـود و از او به پدر "تعبيـر" شـده بـود.
زيـرا قبـلاً معلـوم شـد كه ابـراهيـم از آزر اعراض كرد و تبري جست و فهميد كه او دشمـن خـداست، پس آزر پـدر صلبـي او نيست كه در اين آخر عمر در اين دعا از خـدا بـرايشـان آمـرزش خـواستـه است.
(عبارت «والِدَيَّ »در اين دعا فقط به پدر و مادر صلبي اطلاق مي‌شود، ولي كلمه "اَب" بـه غيـر پـدر هم اطـلاق مي‌شـود، يعنـي بـه جد و عمو و كسان ديگر هم اطلاق مي‌شود. و در سـوره بقـره آيـه 133 نيز چنيـن استفـاده‌اي از كلمـه پـدر شـده اسـت.)
آزر پـدر حقيقـي ابـراهيـم عليه‌السلام نبـوده است و نـاچـار در او عنواني بوده كه بـه خـاطر آن عنوان وي را "پدر "خطاب كرده است.

پـدر حقيقـي ابـراهيـم عليه‌السلام شخـص ديگري غير از آزر بوده است ولكن قرآن كريم از او اسـم نبـرده است بلكه در روايـات مـاسـت كه اسم او را "تارخ" معرفي كـرده‌اند و تـورات هم آن را تـأئيـد كـرده اسـت. (1)

1- الميزان ج : 13 ص : 254 .

فصل دوم :ظهور ابراهیم علیه‌السلام در جامعه و مبارزه با نمرود

«وَ كَـذلِـكَ نُــرِيآ اِبْــراهيــمَ مَلَكُــوتَ السَّمــواتِ وَ الاْرْضِ....» (75 / انعام) (103)
از آيات مربوط به تاريخ مبارزات ابراهيم عليه‌السلام چنين برمي‌آيد كه آن حضرت اولين بــاري كــه شــروع به دعــوت نمــوده نخســت به دعوت پدر پرداخته در حالي كه در خــانــه او بــوده و سپـس بـه دعــوت مـردم و مخـالفـت بـا دين آنان پرداخته است.
احتجاج ابراهيــم عليه‌السلام در نفي ربوبيت ستاره و خورشيد و ماه بعد از احتجاجي بـوده كه درباره اصنام نموده است.
از دقـت در جـريـان امـر بـرمي‌آيـد كـه گفتگوي وي با پادشاه وقت بعد از ظهور امر و شيوع مخالفتش باكيش بت‌پرستي و ستاره‌پرستي و بعد از داستان بت‌شكستــن وي بـوده اسـت.
لـذا مبــارزات ابـراهيـم را مي‌توان به شرح زير خلاصه كرد:
1 ـ احتجــــاج بــــا پــــدر دربــــاره بـت‌پــرستــي او،
(104) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
2 ـ مبـارزه بـا قـوم دربـاره بت‌هـا و بت‌پــرستـي آنان،
3 ـ محاجه درباره نفي ربوبيت كواكب و خورشيد و ماه،
4 ـ گفتگــــو بــــا پــادشــاه معــــاصــــر خــــود،
و چگونه ابراهيم توانست چنين مباحثات و مبارزاتي را آغاز و انجام دهد مفهوم آيه بعدي بدان اشاره دارد و مي‌فرمايد:
«مـا ملكـوت آسمان‌هـا و زمين را بـه ابـراهيـم نشـان داديــم
و همين معنا باعث شد كه پي به گمراهي پدر و قوم خود ببرد
و بــه احتجــاج بــا آنــان بپــردازد،
و ما هم پي در پي با همين ارائــه ملكـوت تـأئيـدش كـرديـم
تـا آن كـه شب فـرا رسيـد و چشمش بـه ستــاره افتـاد و.....» (75 تا 79 / انعام)
مشاهده ملكوت و آغاز مبارزات ابراهيم عليه‌السلام (105)
مراد از نشان دادن ملكـوت آسمـان و زمين همـان نشـانـه دادن خـداسـت خـود را بـه ابـراهيـم از مسيـر مشـاهـده اشيـاء و از جهـت استنـادي كـه اشيـاء بـه خـدا دارنـد، چـه وقتـي ايـن استنـاد قـابـل شـركـت نبـود هـر كسـي بـه مـوجـودات عـالـم نظـر كنـد بي‌درنگ حكـم مي‌كنـد بـه اين كـه هيچ يـك از ايـن مـوجـودات مـربـي ديگـران و مـدبـر نـظام جـاري در آن‌هـا نيسـت، پس معقـول نيسـت "دسـت سـاخت " انسان مربي و مالك خود او بــاشد و هم‌چنين معقــول نيست اجرام آسماني مالك و مــدبـر تكـويني

عالم باشند در حالي كه خودشان داراي تحــول و طلــوع و غــروبنـد!
صحنــه‌اي كــه قــرآن مجيــد بــا عبــارت «جَنَّ عَلَيْهِ الَّيْلُ...،» (76 / انعام) ترسيم مي‌كنــد چنيــن خـلاصــه مي‌شـود كه:

(106) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

ـ ما ملكوت اشياء را به ابراهيم نشان مي‌داديم و نتيجه‌اش اين شد كه بلافاصله الوهيت اصنام را ابطال كند و در همين حال بود كه شب پرده ظلمت خود را بر او افكند و او چشمش به ستاره‌اي افتاد و گفت.... (1)

1- الميزان ج : 13 ص : 266 .

مشاهده ملكوت و آغاز مبارزات ابراهيم عليه‌السلام (107)

ستاره‌پرستان عصر ابراهيم عليه‌السلام

«فَلَمّا جَنَّ عَلَيْهِ الَّيْلُ رَءَا كَوْكَبا....» (76 و 77 / انعام)

از ظاهر آيات فوق استفاده مي‌شود كه در عصر ابراهيم عليه‌السلام مردمي بودند كه كوكب معيني را (كه همان كوكب مورد اشاره ابراهيم بوده،) مي‌پرستيدند.

از مطالعه حال ستاره‌پرستان (صابئون) مي‌فهميم كه آن‌ها هر كوكبي را احترام نمي‌كردند بلكه تنها "سيارات" را مقدس مي‌شمردند.

به طوري كه از قراين برمي‌آيد ستاره مورد نظر آنان همان ستاره "زهره" بوده

(108) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

است، براي اين كه صابئين تنها سيارات هفت‌گانه، يعني قمر، عطارد، زهره، شمس، مريخ، مشتري و زحل را احترام مي‌كرده‌اند و حوادث عالم را به آنان نسبت مي‌داده‌اند.

ولي اهالي هند و بعضي از ارباب طلسمات و بت‌پرستان عرب و غير عرب بودند كه "ثوابت" را مقدس مي‌شمردند.

چون قرآن در داستان ابراهيم، شمس و قمر را بعد از آيه مورد بحث ذكر كرده است بنابراين ستاره مزبور يكي از پنج سياره ديگر بوده است. و چون عطارد مدار تنگ‌تري دارد بسيار كم ديده مي‌شود، ولي زهره در بين آن چهار سياره ديگر از جهت تنگي مدارش نمي‌تواند بيش از چهل و هفت درجه از خورشيد فاصله بگيرد و هميشه همراه خورشيد است، از اين جهت به ذهن مي‌رسد كه كوكب مزبور همان "زهره" بوده است.

ستاره پرستان عصر ابراهيم عليه‌السلام (109)

"زهره" گاهي قبل از خورشيد طلوع مي‌كند و عوام آن را "ستاره صبح" مي‌نامند و گاهي در دنبال آن قرار مي‌گيرد و در نتيجه بعد از غروب خورشيد در همان طرف مغرب ظاهر مي‌شود و چيزي نمي‌گذرد كه غروب مي‌كند و گاهي كه اين وضع در نيمه دوم ماه يعني شب هيجدهم و نوزدهم و بيستم ماه قمري اتفاق مي‌افتد ظهور زهره تقريبا با غروب خورشيد و غروب آن تقريبا با طلوع ماه مقارن مي‌شود زيرا در اين شب‌ها اول آفتاب غروب مي‌كند و پس از آن ستاره زهره هويدا مي‌شود و پس از يك ساعت يا دو ساعت در همان جهت غربي افق غروب مي‌كند و پس از آن بلافاصله و يا به فاصله مختصري ماه طلوع مي‌كند.

اين خصوصيات تنها در ستاره "زهره" است و اگر در مشتري و مريخ و زحل هم اتفاق بيفتد بسيار نادر و اتفاقي خواهد بود.

(110) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

ستاره زهره در بين ستارگان از همه زيباتر و روشن‌تر است به طوري كه بعد از فرا رسيدن شب، اولين ستاره‌اي است كه نظر بيننده را به خود جلب مي‌كند و از اين روي مي‌توان گفت كه ستاره مورد اشاره ابراهيم عليه‌السلام همين ستاره بوده است و آيه شريفه بر اين ستاره بهتر منطبق مي‌شود، چه برحسب ظاهر بين غروب ستاره و طلوع ماه فاصله نينداخته است و از اين جهت استفاده مي‌شود كه طلوع ماه به دنبال غــروب ستــاره بـوده اسـت.

در بعض روايات نيز اين مطلب تأئيد شده است.

بنــابــراين ابــراهيــم عليه‌السلام همين ستــاره "زهــره" را ديــده كه قــوم او نيز همان

را مي‌پــرستيــدنــد و برايش قرباني مي‌كردند. اين واقعه در يكي از شب‌هاي نيمه دوم ماه بوده است و آن حضــرت نخست زهــره را در جهــت غــربــي افق ديده و پس از غــروب آن بــه طلــوع مــاه بـرخــورده اسـت. (1)

1- الميـزان ج : 13 ص : 266 .

«فَلَمّا رَءَا الْقَمَرَ بازِغا قالَ هذا رَبّي....» (77 / انعام)
قرآن‌مجيد در آيه‌فوق مقابله و احتجاج ابراهيم عليه‌السلام با ماه‌پرستان را چنين نقل مي‌كند:
«همين كه شب او را پوشانيد ستاره‌اي را ديد و گفـت:
ـ اين پروردگار من است !
سپس همين كه غـروب كـرد گفت : من غروب‌كننــدگــان را دوســت نـــــدارم!
پـس از آن وقتـي مـاه را ديـد كـه طلـوع كـرد گفـت:
ـ اين پروردگار من است !
ماه پرستان و آفتاب پرستان (113)
وقتـي غـروب كـرد گفـت:
ـ اگــر پـروردگـار مـن مـرا هـدايت نكنـد از گــروه گمــراهــان خواهم بود...!»
(76و77/انعام)
ابراهيم عليه‌السلام با عبارت آخر آيه بطلان ربوبيت قمر را اثبات مي‌كند، چه آن جناب در آغاز بحث ربوبيت كوكب را به ملاك غروب كردن كه ملاكي است عام، ابطال كرده بود. آن گاه وقتي به ماه مي‌رسد و مي‌بيند كه آن نيز غروب كرد منتقل مي‌شود به آن حرفي كـه دربـاره كـوكب زده بـود و گفتـه بـود: «مـن غــروب كننـدگان را دوست نمـي‌دارم!»
لاجــرم بـدون ايـن كـه دوبـاره همـان حـرف را تكـرار كنـد بـه كنـايـه از آن گفـت:
«اگر پروردگارم هدايتم نكند از گمراهان خواهم بود!»
(114) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
اين كلام به خوبي مي‌فهماند كه گفتار قبلي او كه فرموده بود: «ماه پروردگار من است،» نيـز ضـلالت و گمـراهـي است و اگـر بخواهـد بـر آن ضـلالت ايستـادگـي بـه خـرج دهـد يكـي از همـان گمـراهـانـي خواهد بود كه قائل به ربوبيت قمر بودند. از اين كــلام استفــاده مي‌شــود كــه - در زمـان آن جنـاب و در مـوقعـي كـه دربـاره مـاه چنيــن حـرفـي را زده اقـوامـي مـاه‌پـرست وجـود داشتـه اســت، هــم‌چنــان‌كــه آيه بعــدي بـــــدان دلالــــت مــي‌كنــــد كــــه فــــرمـــــود:
«اي قوم من از آن‌چــه شمــا شريـك پروردگار قرار مـي‌دهيـد بــي‌زارم!» (78 / انعام)
در آيــــه بعــدي مـي‌فــــرمــــايــد:

«فَلَمّا رَءَ الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبّي هذآ اَكْبَرُ!» (78 / انعام)
ماه پرستان و آفتاب پرستان (115)
پس از آن كه خورشيد را ديد كه طلوع كرد گفت:
- اين پروردگار من است، اين بزرگ‌تر است،
پس همين كه غروب كرد گفت:
- اي قوم! من از آن‌چه شريك خدا قرار مي‌دهيد بي‌زارم!»
ابراهيم عليه‌السلام در اين جستجوي خود دو نوبت به غلط بودن فرضيه‌اش پي برده بود و با اين كه ديگر جا نداشت درباره آفتاب همان فرضيه غلط را تكرار كند و بگويد: "اين پروردگار من است!" لذا براي اين كه بهانه‌اي در دست داشته باشد، اضافه كرد: "اين بزرگ‌تر است!"
(116) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
با نقل عبارت ابراهيم در قرآن به لفظ «هذا» (براي مذكر، در حالي كه شمس مؤنث است،) قرآن كريم مي‌خواهد بفهماند ابراهيم عليه‌السلام در اين بحث به راستي آفتاب را نمي‌شناخته يا خود رابه جاي كسي فرض كرده كه اصلاً آفتاب را نديده است و نمي‌داند كه اين جرم يكي از اجرام آسماني است كه در هر شبانه‌روز يك‌بار طلوع مي‌كند و غروب مي‌كند و پيدايش شب و روز و فصول چهارگانه مستند به آن است !(1)

«فَلَمّا جَنَّ عَلَيْهِ الَّيْلُ رَءَا كَوْكَبا....» (75 تا 79 / انعام)
1- الميزان ج : 13 ص : 279 .
موقعيت زماني مشاهدات ابراهيم عليه‌السلام (117)
قبلاً در مورد زمان مشاهده و نوع ستاره‌اي كه ابراهيم عليه‌السلام ديد و درباره پرستش آن با ستاره‌پرستان عصر خود به محاجه پرداخت صحبت كرديم، در اين قسمت زمان مشاهده ماه و خورشيد را كه مورد پرستش ماه‌پرستان و آفتـاب‌پـرستان عصر خـود بود، بررسي مي‌كنيم:
ابــراهيــم عليه‌السلام در شبــي از شــب‌هاي نيمه دوم ماه اين گفتگوها را داشته و كوكبي هم كه مـورد پــرستش ستــاره‌پــرستــان بــود يعنــي "زهــره" را ديــده بود.
آن جناب اول ستاره زهره را در جهت مغرب و در حال سرازيري به طرف انتهاي افق مشاهده كرد و پس از لحظه‌اي كه از نظرش ناپديد شد ماه را ديد كه از طرف مشرق
(118) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
طلوع مي‌كند. در آن لحظه كه ماه غروب كرد ابراهيم عليه‌السلام آفتاب را ديد كه طلوع مي‌كند.
(ايـن مطلــب از عبــارت «فَلَمّا» برمي‌آيــد كــه جملــه مابعد را به ماقبل خود مرتبط ساخته است.)
اين وضعيت تنها در بلادي اتفاق مي‌افتد كه در عرض شمالي همانند بلاد كلدان باشد و نيز بايد فصل هم فصل پائيز و يا زمستان باشد كه شب‌ها طولاني‌تر است، مخصوصا اگر ماه در يكي از برج‌هاي جنوبي مانند برج قوس و جدي باشد. در چنين شرايطي است كـه مـاه در نيمـه دوم مـاه‌هـاي قمري قبل از طلوع آفتاب غروب مي‌كند.
از آيات چنين به دست مي‌آيد كه:
ابراهيم عليه‌السلام قبل از رسيدن شب و روز مشغول احتجاج با قوم درباره بت‌ها بوده
موقعيت زماني مشاهدات ابراهيم عليه‌السلام (119)
است و اين احتجاج هم‌چنان ادامه داشت تا شب فرا رسيده است و چشمش به زهره كه معبود طائفه‌اي از آن قوم بوده افتاده و ناچار سرگرم به احتجاج عليه آنان شـده اسـت.
در عين سرگرمي‌اش منتظر بوده كه ببيند كار اين ستاره به كجا مي‌كشد، تا آن كه مي‌بيند پس از ساعات كوتاهي غروب كرد، لذا همين معنا را حجت خود قرار داده و از ربــوبيت آن بـي‌زاري جستــه است.

در همين حال بوده كه مي‌بيند ماه از طرف مشرق سرزد، باز به احتجاج خود ادامه داده و روي سخن را متوجه مردمي مي‌كند كه قائل به ربوبيت ماه بودند و در همان‌جا حضور داشتند. نخست از در مماشات مي‌گويد:" اين است پروردگار من،" و آن گـاه حـركت مـاه را تحت مـراقبت قـرار داده و مي‌بينـد كـه آن نيـز غروب كرد. قرار گرفتن آيه مربوط به نشان دادن ملكوت آسمان‌ها و زمين به ابراهيم در وسط اين آيات خود
(120) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
دليل بر اين است كه ابراهيم عليه‌السلام احتجاجاتي را كه با قوم خود داشته همه را از مشاهده ملكوت آسمان‌ها و زمين استفاده و تلقي كرده بود و در نتيجه خداوند هم آن يقيني را كه نتيجه اين ارائه مي‌باشد ارزاني‌اش داشته بود و اين خود روشن‌ترين گواه بر اين است كه حجت‌هاي آن جناب حجت‌هاي برهاني بوده كه از قلبي آكنده از يقين سرچشمه مي‌گرفته است.
منظور ابراهيم هم از اين كه فرمود: "من افول كنندگان را دوست ندارم!" اين بوده كه به قوم خود بفهماند چيزي كه براي آدمي باقي نمي‌ماند و از انسان غايب مي‌شود لياقت اين را ندارد كه آدمي بدان دل بندد و آن را دوست بدارد و آن پروردگاري كه آدمي پرستش مي‌كند بايد كسي باشد كه انسان به حكم فطرت ناگزير باشد دوستش بدارد، پس نبايد چيزي باشد كه دستخوش زوال گـردد.
موقعيت زماني مشاهدات ابراهيم عليه‌السلام (121)
اجـرام فلكـي كـه دستخوش غـروب مي‌شـوند شـايستگي ندارند كه اسم «رب» بر آن‌هـا اطـــــلاق كــرد. (1)

«اَتَتَّخِــذُ اَصْنــامـا ءالِهَــةً...» (74 / انعام)
1- الميـــــزان ج : 13 ص : 286 .

بت‌ها مجسمه‌هائي بودند كه يا از موضوعات اعتقادي از قبيل معبود آسمان و زمين والــه عــدل و امثــال آن حكــايــت مي‌كردند و يا از موضوعات محســوس و مــادي از قبيـل آفتــاب و مـــاه.
از آيات مورد بحث استفاده مي‌شود كه قوم ابراهيم نيز از اين دو نوع بت داشته‌اند، كــه آثـــار بـاستـاني خـــرابــه‌هـــاي بـابــل نيــز ايــن معنــا را تـأئيـد مي‌كنــد.
بت‌ها را از هر چيزي كه برايشان ممكن مي‌شده، مانند فلزات و انواع سنگ‌ها مي‌ساختند. در روايات آمده كه قبيله "بني حنيفه " از قبـايل يمـامـه بتـي را از كشـك سـاختنـد. گـاهي نيـز بت‌هـا را از گِـل مي‌سـاختنـد و چـه بسـا تنهـا بـه نقشـي و صـورتي اكتفا مي‌كردند.
قوم ابراهيم اين بت‌ها را براي اين مي‌پرستيدند كه بدان وسيله به درگاه ارباب آن‌ها

تقرب جسته و به وسيله تقرب به آن‌ها به درگاه خداي تعالي نزديك شوند.
و اين خود نمونه بارزي از سفاهت بشر است كه عالي‌ترين مرحله خضوع را كه همان خضوع بنده در برابر پروردگار است، در برابر مجسمه چيزي كه در نظرش بزرگ جلوه كرده، معمــول بــدارد، غــافل از اين كه چنين خضوعي را در برابر مصنوع خود كـرده است كـه بـه دســـت خـــود از چـــوب تـراشيـــده و اســـم آن را معبــود نهــاده اســت !
معني آيه فـوق اين است كه:
ـ آيا بت‌هائي چنين بي‌ارزش را خدايان خود اتخاذ مي‌كنيد و مقام و مرتبه خدائي را كه عالي‌ترين مقامات است براي يك مشت سنگ و چـوب قــائـل مي‌شويد؟
ـ راستي كه تو (اي پــدر) و قــومـت در گمــراهـي واضحـي بـه سـر مـي‌بـريـد!
و راستي چگونه گمراهي بدين واضحي را تشخيص نمي‌دهيد؟ و چطور نمي‌فهميد

كه بت‌پرستي عبارت است از خضوع و تذلل عبوديت كسي كه خود صانع و

داراي علم و قـدرت است در بـرابـر مصنـوع خـود كـه از علـم و قـدرت بـوئي و اثري در آن نيست!(1)

«وَ لاآ اَخافُ ما تُشْـــرِكُـونَ بِــه....» (80 و 81 / انعام)
خداي تعالي احتجاجات ابراهيم عليه‌السلام را دو قسم نقل كرده است:
1- الميـزان ج : 13 ص : 264 .

1 ـ يكي آن احتجاجاتي كه ابراهيم قبل از اظهار بي‌زاري از بت‌ها با مردم داشت،
2 ـ محـاجـه‌اي كـه مـردم بعـد از شنيـدن بي‌زاري ابـراهيم از بت‌ها آغاز كردند.
گرچه در اين آيات حجتي را كه مردم عليه ابراهيم اقامه كردند صريحا حكايت نكرده ولكن از جمله "من از كساني كه شريكش قرار مي‌دهيد نمي‌ترسم. " تلويحا معلوم مي‌شود كه چه مي‌گفته‌اند، زيرا ابراهيم در رد گفتار آنان فرموده كه من از اين بت‌هاي شما نمي‌ترسم، معلوم مي‌شود حجت آنان بر شرك و بت‌پرستي ترس از بت‌ها بوده است.
از كلام ابراهيم برمي‌آيد كه مشركين در احتجاج با آن جناب راجع به بت‌پرستي خود راه تهديد را پيش گرفته و وي را از قهر خدايان بيم داده‌اند و او را نصيحت كرده اند بلكه بتوانند با خودشان در بت‌پرستي و ترك توحيد هم‌آواز سازند. ابراهيم نيز چون

ديــد كــه حجــت آنــان بــه دو حجــت تجــزيــه مي‌شــود:
يكــي رد بر ربــوبيــت خــداي سبحــان و ديگري اثبات عقيــده ربوبيت بــت‌ها، لـذا او هــم از هر دو جـــــواب داد.
در جواب از احتجاج اولي گفت:
ـ من در امر انجام شده‌اي قرار گرفته‌ام و به هدايت پروردگار راه حق را يافته‌ام و او مرا با نشان دادن ملكوت آسمان‌ها و زمين آگاهي‌ها داده و حجت‌ها آموخته تا بتوانم ربوبيت را از هر چه غير اوست، از قبيل ستارگان و بت‌ها، سلب نمايم. و من اينك دريافته‌ام كه از پروردگاري كه مدبر امور من است بي‌نياز نيستم و پروردگار من تنها و تنها كسي تواند بود كه مدبر امور من باشد و او نيز خداي سبحان است. و با اين هدايتي

كه مرا فرموده ديگر حاجت گوش دادن به حجت شما درباره ربوبيت بت‌ها ندارم! بحث براي فهميــدن و راه يافتــن است و من راه صحيح را يافته‌ام و به مقصد رسيـــــــده‌ام!
ابـراهيـم عليه‌السلام بـا جملـه "مـن از كسـانـي كـه شـريكش قـرار

مـي‌دهيـد نمـي‌ترسـم مگـر ايـن كـه پـروردگـارم چيـزي بخـواهـد،" و بـا جملـه قبلـي آن "آيـا در خصوص خــدا با من محاجــه مي‌كنيــد و حال آن كه او مــرا هدايت كرده است،" (80 / انعام) در واقـــع گفتـه اسـت:

ـ اولاً من از اين بت‌ها ذره‌اي نمي‌ترسم،

ـ ثانيا به فرضي هم كه من از ضرر شركاي شما مي‌ترسيدم تازه همين ترس هم خود دليل ديگري بر ربوبيت خداي تعالي و آيتي از آيات توحيد او بود، چه اين خواست اوست كه من از شركاي شما بترسم، نه خواست شركاي شما، كه قادر بر چيزي نيستند!(1)

«اِذْ قـالَ لِاَبِيـــهِ وَ قَـــوْمِـهِ مـاذا تَعْبُـــدوُنَ....» (85 / صافات)
قرآن مجيد در ادامه اين آيات قسمتي از مبارزات و مباحثات ابراهيم را با قوم خود يـادآور شـده و مي‌فرمـايد:
«بـــه پـــدرش و قـومــش گفــت: چــه چيـــز مــي‌پـــرستيــد؟
آيا از در افترا خداياني ديگر به جاي خـداي عزوجل قصد مي‌كنيد؟
راستــــي ظـــن شمــا دربـــاره رب‌العـــــالميـــن چيســــت؟»
1- الميـزان ج : 13 ص : 300 .

قـرآن كـريـم در ايـن آيـات خـلاصــه‌اي از روزهــاي اوليـه شـروع مبـارزات ابــراهيــم عليه‌السلام عليــه بــت‌پــرستي قــوم خــود را ذكر مي‌كند و مي‌فرمايد:
«در اين هنگام ابراهيم نظر مخصوصي بـه ستـارگـان كـرد و گفـت:
- من بيمـــــــــارم !
مـردم شهـر بـه نـاچـار او را بـه حال خــود گـذاشتنـد و بـه بيــرون شهـر رفتند
ابـراهيم شهــر را خــالي از اغيار ديد و به سراغ خـدايان ايشان رفت و پرسيد؟
ـ پـس چــرا نمـي‌خــوريــد؟
و چـون جـوابي نشنيد، گفت:

ـ پـس چــرا حرف نمي‌زنيد؟
سپــس با نيــروي هر چه تمــام‌تر به سر و كله آن‌ها كوبيد و همه را خرد كرد!» (85 تــا 93 / صـــافــات)
در قسمت اول اين آيات، ابراهيم را نشان مي‌دهد كه از مريضي خود خبر مي‌دهد و اين خبردادن مربوط است به نظر كردن در ستارگان، يعني به خاطر نظر كردن در ستارگان مريض شده است، حال اين نگاه كردن در ستارگان يا براي اين بود كه ساعت را تشخيص دهد، مثل كسي كه دچار تب نوبه شود و بخواهد بفهمد چه ساعتي دوباره تب به سراغش مي‌آيد، مثلاً چه وقت فلان ستاره طلوع مي‌كند و يا غروب مي‌كند و يا ستارگان فلان وضع خاص را به خود مي‌گيرند. و يا براي اين بود كه از نگاه كردن به

ستارگان به حوادث آينده‌اي كه منجم‌ها با آن حوادث را از اوضاع كواكب بـه دست مي‌آورنـد، معين كند و صابئي مذهبان به اين مسئله بسيار

معتقد بودند و در عهد ابراهيم عليه‌السلام عده بسياري از معاصرين او از همين صابئي‌ها بودند.

ولي وجه اول با وضع ابراهيم عليه‌السلام مناسب‌تر به نظر مي‌رسد كه در اين حالت معناي آيه چنين مي‌شود كه وقتي اهل شهر خواستند همگي از شهر بيرون بروند تا در بيرون شهر مراسم عيد خود را به پا كنند، ابراهيم نگاهي به ستارگان انداخت و سپس به ايشان اطلاع داد كه به زودي كسالت من شروع مي‌شود و من نمي‌توانم در اين عيد شركت كنم.

وقتي مردم از آمدن ابراهيم صرف نظر كردند و او را تنها در شهر گذاشتند و از شهر خارج شدند، ابراهيم خود را به بت‌ها رسانيد و نظري به آن‌ها افكند كه درست به شكل انسان‌ها هستند، انسان‌هائي كه در پيش رو طعام دارند و مشغول خوردن هستند،

(132) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

پس سرشار از خشم شد و پرسيد كه: چرا نمي‌خوريد و چرا حرف نمي‌زنيد؟ با اين كه شما خداياني هستيد كه پرستندگانتان خيال مي‌كنند شما عاقل و قادر و مدبر امور آن‌ها هستيد؟!!!

اين جا بود كه آخرين تصميم خود را گرفت و با دست راست و با تبر محكم كوبيد به سرو كله بت‌ها!

مردم با خبـر شـدنـد و بـه سـرعت بـه طـرف او آمـدنـد، به خاطر اهتمامي كه نسبت به حادثه داشتند و احتمال مي‌دادند كه به دست ابراهيم عليه‌السلام پيش آمده باشد.

تبديل آتش به گلستان (133)

ابـراهيـم عليه‌السلام به آن‌هــا خـطـاب كـرد و پـرسيــد:

«ـ چرا چيزي را كه خودتان مي‌تراشيد مي‌پرستيد؟

بــا ايـن كــه خـدا شمــا و اعمــال شمـا را آفـريـده اســت؟!» (95 و 96 / صـافـات)

(در اين آيات حذف و اختصار گوئي به كار رفته است و برگشت مردم از مراسم عيد و آمدنشان به بت‌خانه و ديدن آن منظره را حذف كرده چون اين جزئيات در سوره انبياء آمده بود هم‌چنين قسمتهاي مربوط به دست‌گيري ابراهيم و آوردنش در ملاء عام و بازجوئي كردن از او و ساير جـزئيـات حــــذف شــده اســت.)

قــوم شــروع كــردنــد بــه ساختــن محلي براي شكنجه ابراهيم با آتش و اين محل را طــوري ساختند كه گنجــايش آتش افروخته شده را داشت. آن گاه ابراهيم را در آن آتــــش انـداختنــــد.

(134) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

خداوند تعالي مي‌فرمايد:

«آري آن‌ها نقشه اين كار را مي‌كشيدند ولي خــدا ذليـلشــان سـاخــت!» (98 / صافات)

مراد به كشيدن نقشه، طرح سوزاندن ابراهيم بود ولي خداوند ابراهيم را بر آنان غالب سـاخت، بـه طـوري كـه نقشـه شـوم آن‌هـا هيـچ اثـري در وي بـه جـا نگذاشت و آن اين بود كه خداوند به آتش فرمود:

«اي آتــش! براي ابراهيم سرد و گلستـان بـاش!» (69 / انبياء) (1)

1- الميـــــزان ج : 33 ص : 237 .
نمرود، طاغوت عصر ابراهيم (135)
«اَلَمْ تَرَ اِلَي الَّذي حاجَّ اِبْراهيمَ في رَبِّهِ....» (258 / بقره)
ابـراهيـم عليه‌السلام پس از فـراغت از دو مـرحلـه اوليـه احتجـاج بـا پـدر و قـوم خود به محـاجـه بـا نمـرود پـادشـاه معـاصـــرش مـي‌پـــــردازد.
نمرود مثل ساير جباراني كه در قديم مي‌زيستند، ادعاي ربوبيت كرده بود و هم‌چنين روش غلط جباران آن روزگار بود كه فكر بت‌پرستي را در بشر بـه وجـود آورده بود، لذا مي‌بينيم كه قوم ابراهيم عليه‌السلام داراي خدايان بي‌شماري بودند براي هرخدائي مجسمه‌اي بوده كه بعضي از آنان خدايان اين مجسمه‌ها را مانند آفتاب و ماه و كوكب (زهــره) مي‌پرستيـدند.
(136) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

مباحثه و محاجّه حضرت ابراهيم عليه‌السلام با نمرود، پادشاه زمان خود را كه ادعاي خـدائـي داشــت، قـرآن مجيــد چنيـن نقــل كـــرده اسـت:
«مگر نشنيدي سرگذشت آن كسي را كه خدايش سلطنت داده بود و غرور سلطنت كارش را به جائي رسانده بود كه با ابراهيم در مورد پروردگارش بگو و مگو كـرد؟
ابراهيم گفت:
- خداي من آن كسي است كه زنده مي‌كند و مي‌ميراند.
نمرود گفـت:
ابراهيم در مقابل نمرود (137)
- من نيز زنده مي‌كنم و مي‌ميرانم !
ابراهيم گفت:
- خداي يكتـا خـورشيـد را از مشـرق سـر مي‌دهـد، تـو آن را از مغـرب بيــاور؟!
در اين جا بود كه كـافـر مبهـوت شـد و خـدا گروه ستم‌كاران را هدايت نمي‌كند!»
(258/بقره)
به گفته تاريخ و روايات "نمرود" يكي از سلاطين "بابل قديم" بوده است. در آن عصر و زمان مردم بت مي‌پرستيدند. براي هر چيزي ربي قائل بودند. مانند: رب زمين، رب درياها، رب آتش. و آن‌گاه براي آن ارباب‌ها صورت‌ها و مجسمه‌هائي مي‌ساختند تا چون دسترسي به خود ارباب ندارند اين مجسمه‌ها را به عنوان نمايش‌گر ارباب
(138) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
بپرستند و اين مجسمه‌ها شفاعت آن‌ها را نزد صاحبان خود بكنند و صاحب صنم هم شفــاعتشــان را نــزد "خــداي بــزرگ " بكنــد و يــا به وسيلــه او سعــادت زندگي و مرگ خود را تأمين كند.
خيال مي‌كردند ارباب بت‌ها يعني آن‌هائي كه تدبير زمين و دريا و آتش به ايشان واگـذار شـده تـأثيـري در شئـون زنـدگي آنان دارند، به طوري كه اراده آن ارباب بـر اراده خــود آنـان غـالب اسـت و تـدابيـر آن‌هـا بر تـدبيـر خــود ايشــان مسلط است.
چه بسا مي‌شد كه بعضي از سلاطين خودكامه و ديكتاتور از اين اعتقادات عوام ســوء استفــاده مي‌كــردنــد و اوامــر ملــوكــانه خــود را از ايــن راه به خورد مــردم مــي‌دادنــد و در شئــون زنــدگي مردم تصرفاتي مي‌كردند و رفته رفتــه به طمــع بــه دست آوردن مقــام الــوهيـت

مي‌افتـادنـد.
ابراهيم در مقابل نمرود (139)
تاريخ اين معنا را از فرعون و نمرود و غير آن دو نقل كرده است. در نتيجه با اين كه خودشان مانند مردم‌شان بت مي‌پرستيدند، در عين حال خود را در سلك ارباب جا مـي‌زدنـد. رفتـه رفتـه مـردم آن‌هـا را بيشتـر از بت‌هـاي خيالي پرستش مي‌كــردنــد.
قرآن مجيد از قول فرعون حكايت فرموده كه گفت:
«اَنَـا رَبُّكُـمُ الأَعْلـي ـ مـن بــزرگ‌تـرين رب شمــا هستــم!؟» (24 / نـازعــات)
و بـا ايـن كـه فـرعـون خـود بـت مـي‌پـرستيـد، در عيـن حـال خـود را بـزرگ‌تـرين رب جا مـي‌زد. ايـن ادعـا از نمـرود نيـز حكـايـت شـده كـه گفت: «اَنَـا اُحْيـي وَ اُميتُ ـ
(140) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
من نيز زنـده مي‌كنم و مي‌ميـرانـم!» (258 / بقره)
در نقل قولي كه قرآن كريم در آيه مورد بحث فرموده كاملاً روشن مي‌شود كه نمرود وقتي با ابراهيم مباحثه و محاجه مي‌كرد، براي خداي سبحان قائل به الوهيت بوده، وگرنه وقتي ابراهيم به او گفت: «خدا آفتاب را از مشرق مي‌آورد و تو آن را از مغرب بياور!» نمرود تسليم گفته آن جناب نمي‌شد و مي‌توانست بگويد آفتاب را از مشرق مي‌آورم، به آن خدائي كه تو معتقدي و يا بگويد اصلاً اين كار خداي تو نيست بلكه كــار خداياني ديگر است، چون نمــرود قائل به خدايانـي ديگر غير از خداي سبحان نيز بود.
قوم نمرود نيز همين اعتقاد را داشتند. هم‌چنان كه همه داستان‌هاي ابراهيم عليه‌السلام كه در قرآن آمده بر اين معنا دلالت دارد، مانند داستان كوكب و ماه و خورشيد و يا
ابراهيم در مقابل نمرود (141)
گفتگوئي كه آن جناب با پدرش درباره بت‌ها داشـت و خطابـي كـه بـه قـوم خـود كرد و داستان شكستن بت‌ها و سالم گذاشتن بت بزرگ و ساير داستان‌ها. پس معلوم مي‌شود نمرود هم مانند قومش براي خدا الوهيت قائل بود، ولي چيزي كه هست قائل به خداياني ديگر نيز بود، لكن با اين حال خود را هم اله مي‌دانست و بلكه بالاترين آلهه مي‌پنداشت. و به همين جهت بود كه در پاسخ ابراهيم عليه‌السلام احتجاجش، بر ربوبيت خود احتجاج كرد و دربــاره ســاير آلهــه چيــزي نگفت، معلوم مي‌شود خود را بالاتر از همه مي‌دانست.
از اين جا اين نتيجه به دست مي‌آيد كه بگومگوئي كه بين ابراهيم عليه‌السلام و نمرود واقع شـده، ايــــن بــوده كــه ابــراهيـم عليه‌السلام

فـرمـوده بـــود:
رب من تنها اللّه است ولاغير! و نمرود در پاسخ گفته بود:
نه خير! من نيـز معبود تو هستم، معبود تو و همه مردم !

نمرود شروع به مغالطه كرد و دستور داد دو نفر زنداني را آوردند، يكي را امر كرد تا كشتند و ديگري را زنده نگه داشتند، سپس گفت!"من نيز زنده مي‌كنم و مي‌ميرانم!" بدين وسيله امر را به حاضران مشتبه كرد و آن‌ها هم تصديقش كردند. چون ابراهيم ديـد حــاضـران استدلال منطقي را قبول نمي‌كنند حجتي آورد كه خصم را شكست داد.
فـرمـــود:
«خـداي سبحـان آفتــاب را از مشـــرق مـي‌آورد و تـــو آن را از مغـــرب بيـــاور!» وقتـي ابـراهيم ايـن پيشنهـاد را كرد نمرود مبهوت ماند و ديگر نتوانست پاسخ دهد. هر چند آيه شريفه متعرض زمان وقوع اين بگومگو نشده است ولي اعتبار عقلي مساعد اين احتمــال است كه بعــد از افتــادن حضــرت ابـراهيـم در آتـش و نجات او بوده است. براي اين كه از داستان‌هائي كه در قرآن كريم درباره ابراهيم عليه‌السلام از همان بدو

ظهورش و احتجاجش با پدر و قومش و بت‌شكني‌اش آمده، اين معني به دست مي‌آيد كه اولين باري كه آن جناب با نمرود ملاقات كرد هنگامي بود كه خبر بت شكني او به گوش نمرود رسيده بود و وي دستور داده بود او را بسوزانند و معلوم است كه در چنين هنگامي جاي بگومگوي نمرود با وي درباره خدائي خودش نبوده است، چون به جرم شكستن بــت‌ها دست‌گيــر شــده بــود، نــه بــه جرم انكار خدائي نمرود و اگر بگومگوئي با او كرده حتما بر سر اين بــوده كه آيــا بت‌ها پروردگارند يا خداي تعالي؟
در روايات اسلامي آمده اسـت كـه:
"آن كسي كه با ابراهيم بر سر پروردگار او بگومگو كرد نمرود پسر كنعان بود. " (نقــــل از علـــي عليه‌السلام در درمنثـــور) (1)
1- الميــزان ج : 4 ص : 255 و ج : 13 ص : 254.

"حمورابي " معاصر ابراهيم عليه‌السلام نبود. او در حدود سي صد سال بعد از ابراهيم زنـدگـي مـي‌كـرد. زنـدگـي ابـراهيم عليه‌السلام در حـدود هـزار سـال قبـل از ميـلاد بـوده و زنـدگـي حمـورابـي حـدود هـــزار و هفـت صـــد سـال قبـل از ميـــلاد بـــوده اسـت.

اگر چه تاريخ دلالت دارد بر اين كه حمورابي پادشاهي صالح و دين‌دار و عادل در بين رعيت و مردي قانون‌دار و پايدار در قوانين خود بوده و مقرراتي را كه خود وضع نموده بود به نحو احسن اجرا مي‌كرده است و قوانين وي قديمي‌ترين قوانين مدني است

كــه تــدويــن شــده اســت ولكــن هميــن سند تاريخي صراحت دارد بر اين كه وي مــردي بـــت‌پـرست بوده است.

در همين آثار خطي كه در خرابه‌هاي بابل از وي به دست آمده، بعد از بيان شريعت خود از بت‌هاي زيادي استمداد كرده است و آن بت‌ها را در قبال سلطنت عظيمي كه به او داده‌اند و توفيقي را كه در بسط عدالت و وضع قانون به وي ارزاني داشته‌اند تشكر نموده واز آن‌هـا خـواسـتـه تـا شـريعتش را از زوال و تحـريـف حـفـظ كننـد. حمورابي آن بت‌ها را چنين اسـم برده است:

1 ـ "ميــروداخ" خـداي خدايان

2 ـ "آي" خــــداي قـــانـــون و عـــدالـــت

3 ـ "زاماما" و الاهه "اشتار" دو خداي جنگ

4 ـ "شـــامـــاش " خــــداي حـــاكـــم در آسمـــان و زميـــــن

5 ـ "حاداد" خـداي ارزاني و فراواني نعمت

6 ـ "نيــرغـال" خــداي فتــح و پيـــروزي

7 ـ "بــــل" خـــــداي قــــــدر

8 ـ "الاهه بيليتيس" و "الاهه نينو" و "اله ساجيلاً" و غير آن....

(در سفر تكوين اصحاح يازدهم تا بيست و پنجم تورات) گفته شده كه ملكي صادق پادشاه "شاليم " كه خود كاهن خدا بود، نان و شراب براي ابراهيم برد و او را بركت داد. برخي چنين توجيه كرده‌اند كه اين ملك صادق كاهن، همان "امرافل" پادشاه "شنعار" است كه در اول داستان مذكور است و او همان "حمورابي "صاحب قوانين معروف است كه يكي از سلاله نخستين شاهان بابل است.

در تاريخ شاهي وي سخت اختلاف هست به طوري كه بيشتر آن‌چه درباره وي گفته‌اند با زمان حيات ابراهيم (2000 ق - م) قابل انطباق نيست. مثلاً در كتاب "عرب پيش از اسلام" مي‌گويد: حمورابي در سال 2287 - 2232 (ق - م) در بابل سلطنت داشته است. در كتاب "شريعت حمورابي" به نقل از كتاب "قديمي‌ترين قوانين جهان" تـأليـف استاد. اف، ادوارد مي‌گويد: دوران پادشاهي وي در 2205 - 2167 (ق - م) بوده اســت.

در "قاموس اعلام شرق و غرب" آورده كه او در سال 1728 - 1686 به اريكه پـادشــاهــي بــابـل نشســت. "قـامـوس كـتــاب مقــدس" زمان فرمانروائي او را سال 1975 - 1920 (ق - م) مي‌داند.

روشن‌ترين دليل بر بطلان اين حدس آن است كه سنگ نبشته‌هائي كه در ويرانه‌هاي بابل به دست آمده و شريعت حمورابي بر آن‌ها حك شده شامل ذكر عده‌اي از خدايان

بابليان است و اين خود مي‌نمايد كه حمورابي از بت‌پرستان بوده است بنابراين صحيح نيست او را كاهن خداوند بدانيم.(1)

1- الميـــزان ج : 14 ص : 15 .

«فَلَمّا جَنَّ عَلَيْهِ الَّيْلُ رَءَا كَوْكَبا....» (74 تا 83 / انعام)
قرآن مجيد احتجاجات ابراهيم عليه‌السلام با اقوام ستاره‌پرست و ماه‌پرست و بت‌پرست عصر خود را در آيات فوق‌الذكر نقل كرده كه مشروح آن را در مطالب قبلي ديديم. حال مي‌پردازيم به تحليل و چگونگي اين استدلال‌ها و در بادي امر مي‌بينيم كه ابراهيم عليه‌السلام در اين حرفي كه درباره كوكب و قمر و شمس زده، نظر صحيح و يقيني و هدايت الهيه و فيـض پـروردگـار خود را جستجو مي‌كرده است، بدين شرح كه:
1 ـ كــلام آن حضــرت را مي‌تــوان حمــل بر معنــاي حقيقي نمود و گفت كه
(150) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
منظور آن حضرت اين بوده كه از راه فرضيه به حق مطلــب رسيـده و براي خود اعتقاد يقينــي كســب كـــرده اسـت.
2 ـ ديگر اين كه كلام آن حضرت را حمل بر ظاهر كنيم و بگوئيم ابراهيم عليه‌السلام از راه ممــاشــات و تسليـم ايـن سخـن را گفتـه و خواستـه است فسـاد آن را بيـان نمايد.
3 ـ اين كه ابراهيم عليه‌السلام يقين به اين معنا داشته كه او را پروردگاري است كه هدايت و ساير امورش را متكفل است و اگر در اين آيات واقعا يا ظاهرا از پروردگار خود جستجو و بحث كرده منظورش اين بوده كه بفهمد آيا آن كسي كه امورش را عهده‌دار است همان آفريدگار آسمان و زمين است، يا آن كه يكي از آفريده‌هاي اوست؟ و وقتي معلومش شد كه ستاره و ماه شايستگي ربوبيت را ندارند، چون از نظرش ناپديد شدند
تحليل استدلال‌هاي ابراهيم عليه‌السلام (151)
نــاگـزيـر اظهــار اميدواري كرده و گفت: "اگر پروردگارم مرا به سـوي خـود راهنمائي نكنــد از گمـراهان خــواهـم بــود!»
دربـاره احتمال اولي بايد گفت:
هيچ بعيد نيست كه ابراهيم عليه‌السلام در آن موقعي كه اشاره به آفتاب مي‌كرده نسبت به خصوصيات آن جاهل بوده است. و اولين باري بوده كه از نهان‌گاه خود چشم به جهان وسيع گشوده و مجتمعي از بشر و اجرامي در آسمان، يكي به نام ستاره و يكي ماه و يكــي خـورشيـد ديــده و از جهــت نداشتن معــرفــت به خصــوصيــات آن‌هـا به هركــدام كه رسيده گفته: «هذا رِبّي»
ابراهيم عليه‌السلام بعد از ديدن ستاره و يا ماه و خورشيد گفته است: «هذا رِبّي» آن گاه بي‌اطلاع از اين كه چيزي نمي‌گذرد كه اين جرم غروب

مي‌كند بر همان گفتار خود ثابت

مانده تا جرم غروب كرده و آن وقت فهميده كه اشتباه كرده و جرم مزبور پروردگار او نبوده است. چه اگر مانند يكي از ما سابقه‌ذهني از غروب جرم داشته بود كه همان بار اول و بدون فاصله جواب خود را مي‌داد كه - اين پروردگار من نيست، براي اين كه اين جــرم بــه زودي غروب خواهد كرد!

درباره احتمال دومي بايد گفت:

ابراهيم عليه‌السلام خواسته است با قوم خود مماشات كند و اگر درباره اين اجرام ايستاد تا غروب كنند و آن وقت از گفته خود برگشت براي اين بوده كه قدم به قدم احتجاج خود را با محسوسات مردم پيش ببرد، هم‌چنان كه وقتي بت‌ها را مي‌شكند بت بزرگ را باقي مي‌گذارد و مي‌گويد اين بت بزرگ خدايان شما را شكسته است، تا به خوبي آنان را به عجز

اصنام واقف سازد و براي آنان حتمي كند كه اين سنگ و چوب‌ها نمي‌توانند از خودشان دفع شري كنند تا چه رسد به ديگران!

نتيجه بررسي‌هـاي ابـراهيـم عليه‌السلام

ابراهيم عليه‌السلام عليه ربوبيت اجرام سه‌گانه اين حجت را اقامه كرده كه هر غروب كننده را براي همان غروب كردنش دوست ندارد و غروب هر چيز عبارت است از اين كه انسان آن چيز را بعد از يافتن از دست داده و گمش كند و چيزي كه داراي چنين وصفي است شايستگي ندارد كه محبت و دلبستگي آدمي، كه ملاك و مجوز عبادت و پرستش اسـت، به آن تعلق گيرد و چون اين وصف در جميع جسمانيات هست و همه موجودات مادي رو به‌زوال و نيستي و هلاكند، از اين‌جهت بايد گفت در حقيقت حجت ابراهيم عليه‌السلام حجتي

است عليه جميع انحاء شرك و وثنيت، نه تنها مسئله بت‌پرستي و ستاره‌پرستي، حتي عقايــدي را هم كه بعضــي از مشـركين دربـاره الـوهيت ارباب انواع و موجودات نوري مـافوق ماده و طبيعت و منزه از جسميت و حركت دارند، نيــز ابطــال مي‌كند. (1)

«اِنّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذي فَطَرَ السَّموتِ وَ الاْرْضَ حَنيفا وَ ما اَنَا مِنَ الْمُشْرِكينَ!» (79 / انعام)
1- الميـــزان ج : 13 ص : 280 .
ابراهيم و اعلام دين فطرت (155)
پس از آن كه ابراهيم عليه‌السلام از شرك قومش و از شركاي آنان تبري جست اينك با عبــارات آيــه فــوق بــه س-ـوي وحيد تام گرائيده و ربوبيت و معبوديت را منحصرا براي كسي اثبات مي‌كند كه آسمان‌ها و زمين را از نيستي به هستي درآورده و بـت‌پـرستي و شـرك را از خود نفــي كــرده و مي‌فـرمايد:
«من روآوردم به كسي كه آسمان‌ها و زمين را آفريده،
در حـالـي كـه ميـانـه‌رو هستـم و از مشـركـان نيستم!»
منظور از روي آوردن، كنايه از اين است كه من با عبادت خود تنها به سوي خداوند روي مي‌آورم، چون لازمه عبوديت و مربوبيت اين است كه مربوب در نيروي خود و اراده‌اش بسته به رب خود باشد و او را بخواند و در جميع كارهايش به او رجوع كند و
(156) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
معلوم است كه دعا و رجوع جز با توجيه وجه و روي آوردن محقق نمي‌شود، بنابراين تـوجيـه وجـه كنـايـه اسـت از همـان عبـادت كـه آن نيـز عبـارت است از دعا و رجوع.
ابراهيم عليه‌السلام در اين كلام خود صريحا از پروردگار خويش اسم نبرده بلكه وصفي از اوصاف او را ذكر كرده كـه احـدي از مشـركين هـم در آن وصـف نـزاع و خـلافي نـدارنــد و آن وصـف عبـارت بـود از خـالـق بـودنش بـراي زمـيـن و آسـمـان، يعنــي كســي كــه آسمـــان‌هــا و زميــن را خلــق كــرده است.
يعني من با عبادت خود روي به درگاه كسي مي‌آورم كه ايجاد هر چيزي منتهي به اوست و خود شماهم او را مافوق خدايان خود مي‌شناسيد.
در اين كه از ميان همه صفات خاص پروردگار و در ميان الفاظي كه دلالت بر خلقت دارند ـ مانند: باري، خلق، بديع - به طور خاص "فاطر" را برگزيد اشاره است به اين كه
ابراهيم و اعلام دين فطرت (157)
آن دينــي كــه ابـراهيم عليه‌السلام از ميــان اديــان انتخـابش كـرده اسـت ديـن فطرت اسـت!
لذا در قرآن كريم هم مكررا دين توحيد را به دين ابراهيم و دين حنيف و

دين فطرت وصف كرده است، چون دين توحيد ديني است كه معارف و شرايع آن همه بر طبق خلقت انسان و نوع وجودش و بر وفق خصوصياتي بنا نهاده شده كه در ذات اوست و به هيچ وجه قابل تغيير و تبديل نيست.

پس اين كه بشر را دعوت به دين اسلام يعني خضوع در برابر حق تعالي كرده است براي اين بوده كه خلقت بشر هم بر آن دلالت كرده واو را به سوي آن هدايت مي‌كند.(1)

1- الميزان ج : 13 ص : 298 .

«وَ اِنَّ مِـنْ شيعَتِـهِ لاَِبْـراهيـمَاِذْ جاءَ رَبَّـهُ بِـقَلْـبٍ سَليـم...!» (83 / صافات)
مردمي كه موافق طريقه كسي حركت كنند چنين مردمي شيعه آن كس مي‌باشند، حـال چـه ايـن كـه آن كـس جلـوتـر از آن قـوم بـاشـد يا بعد از آن قوم، در اين آيه خداوند مي‌فرمايد كه ابراهيم يكي از شيعيـان نـوح بـود، چـون دينـش موافق ديـن او، يعنـي دين توحيد بود.
ابراهيم، شيعه نوح، با قلبي سليم (159)
ابـراهيـم را خـداونـد چنيـن مـي‌شنـاسـانـد كـه -
«اِذْ جـاءَ رَبَّهُ بِقَلْـبٍ سَليـمٍ،»
«ابـراهيم با دلي سالم به درگاه پروردگارش شتافت! »
شتـافتـن و آمـدن به نـزد پـروردگـار كنـايـه است از تصـديق خدا و ايمان به او.
مراد به قلب سالم آن قلبي است كه از هر چيزي كه مضر به تصديق و ايمان به خداي سبحـان بـاشـد، خـالي باشد، نه شرك جلـي و نه شـرك خفـي، نه اخلاق زشت و نه آثار گنـاه،نـه هيـچ تعلـقـي بـه غير خـدا كـه باعث شود صفـاي تـوجـه به سوي خدا را از بين ببرد و كدر سازد.
از اين جا روشن مي‌شود كـه منظـور از قلب سليم آن قلبي است كه هيچ تعلقي به
(160) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
غيـر خـدا نـداشتـه بـاشـد. (1)

«قَــدْ كـانَـتْ لَكُـمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ في اِبْراهيمَ....» (4 / ممتحنه)
قــرآن مي‌فـرمـايـد:
«شمـا الگـوي خــوبـي در ابـراهيـم و پيــروان او داريــد !
بــه يــاد آوريــد آن زمــان را كــه بـه قـوم خـود گفتنــد:
1- الميـزان ج : 33 ص : 236 .
ابراهيم، اسوه حسنه (161)
- ما از شما و از آن‌چـه به جاي خدا مي‌پرستيـد، بي‌زاريم !
و به شمــا كـافــريم!
و از همين امروز براي ابد اعلام قطع رابطه خويشاوندي و اعلام دشمني و كينه با شما مي‌كنيم
و ايـن تـا روزي كـه بـه خـداي يگـانـه ايمـان آوريـد بـاقـي مي‌مانـد!»
خداي متعال خطاب به مؤمنين مي‌فرمايد كه شما الگوي خوبي داريد و بايد مانند ابراهيم كه با قوم خود به دليل دشمني آن‌ها با خدا دشمني اعلام كرد، با دشمنان خدا اعــلام دشمنـي كنيــد !
از لحاظ تاريخي، از ظاهراين آيه مستفاد مي‌شودكه در محل و زماني‌كه ابراهيم عليه‌السلام
(162) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
اعلام قطع رابطه با مشركين كرد از پيروان او نيز همراهش بودند .يعني غير از حضرت لوط و همسر ابراهيم كساني ديگر نيز به وي ايمان آورده بودند و در اين ماجرا همراه ابراهيـم عليه‌السلام بودند و مانند او اعلام انزجار و قطـع رابطه با كفــار دشمـن خــدا كردند.
نكتــه ديگــر ايــن كــه آيــه فــوق بــرائــت را بــه آثــارش معنــا مي‌كنــد و آثار برائت همين است كه بـه عقيـده آنـان كفـر بـورزنـد و مـادام كـه مشـركنـد بـا آنـان دشمـنـي كننـد تـا روزي كـــه خـداي سبحـان را بپـرستنـد.
مراد به كفر ورزيدن به آنان كفر ورزيدن به "شرك" آنان است.
معنـاي كفـر بـه شـرك آنـان ايـن اسـت كـه بـا شـرك آنـان عمـلاً مـخـالفـت شـود، هـم‌چنـان كـــه عـداوت مخـالفت و ناسازگـاري قلبي اسـت.
خـود آنان برائتشان را از مشركين بـه سـه امر تفسير كرده‌اند:
ابراهيم، اسوه حسنه (163)
1 ـ مخالفت عملي با شرك آنان،
2 ـ عـــداوت قلبـي بــا ايشــان،

3 ـ استمـرار اين وضع مـادام كـه بـر شـرك خـود بـاقـي بـاشنـد مگـر ايـن كه از شـرك خـود دست بـرداشتـه و بـه خـداي واحـد ايمـان بياورند!

از كليتـي كـه آيـه‌هـاي فـوق بـر آن دلالت دارنـد، خداوند متعال استثنائي را از قول آن‌هــا اعــلام مي‌كنــد و مي‌فــرمـايـد:
«مگر قول ابراهيم به پدرش كه من تنها مي‌توانم از خدا برايت طلب مغفرت كنم و
(164) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
از نـاحيـه خــدا هيچ كاري ديگر نمـي‌تـوانـم صـورت دهـم و همگـي گفتنــد:
- پروردگارا! بر تو توكل كرديم و به سوي تو انابه نموديم!
كه بازگشت به سوي توست !
پـــروردگـــارا!
مـــا را مـــايـه امتحـان و فتنــه كسـاني قـرار مـده كـه كـافر شــدنــد !
و مــا را بيــامــرز، كــه تـو، تنهـا تــو عـزيـز و حكيمــي!» (4 و 5 / ممتحنــه)
ابراهيم عليه‌السلام و مؤمنيني كه با وي بودند از قوم مشرك خود به طور كلي و مطلق تبري جستند و هر رابطه‌اي را كه ايشان را به آنان پيوند مي‌داد قطع نمودند به جز يك رابطـه و آن گفتار ابراهيم به پدرش بود كه گفت:
الگوئي براي برائت مطلق از مشركين (165)
"بــراي تـــو از خــدا آمــرزش مـي‌طلبـم...!"
اين جمله معنايش اظهار دوستي ابراهيم نسبت به پدر نيسـت بلكـه وعـده‌اي اسـت كـه بـه وي داده تـا شـايـد از شـرك تـوبـه كنـد و بـه خـداي يگـانـه ايمــان بيــاورد.
وقتي ابراهيم به پدر وعده استغفار داده بود كه برايش روشن نشده بود كه وي دشمن خداست و دشمني با خدا در دلش رسوخ يافته است و در شرك ثابت قدم مي‌باشد، بدين جهت اميدوار بود كه از شرك برگردد و به خدا ايمان بياورد، ولي وقتي برايش معلوم شد كه عداوتش با خدا در دلش رسوخ يافته است، در نتيجه از ايمان آوردنش مـأيـوس شـــد و از او بـــي‌زاري جســـت.

در ادامــه آيــات، قــرآن كـريـم مسلمـانـان را به نكات ديگري از ابراهيم و پيروانش متوجه مي‌كند و مي‌فرمـايـد:
«ـ شما، البته از ميــان شمــا، آن‌هــائي كــه اميــدوار بـــه خــدا و روز جزايند،
همواره در ابراهيم و يارانش الگو داشته‌اند!
و اما آن‌هائي از شما كه هنوز كفـار را دوسـت مي‌گيـرنـد بـداننـد كه خداي تعالي بي‌نيـاز و ستــوده است!» (6 / ممتحنــه)
در اين آيه به منظور تأكيد مسئله اسوه بودن را تكرار مي‌كند تا علاوه بر تأكيد اين معنا را هم بيان كرده باشد كه اين اسوه حسنه تنها براي كساني است كه به خدا و روز جزا اميد داشته باشند و نيز اسوه اين‌گونه افراد به ابراهيم عليه‌السلام تنها در بي‌زاري از كفار

نيست بلكــه در دعـا و منـاجـات هـم از آن جنـاب تـأسـي مي‌كننـد.
دعـائي كـه خداوند متعال از ابراهيـم و همـراهـانش تعـريف مي‌كنـد نخسـت دعـائي بـه طـور مقـدمــه بـه درگاه پروردگارشان كـردند و گفتند:
«رَبَّنا عَلَيْكَ تَـوَكَّـلْنا وَ اِلَيْكَ اَنَبْنا وَ اِلَيْـكَ الْمَصيرُ!» (4 / ممتحنه)
اين مناجات و دعائي است از نام‌بردگان به درگاه خدا و مناجاتي است دنبال آن تبري جستن، چون آن تبري به آن شدت ممكن بود آثار سوئي به بار آورد و ايمان را از آدم سلب كند لذا دعا كردند كه پروردگارا به تو توكل مي‌كنيم و به سوي تو انابه مي‌آوريم و بازگشت به سوي توست! خواستند عرض كنند كه اين خود ما نيستيم كه امــور خــود را تــدبيــر مي‌كنيــم تنها مشيت توست! و آن را به هر جور كه خودت مي‌خواهي تدبير فـرمـا!

ولــي دعـــاي اصلـــي آن‌هــا ايــن بـــود كـــه گفتنـــد:
«رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْلَنا رَبَّنا!» (5 / ممتحنه)
در اين دعا از خدا مي‌خواهند از آثار سوء تبري‌شان از كفار آنان را پناه دهد و ايشـــان را بيــامــرزد.
معناي "فِتْنَة" وسيله امتحان است. و معناي اين كه مبادا مؤمنين فتنه براي كفار قرار گيرند اين است كه كفار بر آنان مسلط شوند تا مورد امتحان قرار گيرند آن‌چه فساد در وسع خود دارند بيرون بريزند و ابراهيم و مؤمنين را به انواع آزارها شكنجه كنند كه چــرا بــه خــدا ايمــان آورده‌ايد و خــدايـان ما را رهـا كـرده و از آن‌ها و از عبادتشان بــي‌زاري

جستـــه‌ايـد !
ابراهيم عليه‌السلام و يـارانش در دعاي خود نداي «رَبَّنـا» را پي در پي تكرار مي‌كردند تا
الگوئي براي مؤمنان به خدا و روز جزا (169)
بـديـن وسيلــه رحمـت الهـي را بـه جـــوش آورنـــد:
«ـ توئي آن غالبي كه هرگز مغلوب نمي‌شود !
كســي كــه همــه افعــــال او متقــن اســت،
و از استجــابــت دعــاي ما عــاجـز نگــردد،
توئي و تنها توئي كه مي‌تواني ما را از كيد دشمنان خود حفظ كني!
و مـي‌دانــي از چــه راهـــي حفــظ كنـــي...!
«اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ!» (5 / ممتحنه) (1)
1- الميزان ج : 38 ص : 113 .
(170) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
(171)

فصل سوم:امامت ابراهیم علیه‌السلام و امتحانات او

«اِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ اِماما....» (124 / بقره)
(172)
الفاظي در قرآن شريف وجود دارد كه در انظار مردم ساده تلقي مي‌شود، چون در اثر مرور زمان زياد بر زبان‌ها جاري شده و خيال كرده‌اند كه معناي آن را مي‌دانند و همين خيال باعث شده است كه بر سر آن‌ها ايستادگي و دقت به خرج ندهند.
يكي از آن الفاظ "امامت" است.
مفسرين آن را همه جا و به طور مطلق به معناي : نبوت، تقدم، مطاع بودن، خلافت، وصايت، رياست در امور دين گرفته‌اند، در حالي كه هيچ يك از اين‌ها حقيقت "امامت" را نمي‌رسانند.
مواهب الهي، صرف يك مشت مفاهيم لفظي نيست، بلكه هر يك از اين عناوين، عنوان يكي از حقايق و معارف حقيقي است. لفظ "امامت" نيز يك معناي حقيقي دارد، غير حقايق ديگري كه الفاظ ديگر از آن‌ها حكايت مي‌كنند.
مفهوم امامت و ارزش آن (173)
حقيقتي كه تحت عنوان "امامت" است از آيات زير مشخص مي‌شود:
«ما به ابراهيم اسحق را داديم و علاوه بر او يعقوب را هم داديم و همه را صالح قرار داديم و مقرر كرديم كه "امامانی " باشند به "امر" ما "هدايت " كنند!» (72 و 73 / انبياء)
«ما از ايشان "امامانی" قرار داديم كه به "امر" ما "هدايت" مي‌كردند و اين مقام را بدان‌جهت يافتند كه "صبر" مي‌كردند و به "آيات" ما "يقين"داشتند!» (24/سجده)
پس، قرآن كريم هر جا نامي از "امامت" مي‌برد، دنبالش متعرض "هدايت" مي‌شود،
(174) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
تعرضي كه گوئي مي‌خواهد كلمه نام‌برده را تفسير كند .و از سوي ديگر همه جا اين "هدايت" را مقيد به "امرخدا"كرده و با اين قيد فهمانده است كه:
1 ـ "امامت" به معناي مطلق "هدايت" نيست بلكه "هدايتي "است كه با "امرخدا" صورت مي‌گيرد.
("امرخدا" همان است كه وقتي اراده خلق چيزي مي‌كند به آن مي‌گويد: "باش" و او هست مي‌شود... "كـن" - "فيكون"!) (82 / يس)
2 ـ "امام" هدايت كننده است كه با "امري ملكوتي " كه در

اختيـــار دارد، "هـــدايـــت" مي‌كنـــد.
پس "امامت" از نظر باطن، يك نحوه "ولايتي" است كه "امام" در "اعمال مردم" دارد. و "هدايت امام " مانند "هدايت انبياء و رسل و مؤمنين " نيست كه صرفا "راهنمائي"از

طريق نصيحت و مؤعظه حسنه يا صرفا "آدرس دادن "باشد، بلكه "هدايت امام" به معنــاي "گرفتن دست خلق و رساندن به مقصد نهائي " است.
از طرف ديگر، خداي تعالي براي موهبت "امامت"سببي معرفي كرده و آن عبارت است از "صبر و يقين":
«اِنَّــمّا صَبَــرُوا وَ كـانُــوا بِايـاتِنا يُــوقِنُــونَ!» (24 / سجده)
«و ما اين چنين ملكوت آسمان‌ها و زمين را به ابراهيم نشان داديم تا از "موقنان " گردد!» (75 / انعام)
ـ "امام" بايد داراي "يقين" باشد، "انساني " كه "عالم ملكوت"برايش مكشوف باشد و بـا "كلمـاتـي" از خـــداي سبحـان بـرايــش محقـق گشتــه باشد.

ـ "امام" كسي است كه باطن دل‌ها و اعمال و حقيقت آن پيش رويش حاضر است و از او غايب نيست. باطن دل‌ها و اعمال براي امام حاضر است. امام به تمامي اعمال بندگان چه خير و چه شر آگاه است، گوئي هر كس هـر چـه مي‌كند در پيـش روي امـام مي‌كند !
ـ "امـام" مهيمـن و مشـرف بـر راه سعـادت و راه شقاوت است.
ـ "امـام" كســي اســت كــه در روزي كــه بـاطن‌هـا ظاهـر مـي‌شــود مــردم را بـــه طـرف خـــدا سـوق مي‌دهـد، هــم‌چنـان كـه در ظــاهـر و بـاطــن دنيـا نيـز مـردم را بـه ســوي خـــدا سـوق مـي‌دهـد.
«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِمْ!»

«روزي كه هر دسته مردم را به امامشان مي‌خوانيم!»(71 / اسراء)
آيـه شـريفـه مـي‌فهمـانـد كـه:
ـ "پست امامت" پستي نيست كه دوره‌اي از دوره‌هاي بشري و عصري از اعصار از آن خـالي بـاشـد، بلكـه در تمـام ادوار و اعصـار بـايـد وجـود داشته باشد. اين نكته را عبـارت «كُلَّ اُناسٍ» مي‌فهمـانـد يعنـي هر جا كه انسان‌هائي باشند، امامي نيز هست كه "شــاهــد"بــر"اعمال"ايشـان است.
ـ مقــام بـــا اين عظمــت "امـــام"، هـــرگـــز در كسي يـــافـت نمي‌شـــود مگر آن كه ذاتـــا "سعيـــد و پــــاك" بـاشـد.
- "امام"بـــايـــد "معصـــوم" از هـــر ضلالت و گناهي باشد، وگرنه مهتدي به

نفس نخــواهــد بــود، بلكـه محتـاج به هدايت غيــر خواهد بود.
(178) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
- هر كس "معصوم" نباشد، او "امام" و "هادي به سوي حق " نخواهد بود،
(اين همان مفهوم آيه «لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمينَ!» ـ124 / بقره ـ است .)
يعني به طور مطلق هر كسي كه ظلمي از او صادر شده باشد، هر چند كه
يك ظلم در تمـام عمــر مـرتكـب شـده بـاشد، معصوم تلقي نمي‌شود.

"امام" يعني مقتدا و پيشوائي كه مردم به او اقتداء نموده و در گفتار و كردار از او پيـروي كننـد. نتيجه بـررسـي‌هاي فوق نشان مي‌دهد كه "امام" بايد داراي مشخصات زيـر بـاشـد:

1 ـ "مقـام امـامـت" بـايـد از طـرف خـداي تعـالـي معيـن و مقـرر گـــردد.

مشخصات امام (179)

2 ـ"امام" بايد به عصمت الهي "معصوم" باشد.

3 - مادامي كـه مـوجـودي به نام انسان در روي زمين باشد،"زمين خالي از وجـود امـام نيست. "

4 ـ "امام"بايد "مؤيد"از طرف پروردگار باشد.

5 ـ "اعمال بندگان خدا " هرگز از نظر "امام" پـوشيـده نبـاشـد و "امـام"بـدان‌چـه مـردم مي‌كننـد "آگـاه" بـاشـد.

6 ـ "امام" بايد به تمامي احتياجات و نيازهاي انسان‌ها "علم" داشته باشد، چه در امـر معـاش دنيا و چه در امـر معـاد و ديـن آن‌هـا.

7 ـ بـا وجـود "امـام" كسـي محـال اسـت پيـدا شود كه از نظر فضايل "مـافـوق امـام" بـاشد.

(180) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

اين هفت مسئله،از امّهات و رئوس مسايل امامت است‌كه از آيات قرآني‌استفاده مي‌شود.

ضمنا آيه 90 سوره انعام نشان مي‌دهد كه هدايت انبياء عليه‌السلام چيزي است كه وضع آن تغيير و تخلف نمي‌پذيرد و اين هدايت بعد از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله هم هم‌چنان در امتش هست و از ميان امت او برداشته نمي‌شود.

بلكـه در ميـان امت او آنـان كه از ذريه ابراهيم عليه‌السلام هستند همواره اين هدايت را در اختيار دارنـد: «وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً في عَقِبِهِ!» (28 / زخرف) (1)

1- الميـــزان ج : 2 ص : 98 .

«وَ اِذِ ابْتَلي اِبْـراهيـمَ رَبُّـهُ بِكَلِمـاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قـالَ اِنّي جاعِلُـكَ لِلنّاسِ اِماما!»
(124 / بقره)
اين آيه، تاريخ "امامت" ابراهيم عليه‌السلام است. اين واقعه در اواخر عمر آن حضرت اتفاق افتـاده است و آن زمـاني است در دوران پيـري ابـراهيم، بعد از تولد اسماعيل و اسحق عليه‌السلام ، هم‌چنين بعد از آني است كه اسماعيل و مادرش را از سـرزمين فلسطين بـه سرزمين "مكه"منتقل كرد:
«... و چـون پـروردگـار ابراهيم، او را با كلماتي بيـازمود،
و او به حد كمال آن امتحانات را انجام داد، به وي گفت:

- من تـو را براي مردم امام خواهـم كـرد!
ابـراهيـم گفـت:
- آيـا از ذريـه‌ام نيـز كسـاني را به امـامت مي‌رساني؟
فـرمـود:
- آري اگـر شـايستـه بـاشنـد !
كـه عهـد مـن بـه ظالميـن نمـي‌رسـد!»
تحليل آيات فوق مسلم مي‌دارد كه اين گزينش، بعد از تولد فرزندان ابراهيم عليه‌السلام بود، زيرا اگـر مـوضـوع امـامـت، قبل از بشارت ملائكه به تولد اسماعيل و اسحق بود، ابراهيم عليه‌السلام علمي به اين كه صاحب ذريه مي‌شود نداشت، زيرا حتي بعد از بشارت دادن

ملائكه، طبق نقـل قرآن، ابراهيـم باز آن را باور نمي‌كرد و در جواب ملائكه سخنـي گفـت كه نـوميـدي از اولاددار شـدن از آن پيـداسـت:
«- آيا مرا كه پيري بر من مسلط شده بشارت مي‌دهيد؟
بـه چـه بشـارت مـي‌دهيـد؟
گفتند، به حـق بشـارت مي‌دهيم !
زنهـار از نـوميـدان مبـاش!» (51 تا 55 / حجر)
هم‌چنان كه قرآن حكايت مي‌كند، همسر او نيز اميـدي نـداشـت بـه اين كه صاحب فـرزنـد شـود، چـون ايـن گفتگـو شنيـد بخنـديـد و گفـت:
«ـ اي واي! آيا من بچـه مي‌آورم؟

بـا اين كـه پيرزالي هستم كه حتي در جواني‌ام نازا بودم،
و شـوهــرم پيـر فـرتـوت است؟!!
اين بشارت چيزي است عجيب!!»
گفتند:
«آيا از امر خـدا تعجب مي‌كني؟!!
رحمــت خـدا و بـركـات او شـامـل حــال شمـا اهـل‌بيـت اســت ،
و او حميــد و مجيـــد اســت!» (71 تا 73 / هـــــود)
پس زماني كه ابراهيم عليه‌السلام به مقام "امامت"رسيد، اين مراحل گذشته بود و نمي‌توانست عملاً قبل از اين تاريخ باشد، زيرا ابراهيم بعد از شنيدن اين مژده كه خدا او

را به مقام "امامت" ترفيع مي‌دهد، تقاضا مي‌كند كه اين مقام را به بعضي از ذريه او نيز عطا كند، پس در اين زمان او داراي فرزند بوده است. و نيز دوران پيري و فرتوتي او مدتي قبل - يعني زمان بشارت فرزندانش - شروع شده بود، زيرا زنش گفت:
«شــوهــرم پير فرتوت است ـ «هـــذا بَعْلــي شَيْخـــا....» (72 / هــود)
خود ابراهيـم عليه‌السلام نيـز تـاريخ فـرزنـددار شـدن خود را در پيري چنين بيان مي‌كند:
«شكـــر خــــداي را كــه در دوران پيـــري اسمـــاعيــل و اسحــق را بــه مــن ارزانــي داشت!» (39/ابراهيم)
و نيز زمان به امامت رسيدن ابراهيم وقتي است كه پروردگارش آزمايش‌ها نموده و او در همه آن‌ها پيروز گرديده بود و بدين جهت پروردگارش فرمود: «- من تو را امام

خــواهـم كـرد!» (124 / بقره)
معلوم است اين امتحانات، همان انواع بلاهائي بود كه در زندگي بدان مبتلا شده بود و قــرآن كــريم به آن‌هــا تصريح فرموده است.
روشن‌ترين اين امتحان‌ها و بلاها ـ داستان بريدن سر فرزندش اسماعيل بود. پس وجود اسماعيل و جريان سر بريدن او و قبل از زمان اعطاي مقام امامت از طرف خدا بوده است، يعني امامت ابراهيم به بهاي تمام اين ابتلائات و پيروز و موفق در آمدن او و از امتحانات، يعني زمان كمال پيري او بوده است -
«وَ اِذِ ابْتَلي اِبْراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ اِماما!» (124 / بقره)

مقامـاتي كـه ابـراهيـم عليه‌السلام بـه دسـت آورده بـه تـرتيـب زيـر بـوده اسـت:

1 ـ مقـام عبـوديـت،

2 ـ مقـام نبـوت،

3 ـ مقـام رسـالـت،

4 ـ مقـام خلّـت،

5 ـ مقـام امـامـت.

خداي تعالي قبل از آن كه او را نبي كند، در همان ابتداي امر داراي "رشد" كرده و

رشـد همـان "عبـوديت" است.

آن روزي كه ابراهيم به پدر خود اعتراض كرد كه چرا بت‌ها را مي‌پرستيد، نبي بوده است!(فرق بين نبي و رسول اين است كه نبي در خواب واسطه وحي را مي‌بيند و وحي را مي‌گيـرد ولي رسـول فرشتـه وحـي را در بيـداري مي‌بينـد و با او صحبـت مي‌كنـد.)

مقام رسالت در اواخر عمر ابراهيم عليه‌السلام و سنين پيري او و بعد از جدائي از پدر و قومش اعطاء شده است و در آن ملائكه خدا را در بيداري ديده و با آنان صحبت كرده است. همـان زمـانـي اسـت كـه بـه او مژده فـرزنـدي دادند و او گفت من پيرم !

اگر خدا او را براي خود "خليل" گرفت، براي خاطر اين كيش و ملت حنيفي است كه وي به امر پروردگارش تشريع كرد و به خاطر شرافت آن كيش، ابراهيم به مقام "خُلّت"

مشرف گرديد. (خداي سبحان اعراض از كيش ابراهيم را كه نوعي ظلم است "سَفاهَت" خوانده است!)

مقام امامت ابراهيم عليه‌السلام را آيه زير تأئيد مي‌كند:

«اِنّي جـاعِلُـكَ لِلنّاسِ اِمـامـا!» (124 / بقـره)

همان گونه كه قبـلاً بحـث شد زمـان و تاريخ اين گزينش الهي در اواخـر عمـر آن حضـرت بوده است. (1)

1- الميـزان ج : 2 ص : 91 .

«قالَ اِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ اِماما قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتي...؟» (124 / بقره و 90 / انعام)
در تاريخ امامت ابراهيم عليه‌السلام در قرآن مجيد آمده كه:
«وقتــي پــروردگار ابراهيم او را با كلماتي يا آزمايش‌هائي بيازمود و او از عهده آزمـايش‌ها پيـروز برآمد، فـرمـود: تـو را امام خواهم كرد!»
ادامه امامت ابراهيم تا امت محمد رسول اللّه (ص) (191)
ابراهيم عليه‌السلام سؤال كرد:
«از ذريه من نيز كساني را به امـامت مي‌رسانـي؟»
فــرمــود:
«عهـد مـن بـه ظالمين نمـي‌رسـد!» (124 / بقره)
حــال بايد ديـد با شــرطي كه خداي تعالي فرمود، كدام يك از فرزندان و نسل ابراهيم عليه‌السلام شايستگي اين مقام را دارند كه ادامه دهنده "امامت" آن بزرگوار باشند؟ در آيــه 84 تا90 سوره انعـــام چنيــن مي‌خــوانيــم:
«مـا
ـ اسحــق
ـ و يعقوب
(192) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
را بـه ابـــراهيم داديم،
و همـه‌شــان را هـدايــت كرديـــم،
ـ نــوح
را هم قبلاً هدايت كرده بوديم .
و هـــم‌چنيــن از "ذريّـــه او":
ـ داود
ـ سليمان
ـ ايــوب
ـ يوسف
ـ مـوسي
ادامه امامت ابراهيم تا امت محمد رسول اللّه (ص) (193)
ـ و هارون را! و ما اين‌چنين نيكوكاران را پاداش مي‌بخشيم!
و نيــز:
ـ زكريـا،
ـ يحيـي،

ـ عيسي،
ـ و اليـاس را! كـه همـــه از "صـــالحـــان" بـــودنـــد!
و نيـــــز:
ـ اسمـاعيـل،
ـ يســـــع،
ـ يــونـــس،

ـ و لوط را! كه هريك را بر عالمين برتري داديم!
و نيـــــز:
ـ از پــدران ايشـــان،
ـ ذريـه‌هـاي ايشـان،
ـ و بـــرادرانشـان !
كـه عـلاوه بـر هـدايت و بـرتـري "اِجْتِباء" هـم داديم !
و "هدايــت بـه سوي صراط مستقيم" ارزاني داشتيــم !
ايــن هـــدايــت "هـدايـــت خـداسـت"!
كـه هـر يـك از "بنـدگـان" خـود را بخـواهـد بـا آن هـدايـت مـي‌كنـد !
و اگر بندگانش شرك بورزند، همه اعمالشان حبط و باطل خواهد شد !
ادامه امامت ابراهيم تا امت محمد رسول اللّه (ص) (195)
و اين‌ها!
ـ همان هائي هستند كه،
ـ "كتاب" و "حكم" و "نبوت" به آن‌ها داديم !
پـــس اگـــــر قــــوم تـــــو اي محمـــــد!
بـــه "قـــرآن و هـــدايـــت" كفـــر بـــورزنـد،
"مـردمـي ديگــر" را مـوكـل بـر آن كـرده‌ايـم،
كـه هـرگــز بـــه آن "كفـــر نمـي‌ورزنـــد!
و آنـان:
- كساني هستند كه خدا هدايتشان كرده است،
- پس به "هدايت"آنان،

- "اقتـــداء" بكـــن!»

از سياق آيات فوق برمي‌آيد: كه "هدايت انبياء"چيزي است كه وضع آن تغيير و تخلف نمي‌پذيرد. و اين "هدايت " بعد از رسول خدا صلي‌اللهعليه‌وآله هم‌چنان در امت او هست و از ميان امتش برداشته نمي‌شود، بلكه در ميان امت او آنان كه از "ذريه" ابراهيم عليه‌السلام هستند، همـــواره اين هـــدايت را در اختيـــار دارنـــد...، «وَ جَعَلَهـا كَلِمَةً باقِيَةً في عَقِبِهِ!»

(28 / زَخرف)
خــداونــد آن هــدايــت را كلمـه‌اي بــاقــي در دودمــان ابــراهيــم قــــرار داد!
ايــن "هــدايــت" هدايت به "امر" خداست و "هدايت به حق " است، نه هدايت به معنـاي راهنمائي !
خداي تعالي خبر داد كه هدايت به اين معنا را "كلمه‌اي باقي در دودمان ابراهيم عليه‌السلام

" قــــرار مي‌دهــد.
از آن‌چه گذشت اين معنا روشن گرديد كه "امامت" بعد از ابراهيم عليه‌السلام در فرزندان او خواهد بود. چون ابراهيم عليه‌السلام از خدا خواست تا امامت را در بعضي از ذريه‌اش قرار دهــد، نــه در همـــه! و جــوابش داده شــد كــه در هميــن بعضي هم به "ظالمين" از فـرزنـدان او نمي‌رســـد !
پرواضح است كه همه فرزندان ابراهيم عليه‌السلام و نسل وي ستم‌گر و ظالم نبوده‌اند، تا نرسيدن عهد خدا به ستم‌گران معنايش اين باشد كه هيچ يك از فرزندان ابراهيم عليه‌السلام عهد امامت را نائل نشوند.
پس اين پاسخي كه خداوند به درخواست او داد، در حقيقت اجابت او بوده، اما با بيان ايـن كـه امـامــت "عهــدي" است و "عهـد خـداي تعالي" به "ستم‌گران" نمي‌رسد!(1)

1- الميــزان ج : 2 ص : 108 .

«وَ اِذِ ابْتَلي اِبْراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ....» (124 / بقره)
در تاريخ زندگي ابراهيم عليه‌السلام امتحان‌ها و ابتلائاتي زياد بوده كه خدا از او به عمـل آورده و سـرانجـام بـالاتـرين مقـام يعني "امـامـت" را بـه ايـن پيغمبـر و نبـي و عبـد و خليـل خـود بخشيــده اســت.
معلوم است كه امتحانات ابراهيم عليه‌السلام همان انواع بلاهائي بود كه در زندگي بدان مبتلاء شده است و قرآن كريم به آن‌ها تصريح كرده است. روشن‌ترين آن امتحانات داستــان سربريدن فـرزندش اسماعيل است كـه قـرآن كـريم آن را چنين بيان مي‌كند:
(200) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
«ـ پســرم! در خــواب مي‌بينــم كه من بـه دست خــودم تــو را ذبــح مي‌كنـم...
در ايـن واقعـه تـو را چــه نظري اســـت ؟
اسمـاعيــل جـــواب داد:
- اي پـدر به هر چه مأموريت يافته‌اي انجام بده !
كـــه انشــاءاللّه مــرا شكيبـا خــواهـي يــافــت!
پـس چـــون هــر دو تسليــم امــر حـق گشتنـد،
و او را بــــــراي كشتـن بــه رو در افكند،
در آن حــال كـــه كــارد بــه گلــويش كشيــد،
خـــطاب كــرديـــم:
مفهوم كلمات، ابتلائات و امتحانات ابراهيم عليه‌السلام (201)
- اي ابـــراهيــم! تــو مــأمــوريــت عــالــم رؤيــايــت را انجـــــام دادي، كــارد از گلــويــش بـردار ! كـه مـا نيكـوكـاران را چنيــن پــاداش مي‌دهيـم!»
(102تا105/ صافات)
ايـن ابتـلاء همـان امتحـاني است كـه حقيقـت حـال اهـل ايمـان را روشـن مـي‌كنـد.
همان‌گونه كه در مباحث قبلي گفته شد اين قضيه در دوران پيري ابراهيم عليه‌السلام اتفاق افتاده است. خداوند طبق نقل صــريــح قــرآن، اسمــاعيــل و اسحــق را در زمان پيــري بـه ابـراهيـم عليه‌السلام ارزانـي داشتــه بود.
با اين كه در آيه مورد بحث، امتحان ابراهيم را به وسيله "كَلِمات" دانسته است ولي اين بدان جهت است كه الفاظ وظايف عملي براي آن جناب معين واز عهد و پيمان‌ها و

(202) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
دستورالعمل‌ها حكايت مي‌كرده است. لذا امتحان فقط با برنامه‌هاي عملي صورت مي‌گيرد و عمل است كه صفات دروني انسان را ظاهر مي‌سازد، نه گفتار!
مراد به "كَلِمات" در آيه مورد بحث، همان قضايائي است كه ابراهيم عليه‌السلام با آن‌ها آزمايش شد و عهدهائي است الهي كه وفاي بدان‌ها را از او خواسته بودند: مانند قضيه كواكب، بت‌ها، آتش، هجرت، قرباني فرزند و....
اگر در آيه مورد بحث، نامي از اين امتحانات نبرده است، براي اين بوده كه نيازي به ذكر آن‌ها نداشته، بلكه همين كه فرمود: "چون از آن امتحانات پيروز درآمدي ما تو را امام خواهيم كرد!" مي‌فهماند كه آن امور، اموري بوده كه لياقت آن جناب را براي مقام امامت اثبات مي‌كرده است، چون امامت را مترتب بر آن امور كرده است.
مفهوم كلمات، ابتلائات و امتحانات ابراهيم عليه‌السلام (203)
پس اين صحنه‌ها كه برشمرديم، همان "كَلِمات" بوده است. (1)

«وَ اِذِ ابْتَلي اِبْـراهيـمَ رَبُّـهُ بِكَلِماتٍ فَـاَتَمّهُـنَّ....» (124 / بقره)
"كَلِمَة" هر چند، در قرآن كريم، بر موجودات و اعيان خارجي اطلاق شده، نه بر الفاظ و اقوال، ولكن همين نيـز بـه عنـايت قـول و لفظ است. و هر جا كه در قرآن كريم لفظ
1- الميــزان ج : 2 ص : 93 .

"كَلِمَــة" را بـه خـدا نسبـت داده منظـورش از آن قـــول "كُـنْ فَيَكُـون" اسـت، مـاننـد:
ـ «... و كلمــه‌اي از او نـامش عيســي بــن مـريـم بــود.» (45 / آل‌عمــران)
ـ «مَثَل عيسي نـزد خدا، مَثَل آدم است كه او را از خاك بيافريد و سپس فرمود: باش، پس مـوجـود شــد - كُـنْ فَيَكُـون!» (59 / آل عمران)
ـ «كسـي كلمات خـدا را تغيير نمي‌تواند بدهد!» (34 / انعام)
ـ «تبـــديلـــي بـراي كلمـات خـــدا نيســت.» (64 / يونس)
ـ «خـدا بـا كَلِمات خود حـق را محقـق مي‌سازد.» (7 / انفال)
ـ «آن‌هاكه كلمه‌عذاب پروردگارت عليه آنان حتمي شده،ايمان نمي‌آورند.»(96/يونس)
ـ «ولكــن كلمــه عــذاب حتمــي شــده بــود.» (71 / زمـر)

ـ «و ايــن چنيـن كلمــه پــروردگـارت بـر كســانــي كـه كــافــر شــدنــد محقق گشـــت، كــــه اصحــــاب آتشنــــد!» (6 / غـافـر)
ـ «اگـر نبـود كـه كلمـه خـدا قبـلاً بـراي مـدتـي معيـن گـذشتـه بـود، هـر آينــه قضا بين آنـان رانــده مي‌شد.» (14 / شوري)
ـ «وَ كَلِمَةُ اللّهِ هِيَ الْعُلْيا....» و كلمـه خـدا همواره دست بـالاست!»(40 / توبه)
ـ «گفـت حـــق ايـــن اســـت كـه.... و حـــق مـي‌گـــويـم!» (84 / ص)
ـ «تنها گفتار ما به چيزي كه بخواهيم ايجاد كنيم، اين است كه به آن مي‌گوئيم: باش! و آن چيز موجود شـود!» (40 / نحل)
در همه موارد بالا، منظور از لفظ "كلمه" قول و سخن است، به اين عنايت كه كار "قَوْل" را مي‌كند، چون "قَوْل" عبارت است از اين كه گوينده آن‌چه را مي‌خواهد به شنونده

اعــلام بـدارد يـا به او خبـر بـدهـد و يـا از او بخـواهد.

بـه همیــن جهــت بسیار مي‌شــود که در کلام خــداي تعالــي "کَلِمَة " یا "کَلِمات" بــه وصـف " تمـام" تـوصیـف مي‌شــود، مــاننـــد:
ـ «کلمه پروردگارت از درستي و عدل " تمام" شد، هیچ کس نیست که "کلمات " او را دگــرگــونــه ســازد!» (115 / انعام)
- «کلمه حسناي پــروردگــارت بر بنـي‌اسرائیل " تمام" شد!» (137 / اعـراف)
گـویـا کلمـه وقتـي از گـوینـده‌اش صـادر مـي‌شـود هنـوز تمـام نیسـت و وقتـي تمـام مـي‌شـود کـه لبـاس عمـل بپوشـد، آن وقــت است کــه " تمام" و "صدق" مي‌شود.
مفهوم "کلمه" و "تمام شدن " آن (207)
در مورد حضرت ابراهیم علیه‌السلام ، وقتــي فــرمــود:
«چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتي بیـازمـود و او بـه حـد کـامل آن امتحانات را تمـام کــرد....» (124 / بقره)
منظور از "کَلِمات" قضایائي است که ابراهیم با آن‌ها آزمایش شد و عهدهائي است الهي، که وفاي بدان‌ها را از او خواسته بودند، مانند: قضیه کواکب، بت‌ها، آتش، هجرت، قــربــاني اسمــاعیل و... پس این صحنـه‌ها که بر شمردیم، همان "کَلِمات" بــوده‌انـــد.
و امــا " تمـام کردن کلمات" بـه چـه معناســت؟
اگر از لحاظ ابراهیم تفسیر کنیم، معنایش این مي‌شـود کـه:
ـ ابــراهیــم آن کلمــات را تمام کرد، یعني آن‌چه را که خدا از او مي‌خواست انجام
(208) بنیانگذاري ملت‌حنیف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهیم علیه‌السلام
داد و امتثـــال نمــود.
و اگــر از لحــاظ خــداي تعــالي تفسیــر کنیــم، معنـایـش ایــن مـي‌شــود کـــه:
ـ خدا کلمات را تمام کرد، یعني توفیق را شامل حال ابراهیم کرد و مساعدتش فرمود تا همان‌طور که او مي‌خواست دستورش را عمل کند. (1)
1- المیـزان ج : 2 ص : 95 .
مفهوم "کلمه" و "تمام شدن " آن (209)

قرآن‌كريم درباره حضرت ابراهيم عليه‌السلام مي‌فرمايد:
«ما اين چنين "مَلَكُوت" آسمان‌ها و زمين را به ابراهيم نشان داديم تا به مقام اهل "يقين" برسد.» (75 / انعام)
اين آيه به ظاهرش مي‌فهماند كه: "نشان دادن ملكوت" به ابراهيم مقدمه بوده براي اين كه نعمت "يقين" را بر او افاضه فرمايد.
بدين ترتيب ملاحظه مي‌شود كه هيچ وقت
"يقين" از "مشاهده ملكوت" جدا نيست !

از طرف ديگر در شناخت "امام" در مباحث قبلي گفتيم كه "امام" بايد انساني داراي "يقين" باشد، انساني كه عالم ملكوت برايش مكشوف باشد و با كلماتي از خداي سبحان برايش محقق گشته باشد.
"مَلَكوت" عبارت است از همان "امر " و "امر" عبارت است از "ناحيه باطن اين عالم!"
"امام" كسي است كه باطن دل‌ها و اعمال و حقيقت آن پيش رويش حاضر است و از او غايب نيست.
خداي تعالي براي موهبت "امامت" سببي معرفي كرده كه آن عبارت است از "صبر" و "يقين". و اين ملاك از آيه زير فهميده مي‌شود:
«لَمّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِاياتِنا يُوقِنُونَ!»(24 / سجده)

به حكم اين آيه، ملاك در رسيدن به مقام "امامت" صبر در راه خداست: "صبر مطلق!"
در نتيجه مي‌رساند كه شايستگان مقام امامت در برابر تمامي صحنه‌هائي كه براي آزمايش آن‌ها پيش آمده، تا مقام عبوديت و پايه بندگي آن‌ها روشن شود، "صبر" مي‌كنند، در حالي كه قبل از آن پيش آمدها، داراي "يقين" هم هستند.
اين همان يقيني است كه در آيه فوق نتيجه مشاهده ملكوت آسمان‌ها و زمين معرفي كرده است. (1)
1- الميزان ج : 2 ص : 102 .

«وَ اِذْ قالَ اِبْــراهيــمُ رَبِّ اَرِنـي كَيْـفَ تُحْيِـي الْمَـــوْتـــي....» (260 / بقره)
قرآن مجيد از حضرت ابراهيم خليل عليه‌السلام زماني را نقل مي‌كند كه از خداي تعالي درخواست ديدن "احياء - زنده شدن " را كرد. البته اين درخواست براي "بيان استدلالي" موضوع نبود بلكه درخواست روشن شدن حقيقت را كرده، اما از راه "بيان عملي" يعني "نشان دادن"، نه "بيان علمي و استدلالي"!

مشاهده ملكوت و كيفيت احياء اموات (213)

او از خدا درخواست كرد كه خدا "كيفيت احياء" را به او نشان دهد، نه "اصل احياء" را، يعني فرمود: چگـونـه مردگان را زنده مي‌كني؟!
منظور ابراهيم عليه‌السلام اين نبود كه بداند چگونه اجزاء مادي مرده حيات مي‌پذيرد و اجزاء متلاشي دوباره جمع مي‌گردد و به صورت موجودي زنده شكل مي‌گيرد، بلكه مقصود او اين بوده كـه كيفيـت افـاضـه حيـات بـر مـردگـان را بـدانـد و ايـن كـه خـدا بـه اجزاء آن مرده چه مي‌كند كه زنده مي‌شود!؟
يعني سؤال از سبب و كيفيت تأثير سبب است، كه به مفهوم ديگر ديدن "مَلَكُوت" اشياء است، آن جا كه خدا مي‌فرمايد:
« اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَيْئا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ!» (82 / يس)

(214) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

"امـر" او چيـزي را كــه او بخــواهــد ايجـــاد كنــد ايـن اسـت كـه "بگـويـد" "بـاش!" و آن چيــز "مـوجـود شــود!"
پـاك است آن كـه "ملكـوت همـه اشيـاء" در دسـت اوسـت...!»
از ســـوي ديگــر خـــداي تعــالي فــرمــوده:
«مـــا ايـــن چنيـن "ملكـوت آسمــان‌ها و زميـن" را بـــه ابـــراهيــم نشـــان داديــم تــــا از صـــاحبـــان يقيـــن شـــود!» (75 / انعـام)
و يكي‌از ملكوت‌آسمان‌ها و زمين همين زنده‌كردن مرغان است به‌دست ابراهيم عليه‌السلام كــه آيـات سوره بقـره چنيـن از آن حكايت مي‌كنند:
«بـه يـادآر آن زمـان را كـه ابـراهيـم گفت:

مشاهده ملكوت و كيفيت احياء اموات (215)

- پروردگارا! نشانم بده چگونه مردگان را زنده مي‌كني؟
فـــرمـــود: - مگـــر ايمـــان نـــداري؟!
عـرضـه داشت: - بله، ولي مي‌خواهم قلبم آرامش يابد!
فرمود:
- پس، چهار مرغ بگير و قطعه قطعه كن و هر قسمتي از آن را بر سر

كوهي بگذار و آن گاه يكي يكي را صدا بزن، خواهي ديد كه با شتاب نزد تو مي‌آيند و بدان كه خـدا مقتـدري شكســت‌ناپـذيـر و خـدائي محكـم كـار است!» (260 / بقره)

پس اين قصه آن طور كه در ابتداء به نظر مي‌رسد، يك داستان ساده نيست و اگر به اين سادگي‌ها بود كافي بود خود خداي تعالي مرده‌اي را، هر چه باشد، مرغ يا حيواني

ديگر، پيش روي ابراهيم عليه‌السلام زنده كند، ولي ملاحظه مي‌كنيد كه خصوصيات و قيود خاصي بـه شــرح زيـر در آن گنجـانيـده شــده اسـت:

1 ـ مرده‌اي كه مي‌خواهد زنده كند "مرغ " باشد،

2 ـ مــرغ خــاص و بـه عــدد خـاص بــاشـــد.

3 ـ مرغ‌ها زنده باشند،

4 ـ ابـــراهيــم شخصـــا آن‌هـــا را بكشـــد،

5 ـ خـودش آن‌هـا را بـه هـم مخلـوط كنـد، بـه طـوري كـه اجـزاء بــدن آن‌هـا به هــم آميختــه گردد،

6 ـ گـوشت‌هاي درهـم شـده را چهار قسمت كنـد،

7 ـ هـر قسمتـي را در محلـي دور از قسمت‌هـاي ديگـر بگـذارد، مثــلاً هـر يـك

را بر قله كـوهـي بگـذارد،

8 ـ عمل زنده كردن به دست خود ابراهيم عليه‌السلام انجام شود، يعني به دست كسي كه درخواست كرده است،

9 ـ با دعوت و دعاي ابراهيم آن‌هـا زنـده شـونـد،

10 ـ هر چهار مرغ نزد ابراهيم عليه‌السلام حاضر شوند!

اين خصوصيات ارتباطي با سؤال ابراهيم عليه‌السلام دارد. در درخواست ابراهيم عليه‌السلام دو مـوضـوع وجـود داشـت:

1 ـ آن جناب خواسته است "اِحْياء" را بدان جهت كه فعل خداي سبحان است مشـاهـده كنـد نـه بدان جهت كـه وصـف اجـزاء مـاده است كه مي‌خواهد حامل حيات

شود. لذا اقتضا داشت اين امر به دست خود او اجرا شود، لذا فرمود:

- چهـــار مـــرغ بگيـــر! و بـــه دســـت خـــود ذبـــح كـــن!

و هر قسمتي را بر سر كـوهي بگـذار! سپس آن‌هـا را بخــوان...!

در ايـن جـا، خـداي تعـالي دويـدن مـرغـان بـه سـوي ابـراهيـم را كـه همـان "زنـــده شـــدن " مـرغـان است مـــربـوط بـــه دعــوت ابراهيم كرد.

پس معلوم مي‌شود آن سببي كه حيات را به مرده‌اي كه قرار است زنده شود، افاضه مي‌كند همان "دعوت" ابراهيم است.
با اين كه ما مي‌دانيم هيچ احيائي بدون امر خداي تعالي نيست پس معلوم مي‌شود "دعوت" ابراهيم به "امر" خدا به نحوي متصل به امر خدا بوده است كه زنده شدن مرغان

گوئي هم از ناحيه امر خدا بوده و هم از ناحيه دعوت او... و اين جا بود كه ابراهيم عليه‌السلام كيفيت زنده شدن مرغان يعني " افاضه حيات " از "امرخدا" به‌آن مردگان را مشاهده كرد.
و اگر " دعوت " ابراهيم متصل به " امر خدا " يعني آن امر " كُنْ " كه بخواهد چيزي را ايجاد كند مي‌فرمايد: " كُنْ! " نبـــود و گفتـــار او مـاننـــد گفتـــار ما بود و به امر خدا اتصال نداشت، خود او نيز مثل ما مي‌شد و هزار بار هم به چيزي مي‌گفت " كُنْ " چيزي موجود نمي‌شد!
2 ـ خصوصيت دوم موضوع مربوط مي‌شود به تعداد و كثرت مردگان، يعني وقتي جسدهاي متعددي بپوسند و اجزايشان متلاشي شود و كسي بفهمد اين خاك از آن چه مرده‌اي است و همه در ظلمت فنا گم گشته باشند كه نه در خارج خبري از آن‌ها باقي باشد و نه در ذهن‌ها... با چنيـــن وضعـــي چگـــونـــه قدرت زنده كننده به يك يك

آن‌ها جداگانه احاطه پيدا مي‌كند در حالي كه محـــاطي باقي نمـــانـــده تا كسي بدان احـاطه پيدا كند؟
خداي تعالي وقتي موجودي از موجودات جاندار را ايجاد مي‌كند و يا زندگي را دوباره به اجزاء ماده مرده آن برمي گرداند، ايجادش نخست به روح صاحب حيات آن تعلـــق مي‌گيـــرد و آن‌گـــاه بـــه تبـــع آن البتـــه اجـــزاء مـــادي آن نيـــز موجود مي‌شـــود و همان روابطـــي را كه قبـــلاً بيـن اجـــزاء بـــود مجـــددا برقرار مي‌گردد، چون آن روابط نزد خـــدا محفـوظ است و اين مائيم كه احـــاطـــه به آن روابـــط نـداريم.
پس تعيُّن جسد به وسيله تعيُّن روح است. و جسد بلافاصله بعد از تعيُّن روح متعين مي‌شود و هيچ چيزي نمي‌تواند جلوگيرش شود. و به همين فوريت اشاره مي‌كند آن جـا

كـــه مي‌فـــرمـــايـــد:
«ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتينَكَ سَعْيا - سپس آن‌ها را بخوان كه با سرعت و بلافاصله به سوي تو مي‌آيند!» (260/بقره)
(از لحـــاظ تـاريخ زمـــاني، اين قصـــه بعـــد از مهاجـرت ابراهيم عليه‌السلام از سرزمين بـــابـــل بـــه ســـوريـــه اتفـــاق افتـاده است، زيـرا

سـرزمیـن بـابـل کــوه نــدارد.) (1)
1- المیزان ج: 4 ص: 255.
(222) بنیانگذاري ملت‌حنیف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهیم علیه‌السلام
(223)

فصل چهارم:ملّت ابراهیم

«اِنَّ اِبْــراهيــمَ كــانَ اُمَّــةً قــانِتـا لِلّهِ حَنيفـا....» (120 تا 123 / نحل)
«ايـن كيش و مذهب كه ما به تو نازل كرديم!
اي رسول خدا!
(224)
ملتـي اسـت كـه ابتـداء بـه ابــراهيـم داديـــم،
و او را بـرگـزيــديــم و بــه ســوي صـــراط مستقيــم هـدايـت نمـوديــم،
و با آن ملت، دنيا و آخرتش را اصلاح كرديم،
ملتي است معتدل و جـاري بـر طبـق فطـرت،
كـــه تنهـــا طيبـــات در آن حـــلال،
و تنها خبـائث در آن حـرام شـده است،
و با بـه‌كار بستـن آن، خيـراتـي كه ابراهيم به دست آورد،
به دست مي‌آيد!»
كلمــه "اُمَّــت" قــائــم مقام جماعت در عبادت خداست، يا به معناي امامي است كه بــه وي اقتــداء مــي‌شـــود.
ابراهيم خود يك ملت بود! (225)
بعضي گفته‌اند: ابراهيم امتي بوده كه تا مدتي يك فرد داشته و آن هم خودش بوده است، چون تا مدتي غير از آن جناب فرد ديگري موحد نبوده است.
از امــام‌صــادق عليه‌السلام چنيــن نقــل شـده كه:
«روزگاري بود كه در تمام روي زمين جز يك نفر خدا را پرستش نمي‌كرد و اگر غير او فرد ديگري بود خداوند در آيه: «اِنَّ اِبْراهيمَ كــانَ اُمَّــةً...،»او را هـم اضـافـه مي‌كرد، پس از مدتي خـدا او را بـا بـه دنيـا آوردن اسمـاعيـل و اسحـق مـأنـوس نمـود و سـه نفـر شـدند.» كلمــه "قــانِت"به معنــاي اطــاعت و عبــادت و يــا دوام در آن دو است.
كلمــه "حَنيــف" به معنــي ميــل كــردن به وســط و اعتــدال و اجتنــاب از ميــل بـــه افـــــراط و تفـــــريــط اســت.
(226) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
"اِجْتِباء پروردگار"به اين معني است كه پروردگار كسي را خالص براي خود سازد و از مذهب‌هاي مختلف جمع‌آوري‌اش نمايد. و دليل اجتباي ابراهيم را قرآن مجيد "شكرنعمت" خوانده و فرموده است: «شاكِرا لاَِنْعُمِهِ اجْتَبيهُ وَ...،» (121 / نحل) و حقيقت شكر اخلاص در عبوديت است.
قـــرآن مجيـــد مي‌فـــرمـــايــد:
«به ابراهيم در اين دنيا حسنه اعطاء كرديم و او در آخرت از صالحان

است!» (122/نحل)
مقصـود از "حَسَنَـة" در دنيـا معيشت نيكوست و ابراهيم عليه‌السلام داراي ثروتي فراوان و مـــــروتي عظيـم بـوده اســت.
در ايــن كــه ابــراهيــم عليه‌السلام را بــه صفــات نــام بــرده تــوصيــف كــرد اشاره به اين است كه صفات نام‌برده آثار نيك اين دين حنيــف است و اگر انسان به ايــن دين
ابراهيم خود يك ملت بود! (227)
درآيــد، او را بــه تــدريــج بــه راهــي مي‌انــدازد كــه ابراهيم عليه‌السلام را بـــدان انـداخت.
و در آخر سوره مي‌فرمايد:
«ـ اي رســول خـدا ! بـه تو وحـي كرديم كه آئين معتـدل ابـراهيـم را پيـروي كـن كـه او از مشركان نبود!» (123 / نحل)(1)
1- الميــزان ج : 2 ص : 123 .
(228) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

«مِلَّــةَ اَبيكُــمْ اِبْــراهيــمَ هُــوَ سَمّيكُـــمُ الْمُسْلِميــنَ....» (78 / حـج)
قــرآن كــريم دين اسلام را "ملت ابراهيم" و "دين حنيف"او دانسته و فرموده است:
«مِلَّــةَ اَبيكُــمْ اِبْــــراهيـــمَ!» (78 / حج)
«قُـلْ بَـلْ مِلَّـةَ اِبْـراهيمَ حَنيفا!» (135 / بقره)
وقتي دين اسلام را ملت ابراهيم مي‌خوانيم اين بدان معني نيست كه دين اسلام با همه اصول و فروعي كه دارد در زمان ابراهيم عليه‌السلام تشريع شده است و نمي‌توانيم چنين
مفهوم ملت ابراهيم (229)
حــرفــي بــزنيــم زيــرا از آيـــه زيــر عكــس ايـن معنـــا استفـــاده مـي‌شـــود:
«شَـرَعَ لَكُـمْ مِنَ الـدّينِ ما وَصّـي بِـه نُوحـا»
«وَ الَّــذي اَوْحَيْنا اِلَيْـــكَ وَ ما وَصَّيْـنا بِـــه»
«اِبْراهيمَ وَ مُوسي وَ عيسي!» (13 / شوري)
يعني: « از امور دين آن‌چه را به نوح سفارش كرده بوديم و آن‌چه را به تو وحي كرديم و آن‌چه را به ابــراهيــم و مــوســي و عيســي سفارش كرده بوديم، براي شما مقرر كـرد كـه: دين را بــه پــا داريــد!»
ولي مي‌خــواهيــم بگـوئيم كه از آيـــه فـوق و هم‌چنين از آيه زير استفاده مي‌شود كه: شرايع و احكام اسلام هم از آن فطــريــاتي سرچشمه مي‌گيرد كه ابراهيم عليه‌السلام به زبان تشــريــع كــرده است و هــر عملــي را كــه مــوافــق بــا فطــرت بــاشــد
(230) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
مــورد امــر و هر عملــي را كه مخــالـف فطــرت بــاشــد مورد نهـي قرار داده است:
«قُـلْ اِنَّنـي هَـداني رَبّيآ اِلـي صِـراطٍ مُسْتَقيـمٍ دينـا قِيَمـا مِلَّــةَ اِبْـراهيمَ حَنيفا!»
(161/انعام)(1)

«وَ مَـنْ يَـرْغَـبُ عَـنْ مِلَّـةِ اِبْـراهيـمَ اِلاّ مَـنْ سَفِـــهَ نَفْسَــهُ....» (130 / بقره)
قرآن كريم در آيه فوق شرح لحظاتي را مي‌دهد كه دستور اسلام به ابراهيم عليه‌السلام صادر مي‌شود و ابراهيم اظهار اسلام مي‌كند و كيش و ملت ابراهيم پايه‌گذاري مي‌شود
1- الميـزان ج : 14 ص : 16 .
پايه گذاري ملت ابراهيم (231)
و خداوند تمام انسان‌ها در تمام ادوار تاريخ و تمام پيروان همه انبياء را به پيروي از اسلام و كيش و ملت ابراهيم دستور مي‌دهد و اعراض از ملت و كيش ابراهيم را از حماقت نفس مي‌شمارد و ناشي از تشخيص ندادن اموري كه نافع به حال نفس است و از اموري كه مضر به حال آن است. اين همان آيه‌اي است كه روايت مشهور درباره عقل از آن استفاده شده است، آن جا كه مي‌فرمايد:
«اِنَّ الْعَقْــلَ مــا عُبِــدَ بِـــهِ الــرَّحْـمــنُ ـ عقــل چيــزي است كــه بــا آن خـــداي رحمـن عبـادت مي‌شود!»
خداوند فرموده:
«كسي از كيش ابراهيم روگردان است كه خود را دچار حماقت كرده و فهم خدادادي را از دست داده است، با اين كه ما او را در دنيا برگزيديم و او در آخرت از صالحان است !
(232) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
آن زمــانـش را بــه يــادآر كــه پــروردگــارش بــه وي گفـت: اسلام بيــاور! گفــت:
- من تسليــم رب العــالمينــم!» (131 / بقــره)
1 ـ خداي تعالي وقتي اين قسمت از تاريخ ابراهيم عليه‌السلام را براي پيامبر اسلام حكـايت مي‌كنـد، مي‌فرمايد:
«چـون پروردگارش به او گفت: - اسلام بياور...!»
ايـن تـرتيب بيـان مي‌رسانـد آن‌چـه گفتـه از اسـراري بوده كه جاي گفتگويش مقــام انـــس خلـوت بــود.
پايه گذاري ملت ابراهيم (233)
اما در جوابي كه ابراهيم عليه‌السلام داد (با تمام آزادي در گفتگو كه عبارت بالا از آن پرده بر مي‌دارد.) از لحن آن پيداست كه تواضع بندگي خود را حفظ كرد و ادب حضور را مراعات نمود و خود را مختص به مقام قرب و متشرف به حظيره انس حساب نكرد بلكه ادب بندگي و ذليلي و مربوبي

خود را در برابر كسي كه عالميان در برابرش تسليمنـد، حفـظ نمـود و نگفـت: " من تسليم توام" بلكه عرض كرد: "من تسليم آنم كـه همـه عـالم مـــربـــوب و تسليم اوينــد!"
2 ـ جمله «اِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ قالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمينَ...،» (131 / بقره) ظاهر در اين است كه امر «اَسْلِمْ» امر تشريعي است و ابراهيم عليه‌السلام دعوت پروردگار خود را اجابت نمود و به اختيار تسليم خدا گرديد و اين امر، امر تكويني نبود، يعني اسلام در اين مرحله اسـلام خدادادي نبود !

اين هم مسلم است كه امر نام‌برده از اوامري بوده كه در ابتداء كار ابراهيم متوجه او شده است. چون يك بار هم ابراهيم عليه‌السلام در اواخر عمرش از خداي تعالي براي خودش و فرزندش اسماعيل تقاضاي اسلام كرد و آن زماني بود كه بناي كعبه را تمام كردند. اما در اين مرحله چيزي را تقاضا كرد كه به اختيار خود او نبود و كسي نمي‌تواند بااختيار خود آن قسم از اسلام را تحصيل كند كه ابراهيم نبي و رسول و خليل و امام، درخواست آن را مي‌كند. معلوم مي‌شود اسلام درخواستي او در اين مرحله يك امر خدادادي است و موهبتي است كه از طرف خدا افاضه مي‌شود و خواست انسان در به دست آوردن آن دخـالتـي نـدارد! (شـرح مـراتب اسلام و ايمان در مبحثي جداگانه بيان شده است.)
3 ـ گزينش و اصطفاي ابراهيم نيز ضمن اين آيات نقل شده است .
"اِصْطِفاء " به معناي گرفتن چكيده و خالص هر چيز است. اين كلمه وقتي با مقامات

ولايت ملاحظه شود منطبق بر خلوص عبادت مي‌شود. اصطفاء در اين مقام اين است كه بنده در تمامي شئونش بر مقتضاي مملوكيت خود رفتار كند يعني براي پروردگارش تسليم محض باشد. اين معنا با همان عمل به دين در جميع شئون تحقق مي‌يابد. خداوند ديــن را هم همان تسليم خدا شدن معرفي كرده است: «اِنَّ الدّينَ عِنْــــدَ اللّــــهِ الْاِسْــلامُ!» (19 / آل عمران)
اصطفاء و گزينش ابراهيم نيز در همان تاريخي صورت گرفت كه فرمود: اسلام آور! گفت: تسليـم رب‌العالمين هستم! (1)
1- الميزان ج: 2 ص: 157 .

اولين اثري كه ابراهيم عليه‌السلام از خود به يادگار گذاشت "دين توحيد " است. از آن روز تـاكنـون هر فـردي و هر جـامعـه‌اي از ايـن نعمـت برخوردار شده از بركت وجود آن‌جنـاب بـوده است.
امروز هم ادياني كه به ظاهر دين توحيد خوانده مي‌شود از يادگارها و آثار وجودي آن حضرتند، زيرا يكي از آن اديان دين "يهود" است كه منتهي و منتسب به حضرت موسي بـن عمـران عليه‌السلام است. موسي بن عمران يكي از فرزندان ابراهيم عليه‌السلام شمرده مي‌شود زيـرا نسـل او بـه "اسـرائيـل" يعنـي يعقـوب بـن اسحـق منتهـي مي‌گـردد و اسحـــق فـرزنـد ابـراهيـم عليه‌السلام اسـت.
يادگارهاي ابراهيم در جامعه بشري (237)
يكي ديگر دين "نصرانيت"است كه منتهي مي‌شود به حضرت عيسي بن مريم عليه‌السلام و نسـب عيسي بن مريم به ابراهيم مي‌رسد.
و همچنين دين "اسلام"كه از جمله اديان توحيدي است، چه اين دين مبين منسوب به رسول اللّه محمد بن عبداللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله است و نسب آن جناب نيز به اسماعيل ذبيح فرزند ابـراهيـم خليـل اللّه عليه‌السلام منتهـي مي‌شود.
پس، مـي‌تـوان گفـت ديـن تـوحيـد در دنيـا از آثـار و بـركـات آن بـزرگـوار اســت. علاوه‌بر اصل توحيد، برخي از فروعات ديني نيز از آن جناب به يادگار مانده است، مانند:
نمـــاز، زكـــات، حـــج، مبـــاح شمـــردن گـوشـــت چهـــارپـــايـــان،
تبـري جستـن از دشمنـان خـدا، تحيـت گفتن بــه "ســلام"
(238) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
احكـــام ده‌گـانـه مـــربـوط بـه طهـــارت و نـظـافـت:
(كـه پنـج حكـم آن مـربـوط به سـر و پنـج حكم ديگرش مربوط به ساير اعضـاي بــدن است،
كـــه پنـــج حكـــم مـربـوط بـه سـر عبـــارتنــــد از:
گــرفتــن آب‌خــور سبيــل، گـذاشتــن ريش، بــافتـن گيســوان، مسواك كردن و خلال نمودن دندان،
و پنـج حكـم مـربـوط بـه سـايـر اعضـاء عبـــارتنـد از:
تـــــراشيـــــدن و بــرطــــرف كــــردن مــــو از بـــــدن،
ختنه كردن، ناخن گرفتن، غسل جنابت و شستشوي با آب.)
مي‌توان گفت آن‌چه سنت پسنديده، چه اعتقادي و چه عملي، كه در جامعه

بشري
يادگارهاي ابراهيم در جامعه بشري (239)
يافت مي‌شود همه و همه از آثار نبوت انبياء عليه‌السلام است، كه يكي از بزرگان اين سلسله جليلــه ابــراهيــم خليــل‌اللّه عليه‌السلام است.
ابراهيم عليه‌السلام حق بزرگي به گردن بشريت دارد، حال چه اين كه بشر بداند يا نداند!!(1)

«وَ اِنَّـــهُ فِــي الاْخِـــرَةِ لَمِــنَ الصّالِحيـــنَ....» (130 / بقـــره)
1- الميزان ج: 14 ص: 25.

ابراهيم عليه‌السلام چه حال و مقامي داشت؟ پيغمبري بود مرسل، يكي از پيغمبران اولواالعزم،
و نيــز داراي مقـام امـامـت و مقتداي عده‌اي از انبياء و مـرسلين، قـرآن دربـاره انبيـاء مـي‌فـرمـايـد:
«كُلاًّ جَعَلْنا صالِحينَ!»(72 / انبياء)
«پس ابـراهيم هـم از صالحان است.»
از ابراهيم در آيات بسياري نقل شده كه از خدا مي‌خواهد به صالحان قبل از خود ملحق شود. معلوم مي‌شود كه قبل از او صالحاني بوده‌اند كه او پيوستن به ايشان را درخواست مي‌كند و خداوند درخواستش را اجابت مي‌فرمايد و در چند جاي قرآن اعلام مي‌فـرمـايد كه او را در آخـرت به صالحان ملحق خواهد كرد. «وَ اِنَّهُ فِي‌الاْخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحينَ....» (130 / بقره)
ابراهيم و صالحين (241)
اين عبــارت در آيــه 130 سـوره بقــره و در آيه 27 سوره عنكبوت و در آيه 122 ســوره نحــل تكرار شده است.
"صَـــلاح" داراي مـراتبــي است، كـــه بعضــي مـــافــوق بعــض ديگـر است.
در روايتي آمده است كه «ابراهيم عليه‌السلام از خدا مي‌خواسته او را به محمد و آل او صلي‌الله‌عليه‌وآله ملحــق ســازد.»
در آيات فوق هم مي‌بينيم خداي تعالي در مقام اجابت دعاي او مي‌فرمايد: كه او در آخرت ملحق به صالحان مي‌شود. رسول‌خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله هم اين مقام را براي خود ادعا مي‌كند. و قرآن كريم نيز مي‌گويد:
«بگـو! سـرپـرسـت و وليّ من خـدائي است
كـــه كتـــاب را بــه حــق نـــازل كــــرد

و هم او ولايت و سرپرستي صالحان‌را دارد،
«وَ هُـوَ يَتَوَلَّي الصّلِحينَ!» (196 / انبياء)
ظاهر آيه اين است كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله ادعاي ولايت براي خود مي‌كند. پس از ظاهر آيه برمي‌آيد كه رسول خدا همان كسي است كه دارنده صلاح مورد نظر آيه است. و ابراهيم عليه‌السلام از خدا درخواست

مي‌کند به درجه صالحاني برسد که صلاحشان در مرتبه‌اي بالاتر از صلاح خود اوست، پس منظورشان همان جناب است !(1)

1- الميـــزان ج : 2 ص : 168 .
مفهوم حنيف بودن ملت ابراهيم (243)
«قُــلْ بَــلْ مِلَّــةَ اِبْـراهيـمَ حَنيفــا....»
«بگـو! بلكـه ملـت ابـراهيـم را پيـروي مـي‌كنـم، كـه فطري است!» (135 / بقره)
از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمود: "حنيفيت ابراهيم در اسلام است!" از امام محمـد بـاقـر عليه‌السلام نيـز نقـل شـده كـه فـرمـود:"حنيفيـت كلمـه جامعـي است كـه هيچ چيـز را باقي نمي‌گـذارد حتـي كـوتـاه كردن شارب، گرفتن ناخن و ختنه كردن، كه همگـــي از حنيفيـــت اســـت!"
در تفسيــر قمــي آمـده كه:
«خدا حنيفيت را بر ابراهيم عليه‌السلام نازل كرد و آن عبارت بود از ده حكم در پاكيزگي، كـه پنـج حكـــم آن را گـردن بـه بالاسـت و پنج حكـم ديگـر از گـردن بـه پـائين اسـت .
(244) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
آن‌چه مربوط مي‌شود به سر عبارت است از:
زدن شــارب، نتراشيدن ريش و طَمّ مو يعني اصلاح سر و صورت، مسواك و خلال.
آن‌چـــــه مـــــربـــوط مــي‌شـــــود بـــــه بـــــدن عبـــــارت اســـــت از:
گـرفتن مـوي بـدن، ختنـه كردن، ناخن گرفتن، غسل جنابت و طهارت گرفتن با آب،
اين است حنيفيت طاهره‌اي كه ابراهيم عليه‌السلام آورد و تاكنون نسخ نشده و تا قيامت نيز نسخ نخواهـد شـد!» (1)
1- الميـزان ج : 2 ص : 186 .
مفهوم حنيف بودن ملت ابراهيم (245)

فصل پنجم:شریعت و کتاب ابراهیم علیه‌السلام

محتواي صحف ابراهيم

«اَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِما في صُحُفِ مُوسي وَ اِبْراهيمَ الَّذي وَفّـي....» (33 تا 62 / نجم)
آيـات سـوره نجـم خبـر از مـطالبي اسـت كـه در صحـف ابــراهيـم و موسي بـوده و چنيـــن آمـده اسـت:
(246)
«به من خبر ده از آن كس كه از انفاق روي گردانيد،
مختصري انفاق كـرد و تـرك نمـود،
آيا او علم غيب دارد؟ و او مي‌بيند؟
آيا خبردار شد بدان‌چه در صحيفه‌هاي موسي است؟
و اندر صحيفه‌هاي ابراهيم؟ كه به پيمان وفا كرد !
در صحيفه‌ها اين بود كه:
ـ هيچ بـاربرداري بار گنـاه ديگري را برندارد...!»
و ايــن كـــه....
محتواي صحف ابراهيم (247)

اَلاّ تَـزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْــري

اين اولين مطلبي است كه قرآن كريم از صحف ابراهيم و موسي حكايت مي‌كند. البته اين حكايت از آيه 38 سوره نجم شروع مي‌شود و تا چند آيه ادامه دارد. در اول همه آن آيـات كلمــه "اَنَّ" و "اَنَّهُ" آمــده، كــه تمـام 17 آيــه است.
آن معنا و مطلبي كه در صحف آن دو بزرگوار بود، اول اين بوده، كه هيچ انساني گناه انسان ديگر را تحمل نمي‌كند، يعني نفس هيچ كس به گناهي كه ديگري كرده آلـوده نمـي‌شـود، قهــرا هيچ كــس هـم به گناهي كه ديگري كرده عقوبت و مؤاخذه نمي‌شود.

(248) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

دوميــن مطلبــي كــه قرآن از صحف ابراهيم و موسي در آيه 39 سوره نجم نقل مي‌كنــد در بيـان اين است كه:

ـ هيچ انساني، هيچ چيزي را به ملكيت واقعي مالك نيست تا اثر آن مالكيت كه خير است يا شر، نفع است يا ضرر عايدش شود، مگر آن عملي را كه كرده و سعي و كوششي را كــه نمــوده است، تنهــا آن را داراست و اما آن‌چه ديگران كرده‌اند اثر خير يا شرش عـــايـــد انســان نمي‌شــود.

ـ "مالكيت واقعي"ملكيتي است مانند آن‌چه انسان نسبت به چشم و گوش و اعضاي

وَ اَنْ‌لَيْسَ لِلاِْنْسانِ اِلاّماسَعي : (249)

بـدن خـود دارد، نـه مـانـنـد ملكيت انسان بـه خانـه و فرش و غيره كه ملكيتي هستنـــد اعتبــــاري نـــه واقعـــــي.

ـ انسان به ملكيت واقعي مالك اعمال خويش است. پس مادام كه انسان هست آن عمل هم هست و هرگز به طبع خود از انسان جدا نخواهد شد، پس بعد از انتقال آدمي به آن سراي ديگر تمامي اعمالش چه خير و چه شر، چه صالح و چه طالح، با او خواهد بود.

وَ اَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُري

سومين مطلب حكايت شده از صحف ابراهيم و موسي در قرآن اين است كه:

(250) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

«كوشش آدمي ديده خواهد شد،

پس از آن، او را جزا دهند، جزاي هر چه تمام‌تر!» (40 و 41 / نجم)

منظور از سعي و كوشش، آن عملي است كه در انجامش جد و جهد كنند و منظور از "رؤيت" مشاهده است و ظرف اين مشاهده روز قيامت است.

اين آيه از نظر معني قريب آيه ديگري است كه مي‌فرمايد:

«روزي كه هر انساني آن‌چه از خير و شر كرده حاضر مي‌بيند.» (30 / آل‌عمران)

و آيه شريفه‌اي كه مي‌فرمايد:

«امروز است كه مردم گروه گروه از گورها بيرون مي‌شوند

تا اعمالشان نشانشان داده شود،

وَ اَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُري : (251)

و هر كس كه به وزن يك ذره عمل خيري كرده باشد آن را مي‌بيند

و هر كس كه به سنگيني يك ذره شري كرده باشد آن را مي‌بيند.» (7 و 8 / زلزال)

و اگر ديدن را به صورت صيغه مجهول آورده، خالي از اين اشاره نيست كه در قيامت كساني هستند كه اعمالي به ايشان ارائه مي‌شود كه خودشان آن اعمال را انجام نداده‌اند!

(252) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

چهارمين مطلب كه از آيات برجسته اين سوره نيز هست، مي‌فرمايد:
«و ايــن كـه انتهـاي سيـرشـان به سوي پروردگار توست!» (42 / نجم)
در اين آيه "انتها" مطلق بيان شده و مي‌فهماند كه مطلق انحاء انتها به سوي پروردگار توست. پس آن‌چه موجود كه در عالم وجود است در هستي‌اش و آثار هستي‌اش به خداي سبحان منتهي مي‌گردد، البته به خود خداوند، حال با وساطت چيزي يا بدون واسطه و نيز هيچ تدبير و نظامي، كلي يا جزئي، در عالم جريان ندارد مگر آن كه
وَ اَنَّ اِلي رَبِّكَ الْمُنْتَهي (253)
آن هم منتهي به خداي سبحان است، چون تدبيري كه بين موجودات عالم است چيز ديگري جز اين نيست كه بين آن‌ها روابطي برقرار كرده كه هر موجودي به خاطر آن روابطـي كـه بـا سـايـر مـوجـودات دارد، سرپا ايستـاده و هستي‌اش حفظ شده است.
معلــوم اســت كــه پــديــد آورنــده روابط موجودات همان پديد آورنده خود مــوجــودات اســت. پس يگــانه كس كه به طــور اطلاق منتهاي تمــامي مــوجــودات عــالــم اســـت، تنهــا و تنهــا خــداي سبحــان اســت.
آيه مورد بحث از آن‌جائي كه منتهاي هر چيزي را به طور مطلق خدا دانسته است و اين اطلاق شامل تمامي تدبيرها نيز مي‌شود، لاجرم بايد گفت كه آيه شريفه شامل دو انتها در هر چيز مي‌شود: يكي انتها از حيث آغاز خلقت، كه وقتي درباره خلقت هر چيز به عقب برگرديم به خداي تعالي منتهي مي‌شويم و ديگر از حيث معاد، كه وقتي از طرف
(254) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
آينده پيش برويم خواهيم ديد كه تمامي موجودات دوباره به‌سوي او محشور مي‌شوند.
دوازده آيه بعدي مواردي از منتهي شدن خلقت و تدبير به خداي سبحان را بر مي‌شمارد. سياق در همه اين آيات سياق انحصار است و مي‌فهماند كه ربوبيت منحصر در خداي تعالي است و براي او شريكي در ربوبيت نيست و اين انحصار منافات با وساطت اسباب طبيعي و يا غير طبيعي در آن امور ندارد:
«و ايــن كــه اوسـت بخنـدانـد و بگــريــانـــد،
و ايــن كــه اوسـت بميـرانـد و زنـده گـردانــد،
و ايــن كــه دو جنس نـر و مــاده را او بيافريد:
از نطفـــه‌اي كــه در رحـــم ريختـــه شـــود.

و ايــن كــه بــر اوســت آفــرينــش ديگـــــر.
وَ اَنَّ اِلي رَبِّكَ الْمُنْتَهي (255)
و اين كه اوست بي‌نياز مي‌كنـد و خواسته دهد،
و ايــن كــه اوسـت آفـريـدگـار ستـاره شعري،
و اوسـت كــه "عــاد" نخستيـن را هــلاك كـرد.
و "ثمــود" را و كسـي از آن‌هـا بـاقـي نگـذاشت.
و هــلاك كــرد قــوم نــوح را پيـــش از آن‌هـا،
و بي‌گمان آن‌هاستم‌كارتر و گردن‌كش‌تربودند!
و شهـرهاي "مـؤتفكــــه" را نگــون ســار كــرد،
و پــوشــانيــد آن‌هـا را آن‌چــــه پــوشــانيــد.
پس به‌كدام يك از نعمت‌هاي پروردگارت شك مي‌كني؟» (43تا55/نجم)
در مطلب اخري فرمود: وقتي خداي تعالي همان كسي باشد كه اين نظام بديع را
(256) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
پديد آورده و اين عالم را ايجاد كرده و تدبير نموده و در انسان‌ها خنده و گريه و مرگ و حيــات و هـلاكـت قــرار داده اسـت، ديگــر بـه كدام يك از نعمت‌هاي پروردگارت خود را مــردد جلــوه مي‌دهـي و در كـدامش شك مي‌كني؟ (1)

«اِنَّ هذا لَفِي الصُّحُفِ الاْوُلي صُحُفِ اِبْراهيمَ وَ مُوسي....» (18 و 19 / اعلي)
1- الميـــــــــزان ج : 37 ص : 92 .
خلاصه صحف ابراهيم و موسي (257)
خلاصه آن‌چه در صحف ابراهيم و موسي بوده مضمون چهار آيه زير است كه قرآن كريم در سوره اعلي از آن خبر مي‌دهد و مي‌فرمايد:
«قَـــدْ اَفْلَـحَ مَــنْ تَـزَكّـي»
«رستگـار شــد آن كـس كـه پـاك شـــد !» (14 / اعلي)
«وَ ذَكَـرَ اسْــمَ رَبِّـهِ فَصَلّي»
«و نام پروردگارش را ياد كرد و نماز گزارد!» (15 / اعلي)
«بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيوةَ الدُّنْيا»
«نه، شما برمي گزينيـد حيـات ايـن دنيـا را!» (16 / اعلي)
«وَ الاْخِــرَةُ خَيْــرٌ وَ اَبْقــي»
«و آخــرت بهتــر و پـاينــده‌تــر اســت!» (17 / اعلي)
(258) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
"پاك شدن " برگشتن بـه خـداي تعـالـي و تـوبـه كـردن اسـت.
"تـوبـه" يكـي از وسايلي است كه دل انسان را از فـرورفتن در مـاديـات حفظ مي‌كند.
"انفـاق در راه خـدا نيـز دل را از لوث تعلقـات مالي پـاك مي‌كند.
"وضــو گـرفتـن"را هـم كـه "تطهيــر" خـوانـده‌انـد، در حقيقـت خـواستـه‌انـد طهـارت از قـذارت‌هـائي را كـه صـورت و دسـت و پـاي انسـان در اشتغـال بـه امـور دنيـــا بـــه خـــود مي‌گيـــرد، مجســـم و ممثـل كـــرده بـاشنـــد.
خلاصه صحف ابراهيم و موسي (259)
در روايات اسلامي از امام صادق عليه‌السلام (در كتاب فقيه) نقل شده كه در معناي تزكي و پـاك شدن فرمود:
معنـاي آيه اين است كه هر كس زكات فطره بدهد رستگار مي‌شود!
ظـاهـــرا مـــراد از "ذكـــر نـــام خـــدا" ذكـــر زبــانــي اســت.
مــراد از "صَلـوة" همـان نماز معمولي و توجه خاص عبودي است كه در اسلام تشريع شده است.
در آخــر آيــات فــوق خـطاب را بــه عمـــوم بشــر كــرده و مـي‌فـرمـايـد:
(260) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

حقيقـت همـان است كه گفتيم: كه رستگاري در تزكي و ياد پروردگار است ولكن شما انسان‌ها در پي پاك شدن نيستيد و بر اساس دعوتي كه طبع بشري شما دارد شما را به تعلق تـام به دنيا و اشتغال به تعمير آن و ترجيح آن بر زنــدگي آخرت مي‌خوانـد.

- ولـي زنــدگــي آخـرت بـاقي‌تـر و بهتــر اسـت!

آن‌چه گفته شد در صحف اولي هم گفته شده است،

در صحــــف ابــــراهيــــم و مــــوســــي!(19 / اعلي)(1)

1- الميــزان ج : 40 ص : 198 .

احكام شريعت ابراهيم عليه‌السلام (261)

از آيـات قـرآنـي كـه در آن‌هـا ذكـري از ابـراهيـم خليـل‌اللّه عليه‌السلام رفته مي‌توان احكــامي از شـريعـت آن جنـاب را بـه شـرح زيـر استخـراج كـرد:

1 ـ نمـــــــــاز:

قرآن مجيد در "سوره ابراهيم" از زبان اين پيغمبر عظيم‌الشأن موضوع نماز را ضمن دعائي نقل كرده كه در آن ابراهيم عليه‌السلام از خداي خود درخواست مي‌كند تا او و ذريـه‌اش را نماز خـوان كند!

2 ـ زكات:

در سوره "انبياء"حكايت شده كه ابراهيم عليه‌السلام به قوم خود گفت:

- خـدا به من كارهاي نيك و دادن زكات را وحي فرموده است !

(262) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

3 ـ حـــج:

قرآن مجيد در سوره "حج " تشريع فريضه حج و اباحه گوشت چهارپايان را به ابراهيم عليه‌السلام نسبت داده است.

4 ـ تَبَـرّي:

قرآن مجيد در سوره "ممتحنه " دوري گزيدن و تَبَّري جستن از مشركين را به ابراهيم عليه‌السلام نسبت داده است.

5 ـ نهـــي از ظلـــم:

در سـوره "انعام" قرآن كريم "نهي از هر ظلم "و هر عمل مخالف با فطرت را از ابـراهيـم عليه‌السلام نقـل كـرده است.

6 ـ ســــــلام دادن:

احكام شريعت ابراهيم عليه‌السلام (263)

قرآن مجيد در سوره "مريم "و سوره "هود"مسئله تحيت به سلام را از احكام شريعـت ابراهيم شمرده است.

در اخبــار وارد شــده كــه آن "طهــارت و نظــافتــي را كه ابراهيم عليه‌السلام در ميان امت خود جعل و تشريع كرده و در سوره "حج" به آن اشاره شده، عبارت از همان "حنيفيت" معروف و احكام ده‌گانه بوده كه پنج حكم آن مربوط به سر و پنج حكم ديگر مـربـوط به سـايـر اعضاي بـدن است و از آن جملـه "ختنـه" مي‌باشـد.

(شرح كامل احكام ده‌گانه در فصل‌هاي پيشين همين بخش ذكر شده است.) (1)

1- الميـــــــــزان ج : 14 ص : 16 .

فصل ششم:مقام و منزلت ابراهیم علیه‌السلام

خداي تعالي در كلام مجيدش ابراهيم عليه‌السلام را به نيكوترين وجه ثنا گفته و رنج و محنتي را كه در راه پروردگارش تحمل نموده بود به بهترين بياني ستوده و در 64 آيه از كتـاب عـزيـزش اسـم او را بـرده و موهبت‌ها و نعمت‌هائي را كه به او ارزاني داشته بـود در مـوارد بسياري ذكـر فـرمـوده اسـت.
(265)
اينك چند مورد از آن "مواهب" را در اين جا ذكر مي‌كنيم:
1 ـ خـداي تعـالـي "رشـد و هـدايـت" ابـراهيـم عليه‌السلام را قبـلاً ارزاني داشتـه بود.
(41 / انبياء)
2 ـ او را در دنيا "برگزيد". (130 / بقره)
3 ـ او در آخرت نيز از زمره "صالحين" خواهد بود، چه او وقتي در دنيا خدايش فـرمـود: تسليـم شـو! عـرض كرد: تسليم امر پروردگار عالميانم! (130 و 131 / بقره)
4 ـ او كسـي است كـه "روي دل را بـه پـاكي و خلـوص متـوجـه خـدا كـرده بـود. و هـرگـز شـرك نـورزيـد. "(79 / انعـام)
5 ـ او كسي است كه "دلش به ياد خدا مطمئن و قوي شده بود،" و به همين جهت ملكوتي را كه خـدايش از آسمـان‌ها و زميـن بـه او نشـان داد، ايمـان آورد و يقيـن كرد.
(266) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
(260 / بقره و 75 / انعام)
6 ـ خداوند او را "خليل "خود خواند. (125 / نساء)
7 ـ خـداونـد "رحمـت و بـركـات" خـود را بـر او و اهـل بيـت او ارزاني داشتـه و او را به "وفـاداري" ستـوده بـود. (37 / نجم)
8 - او را بـه وصـف "حَليـم و اَوّاه و مُنيـب " تـوصيف كرد." (73 تا 75 / هود)
9 - و نيز او را مدح كرده به اين كه ابراهيم "خود امتي خداپرست و حنيف بود" و هرگز شرك نورزيد و همواره "شكرگزار" نعمت‌هاي خدا بود: و هم‌چنين مدح كرد به ايـن كـه او را "بـرگـزيـد"و بـه راه راست "هـدايت"نمـود و او را "اجـر دنيـوي "داد واو در "آخـرت از صـالحيـن" اسـت! (120 تـا 122 / نحـل)
10 ـ ابراهيم عليه‌السلام پيغمبري "صِدّيق" بود. (41 / مريم)
ذكر مقام و امتيازات 16گانه ابراهيم عليه‌السلام (267)

11 ـ قرآن مجيد او را از "بندگان مؤمن و از نيكوكاران"شمرده و به او "سلام" كرده است! (83 تا 111 / صافات)
12 ـ او را از كساني دانسته كه صاحبان "اَيْدي وَ الاَبْصار "هستند و خداوند با ياد "قيامت خالصشان كرده است. (45 و 46 / ص)
13 ـ خداوند او را "اِمام" قرار داد. (124 / بقره)
14 ـ خداوند او را يكي از پنج پيامبري دانسته كه "اُولُواالْعَزْم" و صاحب كتاب و شريعت بودند. (7 / احزاب و 13 / شوري و 18 و 19 / اعلي)
15 ـ خداوند او را "علم و حكمت و كتاب و ملك و هدايت " ارزاني داشته و هدايت او را در "نسل و اعقاب او "كلمه باقيه" قرار داد.(41 / نساء و 74 تا 90 / انعام و 28 / زخرف)
(268) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
16 - خداوند "نبوت و كتاب" را در "ذريه" او گذاشت. (26 / حديد)
و براي او "در آيندگان نشان صدق - نام نيك - قرار دارد.(84/شعراءو50/ مريم)
"اين بود فهرست آن مناصب الهي و مقامات عبوديتي كه خداوند به ابراهيم عليه‌السلام ارزاني داشته و در قرآن از آن اسم برده است. "
قرآن كريم فضايل و كرامات هيچ‌يك از انبياء كرام را به اين تفصيل ذكر نفرموده است.
قرآن كريم به منظور حفظ شخصيت و حيات ابراهيم عليه‌السلام دين قويم ما را هم اسلام ناميد و آن را به ابراهيم عليه‌السلام نسبت داد و فرمود:
«مِلَّةَ اَبيكُمْ اِبْراهيمَ هُوَ سَمّيكُمُ الْمُسْلِمينَ مِنْ قَبْلُ...،»
«اين دين، دين پدر شما ابراهيم است و او بود كه شما را از قبل مسلمان ناميد...!»
ذكر مقام و امتيازات 16گانه ابراهيم عليه‌السلام (269)
(78/حج)
و نيز فرموده:
«بگو! پروردگار من مرا به راه راست هدايت نمود، ديني است قويم و ملت و كيش معتدل ابراهيم، كه او از مشركان نبود!» (161 / انعام)
خداوند كعبه‌اي را كه آن جناب ساخت بيت الحرام و قبله عالميان قرار داده و براي زيارت آن مناسك حج را تشريع فرمود تا بدين وسيله ياد مهاجرت او را به اين ديار و جا دادن همسر و فرزندش را در آن جا و خاطره ذبح اسماعيل و توجهات به خدايش و آزار و محنت‌هائي را كه در راه خدا ديد، زنده نگاه بدارد! (1)

1- الميزان ج: 14 ص: 23 .

«نَـــرْفَــعُ دَرَجـتٍ مَنْ نَشـآءُ....»
«اين است حجت ما كه به ابراهيم عليه قومش داديم، هر كه را بخواهيم درجاتي بالا مي‌بريم، زيرا پروردگار تو حكيم و عليم است!» (83 / انعـام)
خداي تعالي ابراهيم عليه‌السلام را به درجاتي از علم بالا برده است، زيرا هدايت و ارائه ملكوت آسمان‌ها و زمين ،و يقين قلبي و حجت قاطع، همه از درجـات و مـراتب علمنـــد.
تعليم علم و حكمتت و ترفيع درجه ابراهيم عليه‌السلام (271)
در آخر كلام مي‌فرمايد: «پروردگار تو حكيم و عليم است!» تا اين معنا را تثبيت كند كه همه اين برتري‌ها و امتيازاتي را كه به ابراهيم عليه‌السلام داده از روي علم و حكمت بوده است.
هم‌چنان كه در همين سوره، آن جا كـه حجت‌هـا و بـراهين رسـول خـدا صلي‌الله‌عليه‌وآله را ذكـر فرمود، در آخر همين معنـي را خاطرنشان ساخت و فرمود كه:
ـ ايـن حجت‌هـا را از روي علـم و حكمـت بـه رسول خود آموختيم،
و او را بر سـايرين برتري داديم!

مقاماتي كه ابراهيم عليه‌السلام به دست آورده به ترتيب زير بوده است:

1 ـ مقـــــام عبـــوديـت،
2 ـ مقـــــام نبـــــــوت،
3 ـ مقـــــام رسـاـلــت،
4 ـ مقـــــام خلّـــــــت،
5 ـ مقـــــام امــامـــت.
مقــام عبـوديت ابـراهيم عليه‌السلام را آيه‌زير تأئيد مي‌كند:
«وَ لَقَدْ اتَيْنـا اِبْراهيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ....» (51 / انبياء)
اين آيه مي‌رسـانـد كـه خـداي تعـالي قبل از آن كـه او را نبي كند، در همان ابتداي امـر داراي "رشـد"كـرد و رشـد همـان "عبـوديـت" اسـت.

مقام نبوت ابراهيم عليه‌السلام را آيـه‌زيـر تـأئيـد مـي‌كنـد:
«وَاذْكُــرْ فِـي الْكِتابِ اِبْــراهيـــمَ اِنَّـــهُ كـانَ صِــــدّيقــا نَبِيّــــا!» (41 / مـريم)
از ايـن آيـه بـرمـي‌آيـد كـه آن روزي كـه ابـراهيـم بــه پـدر خـود اعتـراض كــرد كـه چـرا بت‌هـا را مـي‌پرستيــد، نبــي بـــوده اســت !
مقام رسالت ابراهيم عليه‌السلام را آيـه زيـر تـأئيـد مي‌كند:
«وَ لَقَـدْ جآءَتْ رُسُـلُنآ اِبْــراهيـــمَ بِـالْبُشْـري قالُـوا سَلمـا قالَ سَلــمٌ!» (69 / هود)
(فرق بين نبي و رسول اين است كه نبي در خواب واسطه وحي را مي‌بيند و وحي را مي‌گيرد ولي رسول فرشته وحي را در بيداري مي‌بيند و با او صحبت مي‌كند.)

موضوع اين آيه در اواخر عمر ابراهيم عليه‌السلام و سنين پيري او و بعد از جدائي از پدر و قومش اتفاق افتاده است و در آن ملائكه خدا را در بيداري ديده و با آنان صحبت كرده است. همان زماني است كه در بالا گفته شد، به او مژده فرزندي دادند و او گفت من پيرم !
مقــام خُلَّــت ابـــراهيم عليه‌السلام را آيه زير تأئيد مي‌كند:
«وَ اتَّبَــــعَ مِلَّــةَ اِبْـراهيـمَ حَنيفـا وَ اتَّخَــذَ اللّهُ اِبْـراهيـمَ خَليــلاً!» (125 / نساء)
از ظاهر آيه برمي‌آيد كه اگر خدا او را براي خود "خليل" گرفت، براي خاطر اين ملت حنيفي كه وي به امر پروردگارش تشريع كرد، بگرفت، چون

مقام آیه مقام بیان شرافت و ارج کیش حنیف ابراهیم است که به خاطر شرافت آن کیش، ابراهیم به مقام "خُلَّت"
مقامات ابراهیم (275)
مشرف گردید.
(خــداي سبحــان اعــراض از کيــش ابـراهيم را که نوعي ظلم است "سَفاهَت" خوانـده است!)
مقام امامت ابراهيم عليه‌السلام را آيه‌زير تأئيد مي‌کند:
«اِنّـي جـاعِلُـكَ لِلنّاسِ اِمـامـا!» (124 / بقره)
همــان‌گـونـه کـه قبـلاً بحـث شـد زمـان و تـاريـخ ايـن گـزينـش الهي در اواخر عمــر آن حضـرت بـوده است.(1)

1- الميــزان ج : 13 ص : 318 .

«... وَاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْراهيمَ حَنيفا وَاتَّخَذَ اللّـهُ اِبْــراهيــمَ خَليلاً!» (125 / نساء)
«كيســت كـــه ديــــن وي از آن كــــه:
به جان مطيع خدا شده،
و نيكــوكـــار اســـت،
و ملـت حنيـف ابـراهيـم را پيـروي كرده، خوب‌تر است؟
كه خدا ابراهيم را "دوست" براي خود اختيار كرده است!»
اين آيه مـي‌فـرمـايـد:
ـ كــرامـت ديـن قـابل شـك نيست و بـر هيچ عـاقلي پـوشيـده نيســت كــه تسليــم

امر خـــدا بـــودن و نيكـــوكـــاري كـردن بهتـــرين آئيـــن اسـت !
ـ انسـان از ديـن‌داري نمـي‌تـوانـد بگـريـزد و بهتـرين ديـن، اين است كـه انسـان از سر تسليـم رو بـه خـدائي آورد كـه هـر چـه در آسمـان‌هـا و زميـن است از آن اوست و در برابر اين خدا از سر بندگي خضوع كند و به مقتضاي راه و رسم و آئين "ابـــراهيــم"، در حـــالي كه از بـاطل روي گـــردان باشد، عمل كند!
ـ "آئين ابراهيم" يعني "آئيـن فطـرت"كه خـدا ابـراهيـم را، يعنـي اوليـن كسي را كه بـا نيكـوكـاري روي بـه سـوي خـدا كـرد و از آئين باطل روي برگردانيد و به آئين حق گـرويـــد، بـه عنـوان "خليل" و دوسـت خـود انتخـاب كـــرده اســـت!

در روايات اسلامي از حضرت امام رضا عليه‌السلام نقل‌شده‌كه فرمود:
"شنيدم از پدرم كه از پـدر خـود حـديث مـي‌كـرد و مـي‌فـرمـود:
- خدا از آن جهت ابراهيم را "خليل" ناميده كه هيچ كس را رد نكرد و از احدي جز خدا چيـــزي سؤال ننمود! "
روايت بالا صحيح‌ترين روايتي است كه درباره نام‌گذاري حضرت ابراهيم عليه‌السلام به "خليل"وارد شده است، چون اين روايت با معني لفظ "خليل" يعني "حاجت"موافق است. "خليل" يعني دوست صميمي شمـا آن كســي است كه حوايجش را به شما مي‌گويد. (1)
1- الميزان ج : 9 ص : 141 .

«فَلَمّا ذَهَـبَ عَـنْ اِبْراهيمَ الرَّوْعُ....» (74 تا 76 / هـود)
در اين جا قرآن شريف به طور رسائي ابراهيم عليه‌السلام را مي‌ستايد و بيان مي‌كند كه وي در مورد قوم لوط مجادله مي‌كرد زيرا حليم بود و در مورد نـازل شـدن عـذاب بـر ظالميـن عجلـه نمـي‌كـرد چون اميد داشت كه توفيق يـابنـد و بـه صلاح گرايند و استقامت كنند. او از گمراهي و هلاكت مردم بسيار متأثر مي‌شد و براي نجات آنان به خدا رجوع مي‌كرد نه آن كه از معذب شدن ستم‌گران كراهت داشته باشد و به عنوان عده‌اي ظالم براي آنان ياري طلبد كه وي از چنين چيزي منزه بود.
(280) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
قرآن مجيد با عبارت «اِنَّ اِبْـراهيـمَ لَحَليـمٌ اَوّهٌ مُنيـبٌ» (75 / هود) او را مي‌ستايد.
"حَليــم" كســي را گــوينـــد كـــه در عقـــوبـــت و انتقـــام عجلـــه نمي‌كنـــد.
"اَوّاه"كسي را گويند كه در مــورد بــدي‌هائي كه بــه او مي‌رســد يا مشاهده مي‌كند بسيـــــار آه مي‌كشــد.
"مُنيـب" بـه معنـي رجـوع كننده است كه در هر كاري رجوع او به سوي خداست. (1)
1- الميـزان ج : 20 ص : 199 .
حليم و اوّاه بودن ابراهيم عليه‌السلام (281)

فصل هفتم :دعاهاي ابراهيم

«وَ اِذْ قــالَ اِبْـراهيمُ رَبِّ اجْعَــلْ هـذا بَلَـدا امِنـا وَ ارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ....»
(126 / بقره)
(282)
خداي سبحان در قرآن كريمش از ابراهيم عليه‌السلام ، اين پيامبر كريم، دعاهائي بسيار نقل كرده كه در آن ادعيه از پـروردگـارش حـوائجـي درخـواست نمـوده اسـت، مـانند:
1 ـ دعائي كـه در آغـاز امر براي خودش كرد،
2 ـ دعائي كه هنگام مهاجرتش به سوريا كرد،
3 ـ دعائي كه در خصوص بقاءِ ذكر خيرش در عالم كرد،
4 ـ دعـــائـي كــه بـــــراي خــودش و ذريــه‌اش و پـــــدر و مـــــادرش و بـراي مــؤمنيـن و مـؤمنـات كـرد،
5 ـ دعـائـي كـه بعـد از بنـاي كعبه، بـراي اهـل مكه كـرد،
6 ـ دعـائـي كـه از خـدا خـواسـت تـا پيـامبـران را از ذريــه او بـرگـــزينـــــد....
دعاهاي ابراهيم عليه‌السلام (283)
از همين دعاها و درخواست‌هاي آن بزرگوار است كه آمال و آرزوهايش و ارزش مجاهدت‌ها و كوشش‌هـايش در راه خـدا و نيـز فضايل نفـس مقدسش و هم‌چنين مـوقعيـت و قـرب او بـه خـداي عـزّاسمـه، شنـــاختـه مي‌شـــود.
هم‌چنين از سراسر داستان‌هايش و مدايحي كه خدا از او كرده، مي‌توان شرح زندگي آن جنـــاب را استنبـاط كرد.
(اين دعاها، علاوه بر اين فصل در فصول ديگر همين بخش نيز مورد بررسي و استفاده قرار گرفته است.) (1)
1- الميـزان ج : 2 ص : 120 .
(284) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

«رَبِّ هَبْ لي حُكْما وَ اَلْحِقْني بالصّالِحينَ....» (84 / شعراء)
در آيات سوره شعراء، ابراهيم عليه‌السلام نعمت‌هاي مستمر و متوالي خداي تعالي را نسبت به خود يادآور مي‌شود، نعمت‌هائي كه از اول تولد تا بي‌نهايت به وي ارزاني داشته است. با ذكر اين نعمت‌ها و تصور لطف الهي حالتي به او دست مي‌دهد كه آميخته‌اي از جاذبه رحمت و فقر عبــوديت است، ايــن حــالت او را وا مــي‌دارد تا به

درگـــاه خـــدا اظهــار حــاجت كنــد و بــاب ســؤال را بــاز نمـايد:
«پـــــــروردگـــــارا!
مــرا حكــم بخـش!
و قــريـــن صــالحــانـــم فـــرمـــا!
و نــزد آينـدگــان نيكنـامـم گــردان !
و از وارثـان بهشـت پـر نعمتـم كــن !
و پـدرم را بيـامـرز كـه او گمـراه بـود !
و روزي كه كسان برانگيخته مي‌شوند مرا خوار مگردان!
روزي كه مال و فرزندان سودي ندهد،
مگر آن كـس كه با قلب پاك سوي خــدا آمــده بــاشــد!» (83 تا 89 / شعراء)

منظـور از "حُكْـم" اصابـه نظـر و داشتـن رأي صـايـب در مسـائـل كلـي اعتقــادي و عملـي و نيــز در تطبيــق عمل بـر آن معــارف كلــي اســـت. معــــــارف كلـــي عبـــــارتنـــد از:
معارف اعتقادي و عملي كه جامع همه آن‌هـا توحيد و تقـوي اسـت.
در سـوره انبيـاء آيـه 73 مي‌فرمايد:
«و عمل به نيكي‌ها و اقامه نماز و دادن زكات را به ايشان وحي كرديم،
و ايشــان مـا را عبـادت مـي‌كـردنـد.»
اين كه آن جناب از پروردگار متعالش درخواست كرد به صالحينش ملحق سازد،

خود از لوازم درخواست موهبت حكم و از فروعي است كه بر حكم مترتب مي‌شود. پس معنــاي كــلام آن جنــاب ايـن است كه:
ـ پــروردگــارا نخسـت مـوهبـت حكـم بـه مـن ارزاني‌دار،
و سپس اثر آن را كه اصلاح ذاتي است در من تكميل كن!

ظاهر این که درخواست کرد تا - لسان صدق را برایش در آخرین قرار دهد - این است که خداي تعالي در قرون آخر فرزندي به او دهد که زبان صدق او باشد، یعني لساني باشد مانند لسان خودش، که منویات او را بگوید، همان طور که زبان خود او از منویاتش سخن ميگوید. خلاصه برگشت معنا به این است که -

خداوند در قرون آخر الزمان کسي را مبعوث کند که به دعوت وي قیام نماید و مردم را به

(288) بنیانگذاري ملت‌حنیف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهیم علیه‌السلام

کیش و ملت او که همان دین توحید است. دعوت کند.

از این که آن جناب از پروردگار خود مسئلت نمود تا او را در روز قیامت خوار نگرداند، فهمیده ميشود که در آن روز هر انساني محتاج به یاري خداست و بنیه ضعیف بشري تاب مقاومت در برابر هول و هراس‌هائي که آن روز با آن‌ها مواجه ميشود، ندارد، مگر آن که خدا او را یاري و تأئید کند! (1)

1- الميزان ج : 30 ص : 148 .

ضمن بررسي تحليلي از اولين دعاي ابراهيم عليه‌السلام كه قرآن مجيد آن را در سوره شعراء نقل كرده است متوجه مي‌شويم كه چگونه اين پيامبر بزرگ الهي در همان اوان زندگي، در يك بحث و گفتگو با قوم بت‌پرست خود، ضمن اظهار خصومت نسبت به خدايان دروغين آن‌ها و معرفي رب‌العالمين، به يك باره مجادله را رها كرده و روي خود را متوجه درگاه پاك سبحاني ساخته و ظريف‌ترين احساسات خود را در رفيع‌ترين كلمات ريخته و چيزهائي از پروردگار خود درخواست كرده است كه هر عبارت آن تـأثيـرات عميـق و تـاريخـي در زندگي بشر در مسير همه قرون و اعصار داشته است.
موقعيت زماني اين دعا نشان مي‌دهد كه او در اوايل ورود خود به جامعه آن روز اين دعا را كرده است و موقعي بوده كه هنوز از ايمان پدرش مأيوس نگشته بود و در ضمن مباحثاتي كه با قــوم خــود داشت شروع به معرفي پروردگارش و سپس دعا در

حــق پـــدرش و خــودش كــرده و چنيــن گفتــه اســت:
«هيــچ متوجــه هستيــد كــه چــه چيزهـايــي را مي‌پرستيـــد؟
شماوپدران پيشين‌تان؟
من همه آن معبودها را دشمن مي‌دارم مگر پروردگار عالميان را،
پـروردگـاري كه مرا آفريد و هدايتـم مـي‌كنـد،
پـــروردگـــاري كـــه غــذا و آبــم مـي‌دهـــد،
وقتــي بيمـــــار مـي‌شـوم شفــايــم مـي‌بخشـد،
پـروردگـاري كـه اميـدوارم خطايـاي مــرا در روز جــزا ببخشــد!
پــروردگــارا!
مـــرا حكمـي ببخشــاي !

مرا به صالحين ملحق كن!
مــرا در آيندگان نام نيك و ذكر جميل عطا فرما!
مــــرا از وارثــــان بهشـــت نعيـــم قـــــرار ده!
و پـــــدر مــرا بيـــامـــرز، كـه او از گمـراهـان بـوده !
و مــرا در روزي كه همه مبعـوث مي‌شوند رسوا مساز!» (75 تا 87 / شعراء)

از لحـاظ ادب و شيـوه‌اي كه در اين دعا به كار برده شده مشاهده مي‌شود كه ابراهيم عليه‌السلام ابتداء پروردگار خود را ثناي جميلي مي‌كند. اين ادب عبوديت است كه اقتضا مـي‌كنـد در دعـا بـايـد نخسـت ثنـاي پـروردگـار را گفـت.
اين ثنا، اولين ثناي مفصلي است كه خداوند از ابراهيم عليه‌السلام حكايت مي‌كند. ثناهاي

قبلي او كـوتـاه بـودنـد و در قـرآن مجيـد در چند جا نقل شده‌اند.
«مـن روي خـود را متـوجـه درگـاه كسـي كـردم
كـه آسمـان‌ها و زمين را آفـريـده اسـت!» (79 / انعام)
«از پـروردگارم براي تو (پدر) طلب مغفرت خواهم كرد،
كـه او بـا مـن مهـربـان اسـت!» (47 / مريم)
وقتي شيوه اين دعا را تحليل بكنيم مي‌بينيم در آن چنين ادبي را به كار برده كه عنايت پروردگار خود را از ابتداي خلقتش تا وقتي كه به سوي او بازگشت مي‌كند در آن

گنجانده است و خود را در برابر او فقير و محتاج دانسته و درباره پروردگارش جز غنا و جود محض چيزي نگفته است. خود را بنده ذليلي دانسته كه قادر بر هيچ چيز نيست، بلكه مقدرات الهي او را در ادوار خلقتش از حالي به حالي برمي گرداند. طعام، شراب و بهبودي از مرض مي‌دهد، مي‌ميراند و زنده مي‌كند و بندگان را براي پاداش روز جزا حاضر مي‌سازد و او (ابراهيم) جز اطاعت محض و طمع در غفران گناه، چيزي نيست !
ادب ديگري را كه مراعات كرده اين است كه مرض را به خود نسبت داده و گفته: "وقتي مريض مي‌شوم شفايم مي‌دهد."براي اين كه در اين مقام كه مقام ثناست مناسب نبود مرض را به او نسبت دهد، گرچه مرض هم از حوادث است و از اين نظر بي ارتباط با پروردگار نيست، لكن سياق كلام، سياق بيان حوادث نيست تا هر حادثي را به او نسبت دهد بلكه سياق كلام براي بيان اين معناست كه شفاي از مرض از رحمت و عنايت

اوست، از اين نظر مرض را به خود نسبت داد و شفا را به پروردگار خود: گويا خواست چنين دعوي كند كه از خداي تعالي جز جميل و زيبائي صادر نمي‌شود!
آن‌گاه بعد از ثنا شروع كرد به دعا و در همين دعايش است كه ادب فوق‌العاده‌اي را به كار برده است:
نخست ابتـداء كـرد بـه اسـم "رَبّ"، ديگر اين كه تنها نعمت‌هاي حقيقي

و پايدار را درخواست كرد. گرانبهاترين نعمت‌ها را درخواست كرد و آن عبارت بود از حكم (شريعت) و پيوستن به صالحين و نام نيك در آيندگان.

او از خداي خويش خواست تا در هر عصري از اعصار آينده كساني را مبعوث كند كه دعوتش را به پا دارد و شريعتش را ترويج كند. در حقيقت معني درخواستش اين

است كه شريعتي به او بدهد كه تا قيام قيامت باقي باشد.

آن‌گاه وراثت بهشت، آمرزش پدر و ايمني از رسوائي قيامت را درخواست كرد.

به طوري كه از كلام خداي تعالي فهميده مي‌شود تمام دعاهاي او قبول و مستجاب شد مگر دعايش درباره پدر! البته از خداي تعالي نيز جز اين توقع نمي‌رفت كه دعاي بنده‌اي از بندگان مكرمش را از روي بي‌اعتنائي مستجـاب نفرمايد!

خـــداي تعـالـي دربـاره ايـن پيامبر گـرامـي‌اش مـي‌فـرمـايـد:

«مِلَّـةَ اَبيكُـمْ اِبْـراهيـمَ ـ امـت و ملـت پـدرتـان ابـراهيـم....» (87 / حــج)

«و او آئين توحيد را سخني پاينده در نسل خود قرار داد، باشد كه آنان از شرك بازگردند.» (28 / زخرف)

«و بـه تحقيـق او را در دنيـا برگـزيـديـم و او در آخـرت از صـالحيـن است!»

(130/بقره)

«سَلامٌ عَلي اِبْراهيم - سلام بر ابراهيم!» (109 / صافات)

سير در تاريخ چند هزار ساله بعد از نوح نيز جميع آن‌چه را كه قرآن شريف از محامد و فضايل ابراهيم عليه‌السلام نقل كرده، تأئيد مي‌كند. چه تاريخ نيز اين حقايق را ثبت كرده كه او پيغمبري كريم بوده است كه يك تنه قيام به دين توحيد و احياء ملت فطرت

نموده و عليه وثنيت و براي ويران كردن اركان آن، نهضت كرده و در دوره‌اي كه آثار توحيد داشت از بين مي‌رفت و رسوم نبوت محو مي‌شد و دنيا اسم نوح و ساير پيامبران الهي را به دست فراموشي مي‌سپرد، او دين فطرت را به پا داشت و دعوت به توحيد را در ميان مردم نشر داد و در نتيجه امروز كه قريب چهار هزار سال از عصر آن جناب مي‌گذرد، هنوز اسم توحيد باقي و دل‌هاي اعقاب وي بدان معتقد است، براي اين كه ديني كه امروز دنيا آن‌را دين توحيد مي‌شناسد يكي دين يهود است كه پيغمبر آن موسي عليه‌السلام است و ديگري دين مسيح است كه پيامبرش عيسي عليه‌السلام است. و اين دو بزرگوار هر دو از دودمان اسرائيل يعني يعقوبند و يعقوب فرزند اسحق و او فرزند ابراهيـم عليه‌السلام است.

و هـم‌چنيـن ديـــن اسـلام كـه پيغمبـر آن حضـرت ختمـي مـرتبـت محمـد بن عبداللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله است نيـز از ذريـه اسمـاعيـل فـرزنـد ابراهيم عليه‌السلام اسـت! (1)

«...وَ اجْنُبْنـــــــي وَ بَنِـــــــيَّ اَنْ نَعْبُـــــــدَ الْاَصْـــنامَ...!» (35 / ابراهيم)
درخواست ابراهيم عليه‌السلام از خداي تعالي، كه او را از پرستش بت‌ها دور گرداند و فرزندانش را نيز، در حقيقت پناهندگي اوست به خداي تعالي از شر گمراه كردني كه همو به بت‌ها نسبت داده است. واضح است كه اين دور كردن، هر جور و هر وقت كه
1- الميــزان ج : 12 ص : 125 .

بـاشـد، بـالاخـره مستلزم ايـن است كه خـداي تعالي در بنده‌اش به نحوي تصرف بكند.
چيزي كه هست اين تصرف به آن حد نيست كه بنده را بي‌اختيار و مجبور سازد و اختيار را از بنده سلب نمايد. چون اگر دور كردن به اين حد باشد ديگر چنين دور بودني كمالي نيست كه آدمي مثل ابراهيم عليه‌السلام آن را از خدا مسئلت نمايد !
پس برگشت اين دعا، در حقيقت به اين معني است كه هر كه را خداوند در راه خود تثبيت مي‌كند، مي‌خواهد بفهماند كه هر چه از خيرات، چه فعل و چه ترك، چه امر وجودي باشد چه عدمي، همه نخست منسوب به خداي تعالي است و پس از آن منسوب به بنده‌اي از بندگان اوست، به خلاف شر، كه چه فعل باشد چه ترك، ابتداء منسوب به بنده است و اگر هم به خدا نسبت مي‌دهيم آن شروري را نسبت مي‌دهيم كـه خـداوند

بنـــده‌اش را بـه عنــوان مجـازات مبتـلا و آلوده به آن كرده باشد.
پس اجتناب از بت پرستي وقتي عملي مي‌شود كه خداوند به رحمت و عنايتي كه نسبت به بنده‌اي دارد او را از آن اجتناب داده باشد.
بايد فهميد كه نتيجه دعا براي بعضي از كساني است كه جهت ايشان دعا شده، نه براي همه آنان، هر چند كه لفظ دعا عمومي است، ولكن تنها درباره كساني مستجاب مي‌شود كه خود آنان استعداد و خواهندگي داشته باشند و اما معاندين و مستكبريني كــه از پـذيـرفتن حق امتنـاع مي‌ورزنـد، دعـا در حـــق ايشـان مستجـاب نمـي‌شـود!
دعائي كه ابراهيم عليه‌السلام در حق فرزندان خود فرمود، شامل تمامي فرزنداني مي‌شود

كه از نسل او پديد آيند و آن‌ها عبارتند از دودمان اسماعيل و اسحق، زيرا كلمه "ابن" در عرب همان طور كه بر فرزند بلافصل اطلاق مي‌شود، بر

فرزندان پشت‌هاي بعدي نيز اطـلاق مي‌شـود. قـرآن كـريـم، ابـراهيـم عليه‌السلام را پدر مردم عرب و يهود زمان رسـول خـدا صلي‌الله‌عليه‌وآله خـوانـده و فـــرمـــوده اسـت:

«مِلَّةَ اَبيكُمْ اِبْراهيمَ!» و اطلاق بني‌اسرائيل (فرزندان يعقوب) هم بر يهوديان عصر نزول قـرآن از ايـن بـاب اسـت، كه شايد در چهل و چند جاي قرآن اطلاق شده باشد. وقتي هم ابراهيم عليه‌السلام دوري از بت‌پرستي را از خدا درخواست مي‌كرد هم براي خـودش و هـم بـراي فرزندان خود به آن معنائي كه گفته شد درخواست كرده است.

(302) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
«اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذي وَهَبَ لي عَلَي الْكِبَرِ اِسْمعيلَ وَ اِسْحقَ....» (39 / ابراهيم)
ابراهيم عليه‌السلام در ضمن خواسته‌هايش ناگهان به ياد عظمت نعمتي كه خدا به وي ارزاني داشته افتاده كه بعد از آنكه اسباب عادي فرزنددار شدن همه منتفي شده بود دو فرزند صالح چون اسماعيل و اسحق را به وي داده است. و اگـر چنيـن عنـايتـي بـه وي فرمود به‌خاطر استجابت دعايش بود.
ابراهيم عليه‌السلام در بين دعايش وقتي به ياد اين نعمت مي‌افتد ناگهان رشته دعا را رها نموده و به شكر خدا مي‌پردازد و خداي تعالي را بر استجابت دعايش ثنا مي‌گويد:
شكرگزاري در دعاهاي ابراهيم عليه‌السلام (303)
«ستـايش خـدائي را كـه بـا وجـود سالخــوردگي و پيــري مـرا اسماعيل و اسحــق ببخشـود!»

ابــراهيـم عليه‌السلام با اين جمله آخـرين دعــاي خــود را ختــم نمود:
«ـ پـــروردگـــارا!
روزي كـه حساب به پا شـود،
مــن و پـــــدر و مـــادرم را،
بـــا همـــــه مـؤمنـــان، بيـــامـــرزا!» (41 / ابــراهيــم)
اين آخرين دعائي است كه ابراهيم عليه‌السلام كرده و قرآن كريم از او نقل كرده اسـت و

چه‌قدر شبيه دعائي است كه از نوح عليه‌السلام نقل نموده، آن‌جا كه فرمود:
«پـــروردگــارا!
مـــرا و والـــدينـم را و هــر كـــه بــا ايمــان بــه خــانــه مــن درآيـــــد،
و همـــــه مــؤمنيــن و مـــؤمـنـــات را بيــامـــرزا!» (28 / نوح)
ايـن آيـه دلالـت دارد بـر ايـن كـه ابـراهيــم عليه‌السلام فــرزنــد آزر مشــرك نبــوده اســت، زيــرا در ايــن آيــه بــراي پــدرش طلــب مغفــرت كــرده اسـت، در حــالــي كــه خــودش سنيــن آخــر عمــر را مـــي‌گـــذرانـــده اســـت و همـــو در اوايـل عمـر بعـد از وعده‌اي كه به آزر داد، از وي بي‌زاري جستـــه اســـت. (1)
1- الميـــــزان ج : 23 ص : 104 .

لطایف دعاهاي ابراهیم علیه‌السلام

از جمله لطایفي که در دعاهاي آن حضرت به چشم مي‌خورد، اختلاف تعبیر در نداء است که یك جا "رَبّ" آمده و در جاي دیگر "رَبَّنا"، در اولي پروردگار را به خود نسبت داد، به خاطر آن موهبت‌هائي که خداوند مخصوص او ارزاني داشته است، از قبیل سبقت در اسلام و امامت.

در دومي پروردگار را به خودش نسبت داد، به خاطر آن نعمت‌هائي که خداوند هم به او و هم به غیر او ارزاني داشته است.

(306) بنیانگذاري ملت‌حنیف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهیم علیه‌السلام

ابراهیم علیه‌السلام آن‌گاه‌که فرزندش و همسرش را در سرزمین مکه سکني داد براي شهر مکه و براي تمام انسان‌ها و براي ذریه خود دعاهائي کرد که مجموع آن‌ها را قرآن مجید در آیات زیر براي نقل در تاریخ ثبت کرده است:

«به یادآر آن روز را که ابراهیم گفت:

- پروردگارا!

این شهر را شهر امني قرار بده!

مرا و فرزندانم را از این که پرستش بت‌ها کنند دور بدار!

- پروردگارا!

لطایف دعاهاي ابراهیم علیه‌السلام (307)

بت‌ها بسیاري از مردم را گمراه کرده‌اند،

پس هر که پیروي من کند او از من است،

و هر که نافرمانیم کند تو بخشنده و مهرباني !

- اي پروردگار ما !

من ذریه خود را در بیاباني لم یزرع، در کنار بیت الحرام تو، سکونت دادم،

- اي پروردگار ما !

براي این که نماز بخوانند !

پس تو دل‌هائي از مردم را به سوي ایشان معطوف دار!

و ایشان را از میوه‌ها روزي‌شان فرما!

باشد که تو را شکرگزارند!

(308) بنیانگذاري ملت‌حنیف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهیم علیه‌السلام

- اي پروردگار ما!

به درستي، تو مي‌داني آن‌چه را که ما پنهان مي‌داریم،

و آن‌چــه را آشكــار مـي‌ســازيــم،
آري بـر خـداي تعالي چيـزي در زمين و آسمان پوشيده نيست !
سپاس خداي را كه مرا در سنين پيري، اسماعيل و اسحق را بداد!
پروردگار من محققا شنواي دعاست !
ـ پـروردگــارا!
مـــرا و ذريـه‌ام را نمـازگــزار كــن !
ـ اي پــروردگــار ما!
و دعـايـم را قبـول فــرمـا!
لطايف دعاهاي ابراهيم عليه‌السلام (309)
ـ اي پــروردگـــار مــا!
مــرا و پــدر و مـادرم را و جميـع مـــؤمنـــان را
در روزي كـه حســاب برپا مي‌شود، بيامرز!» (35تا41/ابراهيم)
اين دعـا را ابـراهيـم عليه‌السلام در اواخـر عمـرش فرموده و در آن اشاره كرده به اين كه:
"در سنيـن پيــري خــدا اسمــاعيــل و اسحــق را بــه او داده است،"
و در حالي اين دعا را كرده كه شهر مكه ساخته شده بود، به دليل اين كه عرض كرد:
"پـــروردگــارا! اين شهر را شهر امنـي قـرار بـــده!"
كمـا ايـن كـه در كـلام قبلـي‌اش كـه قبـل از ســاختـه شــدن شهــر مكــه گفتـه
(310) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
بود، درخــواست شهــري امن در آن مكان كرده است:
"ايــن مكــــان را شهـــر امنـــي قـــرار بــــده!"
ادبي كه ابراهيم عليه‌السلام در اين دعا به كار برده يكي اين است كه هر حاجتي از حوائج را كه ذكر كرد چون هم ممكن بود به غرض مشروع درخواست شود و هم به غرض نامشروع، آن جناب غرض مشروع و صحيح خود را در كلام خود ذكر كرده و با بياني آن را ادا نموده كه هر كسي مي‌تواند از آن پي ببرد كه وي تا چه اندازه اميد به رحمـت پـروردگـارش در دلش فوران داشتـه است.
مثـــــلاً وقتـــي عـــرض كـــــرد:
لطايف دعاهاي ابراهيم عليه‌السلام (311)
"خــدايــا مــرا و فـرزنـدانـم را از ايـن كـه پـرستـش بـت‌هـا كننــد دور بــــدار!"
بـلافاصله غرض خود را ايـن طـور توجيـه كرد كه:
"پــروردگــارا، بــه درستــي كــه آن‌هــا گمــراه كردنــد بسيــاري از مـــردم را، "

و هم‌چنین بعد از این که عرض کرد:
"پـروردگـارا، اینـك کــه مـن ذریـه خــود را در بیـابــاني لــم‌یـــزرع در کنــار بیــت‌الحــرام تـــو سکـــونـت دادم...،"
غرض خود را از این گفتار این‌گونه توجیه فرمود:
"پـروردگـارا! بـراي ایـن کـه نمــاز بـه پـا دارنـد!"
و نیـــز بعـــد از آن کـــه درخـــواســـت کـــرد:
"دل‌هـائي را از مردم به سـوي آنان معطوف بـدار

و از میـــوه‌هـا روزیشــان فــرمــا!"
دنبـالـش غــرض خــود را چنیــن بیـــان کــرد:
"بــاشــد کـــه آنـــان تـــو را شکــرگـــزارنـــد!"
ادب دیگري که در کلام خود رعایت کرده این است که در ردیف هر حاجتي که خواسته اسمي از اسماء حسناي الهي را از قبیل "غَفُور" و "رَحیم" و "سَمیعُ‌الدُعا"به مناسبت آن حاجت ذکر کرده است و اسم شریف "رَبّ" را در تمامي آن حوائج تکرار نموده است، چون ربوبیت خدا واسطه ارتباط بنده با خداي خود و فتح باب در هر دعاست.
ادب دیگــر ایـن کــه عـــرض کــرد:
"و هـر کـس نـافـرمـانیـم کنـد بـه درستي تـو بخشنـده و مهـربـانـي!"
لطایف دعاهاي ابراهیم علیه‌السلام (313)
و نفرین به جان آنان نکرد بلکه بعد از ذکر اسمشان دو تا از "اَسْماءُاللّه را که واسطه شمول نعمت سعادت بر هر انساني است، یعني اسم "غَفُور" و "رَحیم" را ذکر نمود، چون دوســت‌دار نجـات امـت خـود و گسـتـرش جـود پروردگار خود بود! (1)
1- المیـزان ج : 23 ص : 119 و ج : 12 ص: 131 .

فصل هشتم:بناي خانه كعبه و تشريع حج ابراهيمي

«وَ اِذْ يَـرْفَـعُ اِبْـراهيـمُ الْقَـواعِـدَ مِنَ الْبَيْـتِ وَ اِسْمـاعيـلُ رَبَّنـا تَقَبَّـلْ مِنّا....»
«و چون ابراهيم و اسماعيل پايه‌هاي خانه را بالا مي‌برند: ـ پروردگارا از ما بپذير!
(316)
كه تو شنواي دعا و داناي نيات هستي!» (127 / بقره)
آيه فوق حكايت دعاي ابراهيم و اسماعيل هر دوست، حكايت حال گذشته است، كه با آن، حال آن دو بزرگوار مجسم مي‌شود. گــويــا آن دو بــزرگــوار در حــال چيدن سنگ‌هاي بناي كعبه ديده مي‌شوند و صدايشان هم‌اكنون به گوش شنونده مي‌رسد، كه دارند دعا مي‌كنند و چون الفـاظ آن دو را مـي‌شنـونـد، ديگر لازم نيست حكايت كننده به مخــاطبيــن خـــود بگـويــد كــه آن دو گفتنــد: رَبَّنــا...!
اين‌گونه عنايات در قرآن كريم بسيار است و اين از زيباترين سياق‌هاي قرآني است - هر چنـد كـه قـرآن همه‌اش زيبـاست! و خاصيت اين‌گـونـه سيـاق ايـن اسـت كـه تاريخــي را مي‌خـواهـد بيـان كنـد، مجسم ساخته و به حس شنونده نزديك مي‌گرداند.
بالابردن پايه‌هاي خانه كعبه (317)
ابراهيم و اسماعيل عليه‌السلام نگفتند كه خدايا چه خدمتي را از ما بپذير، تنها گفتند: خدايا از مــا قبــول كــن، تا در مقام بندگي رعايت تواضع و ناقابلي خدمت خود يعني بناي كعبه را، برسانند.
در واقـــع معنــــاي كــلامشـان ايـن مي‌شــود كــه:
خــدايــا ايــن عمــل نــاچيـز مــا را بپـــذيــــر،
كه تو شنـواي دعـاي ما و دانـاي نيت مـا هستي!
آن‌گاه دعاي‌خود را چنين ادامه مي‌دهند:
- اي پــروردگـــار مـــــا !
مـا را دو نفـر از تسليم شـدگان و مسلمانـان خـودت قرار بـده !
(318) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
و از ذريــه مــا نيـز امتـي را مسلمـان و تسليــم خــود فـرمـا !
و دستـور منـاسـك و طـريقه عبـادت مـا را بـه مـا نشـان بـــده!
و بــر مــا ببخشــاي ! بــه درستـي كـه تـو تــواب و رحيمـي !
- و اي پــروردگـــــــار مـــــا !
مبعــوث فـرمــا در ميــان آنــان رســولــي را از خــود آنــان،
تا بر آنـان از آيات تـو بخواند و ايشان را تربيت و تزكيه نمايد،
به درستي كه تو خود عزيز و حكيمي!» (127 تا 129 / بقره)(1)

1- الميــزان ج : 2 ص : 123 .
سير ابراهيم در مسير عبوديت (319)
وقتي به تاريخ زندگي ابراهيم عليه‌السلام مراجعه مي‌كنيم، كه زن و فرزند خود را از موطن اصلي حركت مي‌دهد و به سرزمين مكه مي‌آورد و در آن‌جا اسكان مي‌دهد و نيز ماجرائي كه بعد از اين اسكان پيش آمد مي‌كند، تا آن‌جا كه مأمور قرباني كردن اسمـاعيل مي‌شـود و از جـانب خـداي تعالي ذبيحـي ديگـر بـه جـاي اسمـاعيـل قـربـاني مي‌گـردد و سپس خـانـه كعبـه را بنـا مي‌كنــد.
مي‌بينيم كه اين سرگذشت يك دوره كامل از سير عبوديت را در بر دارد، حركتي كه از نفس بنده آغاز گشته و به قرب خدا منتهي مي‌گردد....
يـا بگـو از سرزميني دور آغـاز گشتـه، به حظيـره قرب رب العالمين ختم مي‌گردد.
(320) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
از زخارف دنيا و لذايذ آن، از آرزوهاي دروغين، از جاه و مال و زنان و اولاد چشم مي‌پوشد! و چون ديوها در مسير وي با وساوس خود منجلابي مي‌سازند، او آن چنان راه مي‌رود كه پايش به آن منجلاب فرو نرود. و چون آن دايه‌هاي از مادر مهربان‌تر با دلسوزي‌هاي "مصنوعي" خود مي‌خواهند خلوص و صفاي بندگي و علاقه بدان و توجه بـه سـوي مقـام پـروردگـار و دار كبـريـائي را در دل وي مكدر سازند، آن چنان سـريع گام برمي دارد كه شيطان‌ها به گردش نمي‌رسند!
ـ در حقيقت، سرگذشت آن جناب وقايعي به ظاهر متفرق است، كه در واقع زنجيروار به هم مي‌پيوندد و يك داستان تاريخي درست مي‌كند كه اين داستان از سير عبــودي ابــراهيــم حكــايت مي‌كنـد ـ سيــري كه از بنده‌اي به سوي خدا آغاز مي‌گردد، سيري كه سرتاسرش ادب اسـت: ادب در سيـر، ادب در طلب، ادب در حضـور
سير ابراهيم در مسير عبوديت (321)
و ادب در همـه مراسم حب و عشق و اخلاص! كه آدمي هر قدر بيشتر در آن دقت و تدبر كند، اين آداب را روشن‌تر و درخشنده‌تر مي‌بيند.
در پايان اين راه، از طرف خداي سبحان مأمور مي‌شود براي مردم "عمل حج" را تشـريـع كنـد كه قـرآن ايـن فـرمـان را چنيـن حكـايـت مي‌كنـد:
«وَ اَذِّنْ فِــي‌الـنّاسِ بِــالْحَــجِّ يَـــأْتُـــوكَ رِجـــالاً،»
«وَ عَلـي كُـلِّ ضـامِـرٍ يَـأْتينَ مِـنْ كُـلِّ فَـجٍّ عَميـقٍ!»
«ـ در ميــــان مــــردم بــه حــــج اعــــلام كـــن!

ـ تـا پيـادگـان و سـوارگـان بر مـركب‌هـاي لاغـر،
ـ از هـر نـاحيـه‌اي دور بيـاينـد....»(27 / حـج)
چيزي كه هست، خصوصياتي را كه آن جناب در عمل حج تشريع كرده، براي ما
(322) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
نامعلوم است، ولي اين عمل هم‌چنان در ميان عرب جاهليت يك شعار ديني بود، تا آن كه پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله مبعوث شد و احكـامـي در آن تشـريع كـرد كـه نسبـت بـه آن‌چـه ابـراهيـم عليه‌السلام تشـريـع كـرده بـود، مخـالفتي نـداشت، بلكـه در حقيقـت مكمـل آن بـود.
اين مطلب را ما از اين‌جـا مـي‌گـوئيـم كـه خـداي تعـالـي بـه طـور كلـي "اسلام" و "احكـام اسـلام" را "ملـت ابـراهيـم" خـوانـده اسـت:
«دينـا قِيَمـا مِلَّـةَ اِبْـراهيـمَ حَنيفـا...!»
«بگـو! پـروردگـارم مـرا بـه سـوي صراط مستقيـم هـدايت كـرده،
دينـي استـوار كه ملـت ابـراهيـم و معتدل است.» (161 / انعام)
«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدّينِ ما وَصّي بِه نُوحا...،»
سير ابراهيم در مسير عبوديت (323)
«بـراي شمـا از ديـن همـان را تشريع كـرد
كه نـوح و ابـراهيـم و موسي و عيسي را نيز بدان سفارش كرده بود،
به اضافه احكامي كه به خصوص به تو وحي كرديم.» (13 / شوري)
و به هر حال آن‌چه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله از مناسك حج تشريع فرمود، يعني احرام بستن از ميقات و توقف در عرفات، به سر بردن شبي در مشعر، قرباني در مني، سنگ انداختن به سه جمره، سعي ميان صفا و مروه، طواف دور كعبه و نماز در مقام... هر يك به يكي از گـوشـه‌هاي سفر ابراهيم عليه‌السلام به مكه اشاره دارد.
اين مناسك، مواقف و مشاهد ابراهيم و خانواده‌اش را مجسم مي‌سازد و به راستي چه مواقفي! و چه مشاهدي! كه چه‌قدر پاك و الهي بود! مواقفي كه راهنمايش به سوي آن
(324) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
مـواقـف، جـذبـه ربـوبيـت و سـايـق آن ذلـت عبـوديـت بـود!
آري! عبادت‌هائي كه تشريع شده، (كه بر همه تشريع كنندگان آن‌ها بهترين سلام‌ها باد!) صورت‌هائي از توجه بزرگاني از انبياء به سوي پروردگارشان است. تمثال‌هائي است كه مسير انبياء عليه‌السلام را از هنگام شروع تا ختم مسير حكايت مي‌كند، سيري كه آن حضـرات به سـوي مقام قرب و زلفي داشتند.
«لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ‌اللّهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ!»

«براي شما هم در رسولَ خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله اقتدائي نيكو بود!» (21 / احـزاب)
آيه فوق مي‌فهماند، آن‌چه امت اسلام به عنوان عبادت مي‌كند، تمثالي از سير پيامبرشان است. و اين خود اصلي است كه در اخباري كه حكمت و اسرار عبادت‌ها را
سير ابراهيم در مسير عبوديت (325)
بيان مي‌كند و علـت تشريع آن‌ها را شرح مي‌دهد، شواهد بسياري بر آن ديده مي‌شود، كه پژوهش‌گر بينا مي‌خـواهـد تا بـه آن شواهد وقوف و اطلاع يابد! (1)

«وَ اِذْ بَـوَّأْنـا لاِبْــراهيــمَ مَكانَ الْبَيْتِ....» (26 تا 37 / حج)
عمل حج، با اركان و اجزائي كه دارد يك دوره كامل سير ابراهيم خليل عليه‌السلام را در
1- الميــزان ج : 2 ص : 153 .

مـراحـل تـوحيـد و نفـي شـرك و اخـلاص عبـوديت مجسـم مي‌سازد:
«و چــون ابـــراهيــم را آن روز كـــه ايـــن خـــانــه نبـــود،
در جاي اين خانه جا داديم،
و مقـــــرر داشتيـم چيــــزي را بــا مـــــن شـريـك مپنـدارد،
و خـانــه‌ام را بـراي طـواف كننـدگــان و مقيمـان و سجـده‌گـزاران پـاكيـزه دارد !
و بـــــــدو گفتيــــــــم:
- مـردم را نـداي حــج ده !
تــا پيــاده ســوي تـوآينـد،
و ســوار بــر مــركـب‌هــاي لاغـــــر شـــــده از دوري راه،

از دره‌هاي عميق بيايند....!»
در اين آيات آغاز تاريخ معبد شدن كعبه براي مردم را بيان مي‌كند تا همه بهتر بفهمند كه چطور جلوگيري مردم از عبادت در آن الحاد به ظلم است.
منظور خدا از اين كه بيت را به خود نسبت داد و فرمود: "بَيْتي"اين است كه بفهماند اين خـانه مخصوص عبادت من است.
و آن‌جا كه فرمود: "پاكيزه‌دار بيت مرا" يعني خانه مرا براي طواف كنندگان و نمازگزاران و راكعان و ساجدان تطهير كن و آن را چنان از كثافات و پليدي‌ها پاك كـن و بـه حــالتــي بــرگـردان كه طبع اولـي آن اقتضاي آن حالت را دارد.
تطهير معبد، به همان جهت كه معبد است، اين است كه آن را از اعمال زشت و

پليدي‌ها كه مايه فساد عبادت اسـت، پاك كند و چنين پليدي همان شرك و مظاهر شرك يعني بت‌هاست.
تطهير خانه خدا، منزه داشتن آن از خصوص پليدي‌هاي معنوي است و ابراهيم عليه‌السلام مــأمــور شـده كه طـريقـه عبـادت را به نحـوي كه خـالـي از قـذارت شـرك بـاشـد بـه مــردم تعليــم دهــد، همــان‌طــور كه

خــودش مـأمـور به چنيــن عبـادتـي شده بود.
شايد هم منظور اين باشد كه تطهير آن مطلق از نجاسات و پليدي‌ها باشد، چه پليــدي‌هاي مـادي و چه معنوي، با اين كـه معني اول بيشتـر بـا سيـاق آيه مي‌سـازد.
حاصل تطهير معبد از رجس و پليدي‌هاي معنوي براي پرستندگان كه از دور و نزديك
مهيا كردن مكان بيت خدا (329)
قصد آن مي‌كنند، اين است كه عبادتي براي آنان وضع كند كه خالص براي خدا باشد،و مشوب به شائبه شرك نباشد، در آن‌جا تنها خدا را بپرستند و چيزي را شريك او نكنند.
در اين آيه اشعاري به اين معني است كه عمده عبادت قاصدان كعبه طواف و نماز و ركوع و سجود است و نيز اشعاري بـه اين معني است كه ركوع و سجود مثل دو متلازم هميشه با همند و هيچ‌وقت از يكديگر جدا نمي‌شوند.

«وَ اَذِّنْ فِي‌النّاسِ بِالْحَجِّ يَـأْتُـوكَ رِجالاً،»
«وَ عَلــي كُـلِّ ضامِـــــرٍ»
(330) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
«يَأْتينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَميقٍ!»
«مــردم را نـداي حـج بـده!
تـا پيـاده سـوي تـو بيـايند،
و بـر مـركب‌هاي لاغـر شـده از دوري راه،
از دره‌هـاي عميـق بيـاينـد،
تـا شــاهـــد منــافـع خــويش بـــاشنــد،
و نام خدا را در ايامي معين ذكر كنند...!»
كلمه "حَجّ" در اصل به معناي "قصد" است. اگر عمل مخصوص در بيت‌الحرام را كه اولين بار ابراهيم عليه‌السلام آن را تشريع كرد و در شريعت محمدي صلي‌الله‌عليه‌وآله نيز جريان يافت
صدور فرمان اعلام حج (331)
"حَــجّ" مي‌نامند به همين جهت است كه هر كه بخواهد اين عمل را انجام دهد قصد خانه خــدا مي‌كند.

خداوند فرمود: در مـردم اعـلام كن، كـه اگـر اعـلام كني مـردم، چـه پيـاده و چـه سوار بر اشتـران لاغـر از هـر راه‌هاي دوري خواهند آمد، تا منافع خود را مشاهده كنند.
در اين آيه "مَنافِع" به طور مطلق ذكر شده و نفرموده منافع دنيوي و يا اخروي، چون منافع دو نوع است:
يكي منافع دنيوي است كه در همين زندگي اجتماعي دنيا سود مي‌بخشد و زندگي
(332) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
آدمي را صفا مي‌دهد و حوائج گوناگون او را بر مي‌آورد و نواقص مختلف را برطرف مي‌سازد، مانند: تجارت و سياست و امارت و تدبير و اقسام رسوم و آداب و سنن و عادات و انواع تعاون‌ها و كمك‌هاي اجتماعي و امثال آن.
"منــافع دنيــوي " حــــج نيــز از اين بـابــت‌هاست:
وقتي اقوام و امم مختلفي از مناطق مختلف زمين با همه تفاوت‌ها كه در انساب و الوان و سنن و آداب آن‌ها هست همه در يك جا جمع شوند و سپس يكديگر را بشناسند و معلوم شود كه كلمه همه "واحد" است و آن كلمه "حق" است و معبود همه يكي است و او خداي عزوجل است و وجهه همه يكي است و آن كعبه است، اين اتحاد روحي آن‌ها به اتحاد جسمي و آن "وحدت كلمه" ايشان را به تشابه در عمل مي‌كشاند و اين از آن مي‌آموزد و آن از اين، اين خوبي‌هاي آن را مي‌گيرد و آن به كمك اين مي‌شتابد، در
منافع حج (333)
نتيجه جامعه‌هاي كوچك به صورت يك جامعه بزرگ مبدل مي‌شود، آن وقت نيروهاي جزئي نيز به نيروي كلي مبدل مي‌شود كه كوه‌هاي بلند هم در برابرشان تاب مقاومت پيدا نمي‌كنند.
هيچ راهي به سوي حل مشكـلات مـاننـد تعاون نيست و هيچ راهي به سوي تعاون چـون تفـاهـم نيســت و هيـچ راهـي بــه ســوي تفــاهـم مـاننـد تفـاهـم دينـي نيسـت!
اما منافع اخروي كـه همـان وجـود و انـواع تقـرب‌هـا بـه سوي خـداست تقرب‌هائي كـه عبـوديت آدمـي را مجسـم سـازد و اثـرش در عمـل و گفتـار آدمـي هـويـدا گــردد:
عمل حج با مناسكي كه دارد، انواع عبادت‌ها و توجه به خدا را شامل مي‌شود،چون

(334) بنیانگذاري ملت‌حنیف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهیم علیه‌السلام
مشتمل است بر ترك عده‌اي از لذایذ زندگي و كارهاي دنیوي و كوشش‌ها براي دنیا و تحمل مشقت‌ها و طواف پیرامون خانه او و نماز و قرباني و انفاق و روزه و امثال آن.
پس عمل حج با اركان و اجزائي كه دارد یك دوره كامل سیر ابراهیم خلیل علیه‌السلام را در مراحل توحید و نفي شرك و اخلاص عبودیت مجسم مي‌سازد.

منظور از بيت عتيق "كعبه" است، كه به خاطر قديمي بودنش به اين نام ناميده شده است. چون اولين خانه‌اي كه براي عبادت خدا در زمين ساخته شد همين "كعبه"بود، هـمچنـان كـه قـرآن مجيـد مي‌فـرمـايـد:

بيت عتيق و عمر كعبه (335)

«اولين خانه‌اي كه براي مردم بنا نهاده شد،
هر آينه آن خانه‌اي است كه در مكه است،
خانه‌اي است مبارك و مايه هدايت عالميان!» (96 / آل عمران)

امـروز قـريب چهـار هـزار سـال از عمـر ايـن خـانـه مبـارك مي‌گـذرد و هنـوز معمـور و آبـاد است. در آن روزهـائي كـه اين آيـات نـازل مي‌شـد بيـش از دو هزار و پـانصـد سـال از عمـر كعبـه گـذشتـه بـود.

سنت‌هاي فـرامـوش شده حج ابراهيمي در جاهليت

با اين كه از سنن ابراهيم عليه‌السلام تنها سنت حج در بين اعراب عصر جاهليت باقي مانده بود، آن را نيز به اين صورت در آورده بودند كه بت‌هائي بر بام كعبه نصب كرده بودند

(336) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام

و بت‌هائي را نيز بر بالاي صفا و مروه و در بالاي مني گذاشته بودند و قرباني‌هاي خـود را نيـز بـه نـام آن‌هـا ذبـح مي‌كـردند.

قرآن مجيد مسلمانان را چنين تعليم مي‌دهد كه: شما از اوثان (بت‌ها) و قرباني كردن براي آن‌ها اجتنــاب كنيــد، در حــالـي كه از غير خدا مايل به سوي خدا باشيد و در حــج خــود بــه او شـرك نورزيد.

مشركين در عمل حـج ايـن طـور تلبيه مي‌گفتند:

"- لبيــك اي خــدا،
شريكي براي تو نيست مگر شريكي كه مال خود توست،
تــو هـــم آن را مــالكـــي و هـــم مــايملــك آن را مــالكـــي،"

لــذا قــرآن نهــي عـامـي مي‌كنــد از تقــرب بــه بــت‌هـا و قــول بــاطـل در مورد

سنت‌هاي فراموش شده حج ابراهيمي در جاهليت (337)

خـاص حـج و مي‌فرمايد:

«فَــاجْــتَــنِبُـوا الـــرِّجْـسَ مِــنَ الْأَوْثــانِ!»
«وَ اجْتَنِبُـــــوا قَـــــوْلَ الـــــــــزُّورِ!»
«حُنَفاءَلِلّهِ غَيْرَمُشْرِكينَ بِهِ...!» (30 و 31 / حج)

در آيـه بــالا مـي‌فـرمـايــد: «پس، از پليـدي بت‌هـا كنـاره كنيـد و از گفتــار بــاطل اجتناب ورزيد...!»

انتخاب اين دو مورد از محرمات جز براي اين نبوده كه در عمل حج اين دو تا مورد ابتلاء آن روز بوده و مشركين درباره تقرب به بت‌ها و قرباني كردن براي آن‌ها و به نام آن‌ها اصرار مي‌ورزيدند.

«وَ لِكُـلِّ اُمَّــةٍ جَعَلْنـا مَنْسَكـا....» (34 / حج)
خداوند متعال در اين آيه خبر مي‌دهد كه عبادت‌ها و قرباني كردن‌ها در امت‌هاي گذشته و آن‌هائي كه ايمان داشتند، همواره مقرر بوده است. و در همه اين قرباني‌ها براي همه امت‌ها مقرر بوده كه نام خدا را بر بهيمه انعام كه خدايشان روزي كرده بود، ببرند. در اين آيه امت اسلامي را يادآور مي‌شود كه شما پيروان ابراهيم عليه‌السلام اولين امتي نيستيد كه قرباني برايشان مقرر شده بلكه براي امت‌هاي قبل از شما نيز مقرر بوده است.
سپـــس مي‌فــرمــايــد:
عبادت‌ها و قرباني‌ها در امت‌هاي گذشته (339)
«پس، خداي شما همان خداي واحدي است كه
به او تسليم شويد،
و اســلام آوريـد !
و مخبتـان (فـروتنـان) را بشـارت ده!» (34 / حج)
يعني، وقتي خداي شما همان خدائي باشد كه براي امت‌هاي گذشته نيز احكام شما را تشريع فرموده، پس بدانيد كه معبود شما و آن امت‌ها يكي است، پس اسلام بياوريد و تسليمش شويد به اين كه عمل خود را خالص و تنها براي او بياوريد و در قرباني‌هاي خود به خدائي ديگر تقرب مجوئيد! و هر كه در حج خود براي خدا اسلام و اخلاص داشته باشد او از مخبتين است و مخبتين به تعبير قرآن كساني هستند كـه چـون نـام
(340) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
خـدا ذكـر شـود دل‌هـايشـان بـه تـرس آيـد و آن‌ها بـر حوادث صبورنـد و نمـاز بـه پـا مي‌دارنـد و از آن‌چـه خدا روزي‌شان كرده انفاق مي‌كنند!
عبادت‌ها و قرباني‌ها در امت‌هاي گذشته (341)

خداوند متعال فلسفه قرباني كردن در مراسم حج را چنين بيان مي‌فرمايد:
«و قرباني كردن را براي شما از مراسم حج قرار داديم،
كه غذاي شما نيز است،
نام خدا را در آن حال كه به پا ايستاده‌ايد بر آن‌ها ياد كنيد،
و چون پهلو به زمين نهادند از گوشت‌شان بخوريد،
و به فقير و سائل هم بخورانيد،
چنين! حيوانات را به خدمت شما گرفتيم، شايد سپاس داريد !
گوشت قرباني و خون آن به خدا نمي‌رسد،

ولكن تقوي و پرهيزكاري شما به او مي‌رسد،
چنين! حيوانات را به خدمت شما گرفتيم
تا خدا را براي هدايتي كه شما را كرده بزرگ شماريد
و نيكوكاران را بشارت ده!» (36 و 37 / حج)
ممكن است ساده لوحي توهم كند كه خدا از اين قرباني استفاده مي‌كند و بهره‌اي از گوشت و يا خون آن عايدش مي‌شود لذا جواب روشنگر خدا اين است كه: نه! چيزي از اين قرباني‌ها و گوشت و خون آن‌ها عايد خدا نمي‌شود، چون خدا منزه است از جسم بودن و از هر حاجتي، تنها تقواي شما به او مي‌رسد، آن هم به اين معني كه دارندگان تقوي به او تقرب مي‌جويند.
اين قرباني‌ها اثري معنوي براي آورنده‌اش دارد و آن صفات و آثار معنوي است كه

جا دارد كه به خدا برسد، يعني جا دارد كه به سوي خداي تعالي صعود كند و صاحبش را به خدا نزديك كند، آن‌قدر نزديك كه ديگر حجابي بين او و خدا نباشد! (1)
1- الميزان ج : 28 ص : 238 .

«وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ وَ اَمْنا ....» (125 / بقره)
خـداي تعـالي بـا ايـن آيـه اشـاره بـه تشـريـع حج و مأمن بودن خانه خدا و مثـابـت (مـرجـع بـودن) آن دارد:
«و چون خانه كعبه را مرجع مردم و محل امـن قـرار داديم،
و گفتيـم كـه:
- از مقـام ابـراهيـم جـائـي بـراي نمـاز بگيـريـد!
دستوراتي از تشريع حج و مناسك آن (345)
و بـه ابـراهيـم و اسمـاعيـل فـرمـان داديـم كـه:
خـانه را براي طواف كنندگان،
و آن‌ها كه معتكـف مي‌شوند،
و نمـازگـزاران كـه ركـوع و سجـود مي‌كننـد،
پـاك كننـد!»
آن‌جـا كـه فـرمـود: " گفتيم كـه از مقـام ابـراهيـم محلـي بـراي نمـاز بگيـريـد، "
منظور اشاره به ملاك تشريع نماز است. و به همين جهت نفرمود: " در مقام ابراهيم نمـاز بخـوانيـد، " بلكه فرمود: " از مقام ابراهيم محلي براي نماز بگيريد، " پس در اين مقـام، صـريحـا امـر روي نمـاز نرفته بلكه روي گرفتن محلـي بـراي نمـاز از مقـام ابراهيم، رفته است.
(346) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
منظـور از " تطهيـر خـانـه كعبـه " اين است كه خانه خدا را براي عبادت كنندگان و طواف كنندگان و نمازگزاران و هم‌چنين بـراي كسـاني كـه مي‌خـواهنـد در آن‌جا اعتكاف كنند، خالص و بلامانع سازند، يا اين كه آن مكان مقدس را از كثـافـات و پليـدي‌ها كـه در اثـر بي‌مبـالاتي مـردم در مسجـد پيـدا مي‌شود، پاك سازند. (1)

«وَ اِذْ قالَ اِبْراهيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَدا اٰمِنا وَ ارْزُقْ اَهْلَهُ....» (126تا129/ بقره)
1- الميـــزان ج : 2 ص : 118 .
امنيت و رفاه شهر مكه (347)
يكي از فرازهاي آموزنده تاريخ تشريع حج، دعائي است كه براي نخستين بار، قرآن مجيد از حضرت ابراهيم خليل‌اللّه عليه‌السلام نقل مي‌كند و آن زماني است كه ساختمان بيت‌اللّه‌الحرام تمام شده و خداي تعالي به او و به اسماعيل دستور مي‌دهد تا خانه كعبه را تطهير كنند، ابراهيم عليه‌السلام دست به دعا برمي دارد و از خداي خود و صاحب آن خانه چنين درخواست مي‌كند:
«ـ پروردگارا!
ـ "ايـن شهــر" را محل "امنـي" بكـن !
ـ "و اهلـش" را ـ البتــه آن‌هــائـي را كــه "بــه خــدا و روز جـزاء ايمـان" مـي‌آورنـد ـ از "ثمـرات روزي بــده!"
(348) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
خـــداي تعـــالـي فــــرمـود:
ـ به آن‌ها هم كه "ايمان نمي‌آورند" چند صباحي "روزي مي‌دهم،" و سپس به سوي عذاب دوزخ، كه بد مصيري است،
روانه‌شان مي‌كنم! "روانه اضطراري!"» (125 و 126 / بقره)
آيـات فـوق، حكـايت دعـائي اسـت از ابـراهيـم عليه‌السلام كـه از پـروردگـارش خـواست تـا بـه اهــل مكـه "امنيـت و رزق" ارزانـي بـدارد و خـداونـد دعـايش را مستجاب كـرد.
ابراهيم عليه‌السلام بعد از آن كه از پروردگار خود امنيت را براي شهر مكه درخواست كرد و سپس براي اهل آن روزي از ميوه‌ها را خواست، ناگهان متوجه شد كه ممكن است در
امنيت و رفاه شهر مكه (349)
آينده مردم مكه دو دسته شوند، يك دسته مؤمن و يك دسته كافر و اين دعائي كه كرد شامل هر دو دسته خواهد شد، لذا عموميت دعاي خود را مقيد به قيد "ايمان " كرد و گفت:
- خـــدايــا روزي را تنهـــا بــه مــؤمنيـن از اهــل مكــــه بــــده!
با اين كه آن جناب مي‌دانست كه به حكم ناموس زندگي اجتماعي دنيا، وقتي رزقي به شهري وارد مي‌شود، ممكن نيست كافران از آن سهم نبرند و بهره‌مند نشوند، ولكن در عين حال دعاي خود را مختص به مؤمنين كرد تا

تبرّي خود را از كفار همه جا رعايت كــرده بـاشــد، ولكــن جـوابـي داده شـد كـه شـامـل مـؤمــن و كـافـر هــر دو شــد.
در اين جواب اين نكته بيان شده كه: از دعاي وي آن‌چه بر طبق جريان عادي و قانون طبيعـت است مستجـاب اسـت و خـداونـد در استجـابت دعـايش خـرق عـادت نمي‌كند
(350) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
و ظاهـر حكـم طبيعت را باطل نمي‌سازد.
منظور ابراهيم اين بود كه كرامت و حرمتي براي شهر مكه كه بيت‌اللّه‌الحرام در آن‌جاست، از خدا بگيرد، نه براي اهل آن، چون بيت‌الحرام در سرزميني واقع شده كه كشت و زرع در آن نمي‌شود و اگر درخواست ابراهيم عليه‌السلام نبود، اين شهر هرگز آباد نمي‌شد و اصلاً كسي در آن جا دوام نمي‌آورد، لذا ابراهيم عليه‌السلام خواست تـا بـا دعاي خـود شهـر مكـه را معمور و در نتيجه خانه خدا را آباد كند.
خداوند متعال در جواب خود براي خشنود سـاخـتـن ابـراهـيـم عليه‌السلام اضـافـه فـرمود كه آن‌چه تو درخواست كردي كه من با روزي دادن مؤمنين اهل مكـه، اين شهر و خـانـه كعبـه را كرامت دهم، مستجـاب نمـودم، با كـرامتي افزونتر!
امنيت و رفاه شهر مكه (351)
پـس كفـاري كـه در اين شهر پديد مي‌آيند، به زندگي مرفه و رزق فراوان خود مغرور نشوند و خيــال نكنند كه نزد خدا كرامتي و حرمتي دارند، بلكه احترام، هر چه هست، از خانه خداست و من چند صباحي ايشان را بهره‌مندي از متاع اندك دنيا مي‌دهم و آن گـاه بـه سـوي آتــش دوزخ كـه بـد بـازگشت‌گـاهي است، مضطرشان مي‌كنم! (1)

1- الميزان ج : 2 ص : 120.

«و يـادآر زمـانـي را كـه ابـراهيـم گفـت:
ـ پـــروردگـــارا! ايـــن شهـــر را شهـــر امـــن قـــرار ده!» (126 / بقـــره)

ابراهيم عليه‌السلام در اين دعا از پروردگار خود مي‌خواهد كه سرزمين مكه را كه آن روز سرزميني خشك و بي آب و علف بوده است، حرمي براي او و فرزندانش قرار دهد تا مركز ثقلي براي دين خدا و رابطه‌اي زميني و مادي بين مردم و بين پروردگارشان باشد و همه براي عبادت خدا روي بدان‌جا آرند و از وطن‌هاي خود به عزم آن‌جا بار سفر بنـدنـد و احتــرامــش را در بين خود مرعي بدارند و نيز معجزه و يادگار هميشگي او در روي زمين باشد و تا روز قيـامـت هـر كس كه به ياد خدا مي‌افتد، به ياد آن‌جا نيز بيفتد و هر كس بخواهد به درگـاه خـدا روي آورد، روي بدان‌جا نهد و در نتيجه وجهه ديــن‌داران بشر معين شود و كلمه آنان يكي گردد.

حرم بودن شهر مكه (353)

مراد آن جناب از امنيت، امنيت تشريعي و حرم بودن مكه است نه امنيت خارجي، به طوري كه جنگ و نـزاع و سـايـر حـوادث منافي بـا ايمني و پيش آمـدهاي مخل آسـايش در آن واقـع نشـود.

قرآن چنين فرموده است:

«آيا شهر آنان - مكه - را برايشان حرم امني قرار نداديم كه ميوه‌هاي هر شهري در آن جمـع شــود؟» (57 / قصص)

همان‌طور كه مي‌بينيد اين آيه در مقام منت‌گذاري است به نعمت امنيت حرم، يعني مكاني كه خدا براي خود آن را حرم قرار داده واز اين جهت به امنيت متصف شده كه مردم دين‌دار آن‌جا را محترم مي‌شمارند، نه از جهت اين كه عوامل خارجي آن‌جا را از

فساد و قتل نگه داشته است وگرنه مكه اين‌قدر خاطرات تلخ در جنگ‌هاي خونين از قبيل جنگ‌هـاي بيـن قـريش و جـرهـم و كشتـار و فجـور و فسـاد مـردمش دارد كـه نمـي‌تــوان آن را شمــرد !

هم‌چنين اين كه فرمود:

«مگــر نمي‌بينيــد در روزگاري كه مردم سرزمين‌هاي اطرافشان به جان هم افتاده و يكديگـــر را مي‌كشتنــد ما ســرزميـن آنـــان را حــرم امــن قــرار داديم؟» (67 / عنكبوت)

معني‌اش اين است كه مردم آن روز شهر آنان را از جهت اين كه در نظرشان محترم بـود، متعرض نمي‌شـدنـد.
خلاصه، غرض ابراهيم اين بود كه در روي زمين براي خدا حرمي باشد كه ذريه او آن‌جا را منزل گزينند و اين نمي‌شد مگر به اين كه شهري ساخته شود كه مردم از هر
حرم بودن شهر مكه (355)
طرف به آن‌جا روي آورند و آن‌جا مجتمعي ديني باشد كه تا روز قيامت مردم به قصد سكونت و پناهنده شدن و زيارت رو بدان‌جا كنند و لذا از خدا خواست مكه را شهر امني قــرار دهــد و چــون سرزميني لم‌يــزرع بود، از خدا درخواست كرد ذريه‌اش را از ميــوه‌هـا روزي دهــد .
لازمه استجابت اين دعا اين است كه اين شهر از راه توطن و سكونت و زيارت مردم آباد شود. آن‌گاه وقتي احساس كرد كه اين شرافتي را كه درخواست كرده شامل مؤمن و كافر هر دو مي‌شود لــذا دعــاي خود را مقيــد كرد به كساني كه ايمان به خدا و روز جــزا داشتـــه بـاشنـد.
اما اين كه اين دعا در شهري كه فرضا هم مؤمن و هم كافر يا تنها كافر در آن ساكن است، چه‌طور ممكن است مستجاب شود بااين‌كه شهري است خشك و لَمْ يَزْرَعْ؟ ابراهيم
(356) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
متعرض اين جهات نشد.
و اين نيز از ادب او در مقام دعا بوده زيرا در اين مقام درخواست كننده اگر بخواهد پروردگار خود را درس دهد كه چگونه و از چه راهي دعايش را مستجاب كند با اين كه پروردگارش عليم و حكيم و قادر به هر چيزي است و كار او اين‌طوري است كه هر چه را بخواهد ايجاد كند همين‌كه بگويد باش، آن چيز موجود مي‌شود، در حقيقت فضولي كرده و از رسم ادب بيـرون شــده است.
لكن خداي سبحان چون مي‌خواست حاجت ابراهيم را بر طبق سنت جاري كه در اسباب عادي دارد برآورده سازد و بين مؤمن و كافر در آن فرق نگذارد، از اين جهت دعـايش را بـا قيـدي كـه در كـلام خـود آورد مقيـد سـاخـت و آن‌گـاه مستجـاب كـرد و آن قيـــد ايـــن بــود كـــه فــرمـــود:
حرم بودن شهر مكه (357)
«هر كه كفر ورزيـد مـدت قليلـي تمتـع مي‌دهـم سپس بـه عـذاب آتـش دچـارش مي‌سازم كه بد بازگشت‌گاهي است!» (126 / بقره)
اين دعا سبب شد حرم الهي تشريع و كعبه مقدس يعني خانه مباركي كه باعث هدايت عالميان است به عنوان نخستين خانه عبادت براي بشر در مكه ساخته شود كه خود يكي از آثار همت بلند و مقدس ابراهيم

علیه‌السلام است و با همین اثر بر جمیع مسلمین آینـــده بعـــد از خـــود تـا روز قیـامت منت گـذاشت! (1)

1- الميـــزان ج : 12 ص : 128 .

خداي تعالي در دو سوره قرآن مجيد دعاي ابراهيم عليه‌السلام را در مورد امنيت شهر مكه نقــل كرده است. ممكن است از اختلافي كـه ميـان ايـن دو نقـل و دو حكـايت وجود دارد، كـه در يكـي فــرمـود:
«ـ پـروردگارا اين را شهر امني قرار ده!» (126 / بقره)
و در ديگري تعبير كرده:
«ـ پـروردگـارا اين شهـر را ايمن كـن!» (35 / ابراهيم)
چنين استفاده شود كه ابراهيم خليل عليه‌السلام در دو نوبت اين دعا را كرده است، يكي مـوقعـي كـه مكـه صـورت شهـر بـه خـود نگـرفتـه بـود و بـار ديگـر مـوقعـي كـه بـه صـورت شهـر درآمـــده اسـت.
چون ابراهيم عليه‌السلام مكرر به مكه و به سركشي هاجر و اسماعيل آمده است، آن‌وقت

كه اسماعيل و مادرش را در آن‌جا اسكان داد و به سرزمين فلسطين برگشت، در اين موقع از خداي تعالي خواسته است كه اين محل را شهري امن قرار دهد و مؤمنين از اهلش را از ثمرات روزي فرمايد.
و در نوبت دوم كه ديد قوم جرهم دور فرزندش را گرفته و به وي روي آورده‌اند و آن‌وقت كه سرزمين مزبور را به صورت شهري ديده و از خدا خواسته است كه اين شهـــر را محــل امني قرار دهد.
در آيه سوره بقره براي اهل شهر دعا كرده و برخورداري از ثمرات را خواسته است ولـي در آيـات فـوق بـرخـورداري از ثمـرات بـه عـلاوه چنـد چيـز ديگـر را تنهـا بـراي ذريــه خـــود خــواسته اسـت:
«يـادآر زمـاني را كه ابـراهيم گفت:

پروردگارا! اين شهر را امن گردان !
و من و فرزندانم را از اين كه بتان را عبادت كنيم بركنار دار...!» (35 / ابراهيم)
در آيات فوق علاوه بر امنيت شهر مكه، طلب توفيق از خدا بر اجتناب از بت‌پرستي و تمايل دل‌هاي مردم به سوي اهل مكه و روزي دادن از ثمرات، برپاداري نماز و آمرزش پدر و مادر را نيز خواسته است.
بنابراين مي‌توان فهميد كه اين آيات كه حكايت دعاي ابراهيم عليه‌السلام است، آخرين مطلبي است كه قرآن كريم از كلام و دعاي ابراهيم

عليه‌السلام نقل مي‌كند و نيز مي‌توان جزم كرد بر اين كه ابراهيم عليه‌السلام اين دعا را بعد از اسكان اسماعيل و هاجر و جمع شدن قبيله جرهم و ساختن خانه كعبه و پديد آمدن شهري به نام مكه، به دست سكنه آن‌جا كرده

تحليل دعاي ابراهيم براي امنيت شهر مكه (361)

است و فقرات اين آيات همه دليل و مؤيد اين احتمال است.

مقصود از امنيتي كه حضرت ابراهيم عليه‌السلام درخواست كرده، امنيت تشريعي است، نه تكويني و مقصود اين است كه قانوني امنيت اين شهر را تضمين كند، نه اين كه هر كه خواست امنيت آن را به هم بزند مثلاً دستش بخشكد و همين امنيت هم برخلاف آن‌چه شـايــد بعضي توهم كرده باشند، نعمت بسيار بزرگ، بلكه از بزرگ‌ترين نعمت‌هائي است كـه خـداونـد بـر بندگـان خـود انعــام كــرده است.

چه اگر قدري در همين حكم حرمت و امنيت قانوني كه ابراهيم عليه‌السلام به اذن

پروردگارش براي اين شهر تشريع نموده، دقت كنيم و اعتقادي كه مردم در طول چهار هزار سال به قداست اين بيت داشته و تا امروز هم دارند، ارزيابي كنيم، آن وقت مي‌فهميم كه چه خيرات و بركات ديني و دنيوي نصيب مردم آن و نصيب ساير اهل حق كه هواخواه اين شهر و مردم اين شهر بوده و هستند، شده است.

تاريخ را هم، كه قطعا آن‌چه را ضبط نكرده است بيش از آني است كه ضبط نموده است، اگر ورق بزنيم خواهيم ديد كه اهل اين شهر از چه بلاهائي كه ديگر شهرها ديده‌اند، مصون مانده است، آن وقت مي‌فهميم كـه همين امنيت تشـريعي مكـه چـه نعمـت بزرگي بوده كه خدا نصيب بنـدگان خـود كـرده است! (1)

1- الميــــزان ج : 23 ص : 102 .

«...وَ اَرِنـا مَناسِكَنا وَتُبْ عَلَيْنا اِنَّكَ اَنْــتَ التَّـوّابُ الرَّحيـمُ....» (128 / بقره)
ازجمله درخواست‌هائي كه ابراهيم و اسماعيل عليه‌السلام در هنگام بناي خانه كعبه از خدا داشتند يكي هم اين بود كه حقيقت اعمال و مناسكي كه از آن‌ها به عنوان عبادت سرزده است، بـه ايشــان نشـــان داده شــود:
آن دو عــرض كـــــردنــد:
(364) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
«پـــــروردگـــارا!
...و مناسك ما را با به ما نشان بده!»
آن‌ها در واقع درخواست نكردند كه خدا طريقه عبادت خود را به آن‌ها نشان بدهد و يا آن‌ها را به انجام آن موفق گرداند بلكه خواستند حقيقت اعمالي را كه به عنوان عبادت از آن‌ها ســرزده به آن‌هـا نشـان دهد.
ايــن درخـــواســت همـــان چيـــزي اســـت كـــه در آيـــه 73 ســوره انبياء نيز به آن برمـــي‌خــوريم كــه فـرموده است:
«مــا به ايشـــان فعــل خيــرات و اقــامــه نمــاز و دادن زكــات، را وحي كرديم!» (1)
1- الميـــزان ج : 2 ص : 127 .
مشاهده حقيقت مناسك حج (365)
(366)

فصل نهم :تحریفات و تناقضات

«يا اَهْلَ‌الْكِتابِ لِمَ تُحاجُّونَ في اِبْراهيمَ....» (65 / آل عمران)
قرآن شريف نقل مي‌كند كه در عصر نزول قرآن بين اهل كتاب گفتگوئي به صورت محاجه راجع به حضرت ابراهيم عليه‌السلام وجود داشته است و هر دسته‌اي براي اثبات
(367)
حقــانيـت خــود، آن حضــرت را به خــويـش نسبـت مــي‌داده اسـت.
مثـل ايــن كــه يهـــود مـي‌گفتنــد:
ـ ابـراهيمـي كه خـداونـد در كتابش او را ثنـاگوئي كرده از ماست !
و در مقـابل، مسيحيــان هــم مي‌گفتند:
-ابراهيم عليه‌السلام بـرحــق بــود و روشــن است كه با ظهــور عيسي عليه‌السلام حق همراه او خواهد بود !
ولي بعدا اين محاجه به صورت لجاجت و عصبيت درآمده و هر يك مدعي يهودي بودن ابراهيم يا نصراني بودن او شده‌اند، با اين كه روشن است كه يهوديت و مسيحيت هر دو بعد از نزول تورات و انجيل پديد آمده است، ولي ابراهيم قبل از نزول آن دو كتاب مي‌زيسته است. پس چگونه مي‌توان او را يهودي، يعني تابع دين موسي و يا مسيحي،
(368) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
يعني متعبــد بـه شـريعت عيسـي دانسـت؟!
اگر درباره ابراهيم چيزي گفته شود حق مطلب اين است كه بگويند ابراهيم بر دين حــق بــوده و تسليم فـرمـان الهـي اسـت !
آيات قـرآن شريف چنين بيان مي‌دارند:
«ـ اي اهـل كتـاب! چرا در آئين ابراهيم با يكديگر مجادله مي‌كنيد؟
در صــورتــي كــه تــورات و انجيـل شمــا بعــد از او نـازل شـد!
آيــــــا تعقـــــــــل نمـــي‌كنيـــــد!
شما در آن‌چـه عـالم بوديد مجادله كرديد!
پـس چـرا در آن‌چـه علـم نــداريـد نيـز بـه مجـادلـه مي‌پـردازيـد؟
خــداســت كــه همــه چيــز را مــي‌دانــد و شمــا نمــي‌دانيـــد!
ادعاي يهودي يا مسيحي بودن ابراهيم ! (369)
ابـراهيـم نـه يهـودي بـود و نــه نصـراني!
بلكــه، تنهــا به آئين حنيــف اســلام مي‌زيســت و هـرگــز از مشركان نبود!»
(65 تا 67 / آل‌عمران)
آيات بيانگر آن است كه بين اهل كتاب در آن‌چه علم داشتند و در آن‌چه

علم نداشتند مجــادله بود. آن قسمتــي كــه نصــاري در آن داراي علــم بــودنــد موضوع بعثت و نبوت عيسي عليه‌السلام بود و در آن‌چه علم نداشتند موضوع الوهيت عيسي يا پسر خدا بودن يا مــوضــوع تثليــث بــود. در آن‌چــه نصــاري علــم داشتنــد با يهــود مجادله مي‌كــردنــد و در آن‌چــه علــم نداشتنــد يهود طــرف علــم را مي‌گرفت. بنابراين هر دو در يكــي از مــراتــب داراي علــم بـودنـد.
(370) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
اما آن‌چه احتجاج مي‌كردند درباره چيزي كه علم نداشتند موضوع ابراهيم عليه‌السلام بود و مسئله يهودي و نصراني بودن آن حضرت!
مسلما آن‌ها مي‌دانستند كه پيغمبرِ سابق تابع پيغمبر لاحق نمي‌شود، ولي همان‌گونه كه قرآن فرموده: «اَفَلا تَعْقِلُونَ!» آن‌ها از آن‌چه علمشان برايشان روشن مي‌ساخت خود را به غفلت مي‌زدند و اصرار مي‌كردند كه ابراهيم عليه‌السلام يهودي است يا نصراني، با اين‌كه ابراهيم عليه‌السلام بر دين حق كه اسلام براي خدا باشد متدين بوده است !
استدلال يهود اين بود كه چون دين حق جز يك دين نيست و آن هم يهوديت است، پس به ناچار ابراهيم يهودي بوده است. مسيحيان نيز همين استدلال را مي‌كردند ولي جهل آن‌ها اين بود كه نمي‌دانستند دين خدا يكي و آن هم "اسلام براي خدا" مي‌باشد، كـه بـه حســب مــرور زمـان و استعـداد پيــدا نمــودن مـــردم كمــال يــافتــه اســت.
ادعاي يهودي يا مسيحي بودن ابراهيم ! (371)
يهوديت و نصرانيت دو شعبه از شعب كمال يافته اسلام كه اصل دين است مي‌باشند و انبياء بزرگ هم به منزله بانيان اين بنا بوده و هر يك به نوبه خود در سازمان دادن آن سهمي داشته‌اند.
ابراهيـم مُسلِـم بـود و بـه اسـم اسـلامـي كـه خـود مـؤسس آن بوده، متلبس بــود.
"اسـلام " اصـل و ريشـه يهـوديت و نصـرانيت اسـت، نـه آن كـه عيـن آن‌هــا باشد. آن‌هـا فـرع و اســلام اصـل است !
اين هم روشن است كه نام نهادن ابراهيم به "مُسلِم" (نه يهودي و نه نصراني) غير از آن اسـت كـه بگـوئيـم او تـابـع ديـن "پيغمبـر اسـلام و شـريعـت قـرآن " بــوده اسـت!
اين كه به شريعت قرآن "اسلام" اطلاق مي‌شود از اصطلاحاتي است كه بعد از نزول قرآن شريف حادث شده و پس از انتشار اين شريعت مقدس صورت گرفته است.
(372) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
اســلامي كه "ابراهيم" بــدان تـوصيــف شده عبارت از اصل تسليم شدن براي خداي‌متعال و خاضع شـدن براي مقــام ربــوبيــت او «جَلَّــتْ

عَظَمَتُـهُ» مي‌بـاشـد.
علاوه بر يهود و نصاري كه مدعي ابراهيم بودند عرب‌هاي بت‌پرست عصر جاهليت نيز مدعي بودند كه آنان بر دين حنيف، يعني دين ابراهيم عليه‌السلام هستند. اين سخن به قدري شيوع داشت كه اهل كتاب آن‌ها را "حُنَفاء" مي‌ناميدند و منظورشان از "حَنفيـت،" و ثنيـــت و بـت‌پـــرستي بــــود.
از اين رو بود كه خداي متعال چون ابراهيم را به "حَنيف" بودن توصيف كرد، فرمود: «وَ لكِنْ كانَ حَنيفا» بلافاصله مشخص ساخت كه «حَنيفا مُسْلِما» و ادامه داد كه - «وَ ما كـانَ مِنَ الْمُشْرِكينَ!» (67 / آل عمران) روشـــن ســاخـــت كه ابــراهيــم بر ديــن مرضي و پسنديده‌اي كه همانا "اسلام"
ادعاي يهودي يا مسيحي بودن ابراهيم ! (373)
است بـوده و از زمــره مشــركين - مانند عــرب‌هــاي عصر جاهليت - نبوده است! (1)

«وَ قالُوا كُـونُـوا هُـودا اَوْ نَصـاري تَهْتَـدُوا قُــلْ بَــلْ مِلَّـةَ اِبْـراهيمَ حَنيفا!» (135/بقره)
هم‌چنان که در بالا گفته شد، يهوديان و مسيحيان در زمان نزول قرآن معتقد بودند
1- الميـــزان ج : 6 ص : 101 .

که حضرت ابراهيم و اسماعيل و اسحق و يعقوب و اسباط از اهل ملت آن‌ها هستند، يعني يهوديان آن حضرت را يهودي مي‌پنداشتند و مسيحيان آن‌ها را مسيحي مي‌شمردند و نهايتا بر اين باور بودند که ملت و کيش حـق از نصـرانيـت و يهـوديت همان ملت و کيشي است که به موسي و عيسي عليه‌السلام داده‌اند!
در اين آيات، خداي سبحان تأکيد مي‌کند که دين "حق" که اولاد ابراهيم از اسماعيل و اسحق و يعقوب و فرزندان وي بر آن دين بودند، "اسلام " بود و خود ابراهيم هم آن را "ديــن حنيــف" خــود داشــت.
خـــداونـــد مـي‌فـرمـايـد:
«يهوديان گفتند: ـ يهـودي شـويـد تا هدايت يابيد!
مسيحيـان گفتند: ـ مسيحي شويد تا هدايت يابيد !

بگــو! بلکــه "ملـت ابراهيـم" را پيـروي مـي‌کنـم !
که ديني "حنيف" است.
و او از مشرکـان نبـود!
بگوئيــد!
بـــه خــدا،
و آن‌چــه بــر مـــا نـــازل شـده، يعـنـي قـــرآن،
و به آن‌چه بــه ابـراهيـم و اسمـاعيـل و اسحــق و يعقـوب و اسبــاط نــازل شده،
و بــه آن‌چــه بـــه مـوســي و عيســي دادنــــد،
و به آنچه انبياء از ناحيه پروردگارشان داده شدند،
و خلاصـه بـه همـــه اين‌هــا ايمـــان داريــــم،

و ميان اين پيغمبر و آن پيغمبر فرقي نمي‌گذاريم،
و مـــا در بـرابـر خـدا تسليـم هستيم!» (135 و 136 / بقره)
در اين آيات نتيجه مي‌گيرد که اختلاف و انشعاب‌هائي که در ميان بشر پيدا

شده و دسته‌اي خود را يهودي و دسته ديگر خود را مسيحي خواندند، همگي ساخته‌هاي هوا و هوس خود بشر است و بازيگري‌هائي است كه خودشان در دين ابراهيم كـرده‌انـد و دشمنـي‌هـا كـه بـا هـم داشتنـد بـه حسـاب خـدا و ديـن او گـذاشتنـد!
و در نتيجه، طايفه‌هاي مختلف و احزاب ديني و متفرق گشتند و رنگ هوا و هوس‌ها و اغراض‌ها و مطامع خود را به دين خداي سبحان، يعني دين توحيد زدند، با اين كه دين به طور كلي "يكي " بود، هم‌چنان كه معبودي كه به وسيله دين عبادت مي‌شود "يكـي "
نفي يهودي و مسيحي بودن ابراهيم (377)
اسـت و آن "ديـن ابـراهيـم" است و بـايـد مسلمـانـان بـه آن ديـن تمـسـك جـوينـد و شقاق و اختلاف اهل كتاب را پيروي نكنند و آن را براي خود اهل كتــاب واگـــذارنــد!
وقتي دين رنگ قوميت گرفت، به سوي هدفي غير هدف اصلي‌اش دعوت مي‌شود، تا آن‌جا كه رفته رفته كاري كه در دين منكر بود معروف مي‌شود و جزو دين مي‌گردد و مـردم نسبــت بـه آن تعصــب بـه خـرج مي‌دهنــد.
خـــداونـــد فــرمــود:
ـ بگو! بلكه ملت ابراهيم را پيروي مي‌كنيم،
كــه ديــن فطـــري اســت،
و ملــت واحـــده‌اي اســت،
كـــه تمــامــي انبيـاء شمــا،
(378) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
از ابراهيم گـرفته تا بعـد از او،
همـــه بـر آن ملـت بــودنــد،
و صاحب اين ملت يعني ابراهيم از مشركين نبود!

وقتي در ملت ابراهيم، انشعاب‌ها و ضميمه‌هائي كه اهل بدعت منضم به آن كردند و اين اختلاف‌ها را راه انداختند، مي‌بود در واقع ابراهيم هم مشرك حساب مي‌شد، چون چيــزي كــه جــزء ديــن خــدا نيست هرگز به سوي خداي سبحان دعوت نمي‌كند، بلكــه به سوي غير خــدا مي‌خواند و اين همان شرك است!
بدعت گزاران در ميان پيروان ابراهيم عليه‌السلام (379)
در حــالــي كه ملــت ابــراهيــم، دين تــوحيــدي است كــه در آن هيچ حكمي و عقيده‌اي كه غير خدا باشد، وجود ندارد.
در ادامــه آيـات، خـداونـد چنين بيـان مـي‌فـرمـايـد:
«اگــر ايمــان آوردند، به مثل آن‌چــه شمـا بـدان ايمــان آورديــد،
كــه راه يــافتـه‌انــد،
و اگــــر اعـراض كـردنــــد،
پس بــدانيـد كــه مــردمــي هستنــد گــرفتــار تعصـب و دشمنـي،
و بـــه زودي خـــدا شـــر آنـــان را از شمـــا بـــرمـــي‌گـــرداننـد،
و او شنـــوا و دانــاســـت!
بگوئيد !
(380) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
مـا رنـگ خـدائي به خـود مي‌گيـريـم،
و چه رنگي بهتر از رنـگ خــداسـت؟
و مـا تنهــا او را عبــادت مـي‌كنيــم !
بگــــو!
آيا با ما درباره خدا بگومگو مي‌كنيد؟
كه پـروردگار ما و شما هر دو است !
و بـا ايـن‌كـه اعمــال شمــا براي خودتــان و اعمــال ما بــراي خــود ماســت،
مـا در عمـل بـراي او خــالصيـم!
و يــــا مــي‌گــوئيـــد:
ابــراهيـــم و اسمــاعيـل و اسحــق و يعقـــوب و
بدعت گزاران در ميان پيروان ابراهيم عليه‌السلام (381)
اسبــاط يهـــودي و يـــا نصـرانـــي‌بــودنــد؟
اگـر ايـن را بهـانـه كـردنــد در پـاسخ‌شـان بگـو:
آيا شما داناتريد يا خدا؟
و چه كسي ستم‌گرتر از آن است كه شهـادتي را كه

از نــاحيــه خــدا نــزد خــود دارد كتمـان كنــد؟
و خـــدا از آن‌چـــه مــي‌كنيــد غــافــل نيســت!
بــه هــر حــال، آن‌هــا امتــي بــودنـد و رفتنــد:
هــــر چـــه كــردنـــد بـــراي خـــود كــردنــد،
و شما هـم هـر چـه كـرديـد بـراي خـود مـي‌كنيـد،
و شمــا از آن‌چــه آن‌هـا كـردنـد بـازخـواست نمي‌شويد!» (137 تا 141 / بقره)

آخـر آيـه فـوق وضعيت يهـود و نصـاراي آن زمـان را بيشتـر روشـن مي‌كنـد، آن‌جـا كـه تـذكـر مي‌دهـد: اصـولاً دعـوا بـر سـر ايـن كـه فـلان شخـص از چـه طايفـه‌اي بـوده و آن ديگـري از كــدام طايفـه، چــه سـودي دارد؟ آن‌چـه الان بـايـد بـــدان بپـردازيـد مسـائلــي اسـت كــه فـــردا از آن بـازخـواسـت خــواهيـد شـــد!
اگر اين آيه دوبار تكرار شده، براي اين بوده كه يهود و نصاري در اين بگومگو پافشاري زياد مي‌كردند و از حد گذرانده بودند، با اين كه هيچ سودي به حالشان نداشت، آن هم با علم به اين كه ابراهيم عليه‌السلام قبل از "تورات" يهوديان و "انجيل" مسيحيان

بوده است!
اهــل كتــاب هيــچ دليــل مــوجــه بــراي بگــومگــو با مسلمانان نداشتند.
مثلاً اگر مي‌خواستند بگــوينــد: خــداي ما بهتــر از خــداي شمــاست، كه خداي مسلمانان همـان خـداي اهــل كتــاب است!
اگر بگويند: ما اهل كتاب اختصاص و تقرب بيشتري به خدا داريم، كه مسلمانان خدا را با خلوص بيشتري مي‌پرستند!
و اگر بگويند: رفتار شما براي خدا باعث ننگ است، كه قضيه درست برعكس است!
پس بگومگوي مسيحيان و يهود با مسلمانان هيچ وجه صحيحي نداشته اســت! (1)

1- الميــزان ج : 2 ص : 177 .

تناقضاتي كه تورات موجود تنها در ذكر داستان ابراهيم عليه‌السلام دارد دليل قاطعي است بر صدق دعــوي قرآن مبني بر اين كه تورات و آن كتاب مقدسي كه بر موسي عليه‌السلام نـازل شـد، دستخـوش تحـريــف گشتـه و بـه كلـي از سنـديـت سـاقــط شــده است !

1 ـ تورات، درخشان‌ترين خاطرات زندگي ابراهيم عليه‌السلام را كه همان مجاهدات و احتجـاجـات او بـا امـت و آزار و اذيت ديـدن از مـردم اسـت، اصـلاً ذكـر نكـرده است !

2 ـ از ساختن كعبه و مأمن قرار دادن آن به وسيله ابراهيم عليه‌السلام و احكامي كه آن حضرت براي حج تشريع كرده، اسمي برده نشده است و حال آن كه هيچ آشناي به معارف ديني و مباحث اجتماعي در اين معنا ترديد نكرده است كه خانه كعبه اولين خانه‌اي است كه به نام خانه خدا و خانه بركت و هدايت ساخته شده است و از چهار هزار سال قبل تاكنون بر پايه‌هاي خود استوار مانده، از بزرگ‌ترين آيات الهيه‌اي است كـه پيـوستـه مـردم دنيـا را به ياد خــدا انـداختـه و آيــات خـداونــدي را در خاطره‌ها زنــده نگــه داشتــه و در روزگــاري دراز كلمــه حــق را در دنيـا حفـظ كــرده است!

ايــن بي‌اعتنــائي تــورات بــه خــاطــر آن تعصبــي بــوده كه تورات نويسان نسبت به كيش خود داشته‌اند و قــربــان‌گـاه‌هائي را كـه ابــراهيم عليه‌السلام در "شَكيم" و در سمت‌شرقي "بَيْتِ ايل" و در "حَبْلُ الرَّب" بنا كرده همه را اسم برده ولي از قربان‌گاه

"كعبــه" او اسمــي نبـــرده اســت.

3 ـ وقتي به نام "اسماعيل" مي‌رسند، طوري اين پيغمبر بزرگوار را وصف مي‌كنند و درباره آن جناب چيزهائي مي‌گويند كه قطعا نسبت به عادي‌ترين افراد مردم هم توهين و تحقير شمرده مي‌شود! مثلاً او را مردي وحشي و ناسازگار با مردم و مطرود پدر و خلاصه، جواني معرفي مي‌كنند كه از كمالات انساني جز مهارت در تيراندازي چيزي كسب نكرده است!

4 ـ تورات كنوني به خود ابراهيم عليه‌السلام نسبتي داده كه به هيچ وجه لايق مقام ارجمند نبوت و روح تقوي و جوانمردي نيست! و آن اين است كه مي‌گويد: ملكي صادق پادشاه "شاليم" كه خود كاهن خدا بودنان و شراب براي ابراهيم عليه‌السلام برد و او را بركت داد!

1 ـ تــورات در يـــك جـــــا ذكـــر مي‌كنــد:
ابـــراهيـــم بـــه دروغ بـــه فـرعـون مصر گفت: "ساره" خواهر من است و به خود ساره هم سفارش كرد كه اين دروغ را تـــأئيــد نمـايـد و بگـويـد: من خواهر ابراهيم هستم، تا بدين وسيله مــالي به دست آورد و از خطــر كشته شدن هم رهــائي يــابـد!
در جاي ديگـر نظيـر همين جـريـان را نسبت به ابراهيم عليه‌السلام در دربار "ابي مالك" پــادشــاه جـرار نقل مي‌كند.
2 ـ در جاي ديگر تورات اين طور ذكر مي‌كند:
ابراهيم پنهان‌كاري كرده و گفت: ساره خواهر من است، منظورش خواهر ديني بوده

است! در جاي ديگر گفته كه مقصود ابراهيم اين بود كه ساره خواهر پدري او و از مادر با او جداست !
حالا چگونه ابراهيم عليه‌السلام كه يكي از پيغمبران بزرگ و برگزيدگان اولواالعزم است با خواهر خود ازدواج كرده، جوابش را از خود تورات بايد مطالبه كرد ! ابراهيم اگر پيغمبر هم نبود و يك فرد عادي بود، چگونه حاضر مي‌شد ناموس خود را وسيله كسب روزي قرار دهد و يا او را به عنوان يكي از مستغلات استفاده كند؟ و به خاطر تحصيل پول حاضر شود كه فرعون و يـا ابـي مـالـك او را بـه عنـوان همسـري خود به خانه ببرد؟!
جالب اين كه قبل از ذكر اين مطلب، تورات قيد مي‌كند كه در آن ايام "ساره"پيره زن و زالـي عجـوز بـود! فـرعـون يـا ابـي مـالـك يـا هـر پـادشـاهـي ديگر كجا به چنين پيـره زالـي رغبـت مـي‌كنـد تـا چـه رسـد بـه اين كـه شيفتــه جمــال و زيبــائي او شــود؟!

تورات، نام فرزند ابراهيم را كه موضوع قرباني بود "اسحق" مي‌داند، در حالي كه ذبيح نام برده "اسماعيل" بوده نه "اسحق"!
مسئله نقل دادن هاجر به سرزمين "تِهامَة" كه همان سرزمين "مكه"است و بناكردن خانه كعبه در آن جا و تشريع احكام حج كه همه آن و مخصوصا طواف و سعي و قرباني آن حاكي از گرفتاري‌ها و محنت‌هاي هاجر و فرزندش در راه خداست، همه مؤيد اين امرند كه ذبيح نام‌برده اسماعيل بوده نه اسحق!
انجيل "بارنابا" هم يهود را به همين اشتباه ملامت كرده و در فصل چهل و چهارم (آيه 11 و 12) چنين گفته است:
(390) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
(خداوند با ابراهيم سخن گفت و فرمود: اسماعيل اولين فرزندت را بگير و از اين كوه بالا ببر و او را به عنوان قرباني و پيشكش ذبح كن! و اگر ذبيح ابراهيم اسحق بود انجيل او را يگانه و اولين فرزند ابراهيم نمي‌خواند، براي اين‌كه وقتي اسحق به دنيا آمد، اسماعيل كودكي هفت ساله بود.
"
قرآن كريم، كه از آيات آن به خوبي استفاده مي‌شود ذبيح ابراهيم عليه‌السلام فرزندش اسماعيل عليه‌السلام بوده نه اسحق عليه‌السلام ، بعد از ذكر داستان شكستن بت‌ها و در آتش افكندن ابراهيم و بيرون آمدنش به سلامت، چنين مي‌فرمايد:
«خواستند تا در حق او نيرنگي كنند و ما آنان را پست قرار داديم.
و گفت :
- من به سوي پروردگارم روانم كه او مرا هدايت خواهد كرد.
تناقض در ذكر فرزند ذبيح ابراهيم عليه‌السلام در تورات (391)
- خدايا!
مرا از فرزندان صالح عطا كن!
ما او را به پسري بردبار بشارت داديم،
چون به حد سعي رسيد با وي گفت:
- اي پسرك من! در خواب مي‌بينم كه تو را ذبح مي‌كنم !
...
وي از بندگان مؤمن ما بود.
و او را به اسحق كه پيغمبري از شايستگان بود نويد داديم.
و او را و اسحق را بركت داديم،
و از نژادشان نيكوكاراني به وجود آورديم،

و بدکاراني که هويدا ستم‌گر بر خويش بودند!» (98 تا 113 / صافات)
اگر کسي در اين آيات دقت کند چاره‌اي جز اين نخواهد ديد که اعتراف کند به اين که ذبيح همان کسي است که خداوند ابراهيم را در جمله:
«فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَليمٍ» (101 / صافات)
به ولادت او بشارت داده است.
و جمله «وَ بَشَّرْناهُ بِاِسْحقَ نَبِيّا مِنَ الصّالِحينَ،» (112 / صافات) بشارت ديگري است غير آن بشارت و مسئله ذبح و قرباني در مورد بشارت اولي ذکر شده است. و پس از قرباني کردن ابراهيم، مجددا بشارت به ولادت اسحق را حکايت مي‌کند.
و اين خود نظر صريح است به اين که قرباني ابراهيم اسماعيل بوده نه اسحق!
تناقض در ذکر فرزند ذبيح ابراهيم عليه‌السلام در تورات (393)
(الميزان، ج: 14 ص: 34).

تناقض تورات در سنّ اسماعيل

تورات تصريح دارد به اين كه اسماعيل چهارده سال قبل از اسحق به‌دنيا آمد. مي‌گويد:

"و چون به ساره استهزاء كرد ابراهيم او را با مادرش از خود طرد كرد و به وادي بي آب و علفي برد."

آن گاه داستان عطش هاجر و اسماعيل را و اين كه فرشته‌اي آب را به آن دو نشان داد، ذكر نموده است.

اين تناقض دارد با اين كه ضمن داستانش بيان مي‌كند:

"هاجر بچه خود را زير درختي انداخت تا جان دادنش را نبيند. "

از اين جمله و جملات ديگري كه تورات در بيان اين داستان دارد استفاده مي‌شود كه اسماعيل در آن وادي كودكي شيرخواره بوده است.

در روايات اسلامي نيز وارد شده كه آن جناب در آن ايام بچه‌اي شيرخواره بوده است.

(قسمت اول داستان و "استهزاء ساره" با قسمت دوم كه "بچه شيرخواره بوده است "كاملاً متناقض است.) (الميزان ج: 14 ص: 34)

بي اعتنائي و تناقض تورات در شأن اسماعيل (395)
برخلاف قرآن كريم كه كمال اعتناء را به داستان ابراهيم و دو فرزند بزرگوارش نموده، تورات اين داستان را با كمال بي‌اعتنائي نقل كرده است. تنها شرحي از اسحق كه پدر بني‌اسرائيل است بيان داشته و از اسماعيل جز به پاره‌اي از مطالب كه مايه توهين و تحقير آن حضرت است، يادي نكرده است. تازه همين مقدار هم كه ياد كرده خالي از تناقـض نيسـت.
يك بـار گفتـه:
"خــداونــد بـه ابـراهيــم خطــاب كـــرد كـــه
مــن نســل تــو را از اسحــق منشعـب مي‌كنم."
بار ديگر گفته:
(396) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
"خـــداونـــد بــه وي خطـــاب كـــرد كــــه
من نسل تو را از پشت اسماعيـل جـدا ساختـه
و بـه زودي او را امتـي بـزرگ قـرار مـي‌دهـم!"
جاي ديگر اسماعيل را انساني وحشي و ناسازگار با مردم و موجودي معرفي كرده كه مردم از او مي‌رميدند، انساني كه از كودكي نشو و نمايش در تيراندازي بوده و اهل خـانـه و پــدر و مــادر او را از خـود رانــده بــودنـد!!!
و بالاخره در جاي ديگر گفتــه:
"خــدا بـا اسمــاعيـل است." (1)
1- الميـزان ج : 14 ص : 34 .
بي اعتنائي و تناقض تورات در شأن اسماعيل (397)

اظهار نظر خاورشناسان درباره تاريخ ابـراهيم در قرآن

درباره تاريخ ابراهيم عليه‌السلام در قرآن، برخي از خاورشناسان اظهار نظرهائي كرده‌اند كه نشانه بي‌اطلاعي آن‌ها از قرآن بوده و مغالطه آن‌ها را جهت مخدوش كردن وحـي آسمـاني و انتساب آن به سياست پيـامبر گــرامي اسلام، كاملاً نشان مي‌دهد: در دائرةالمعارف اسلامي از "فنسنك" نقل كرده‌اند كه گفته:

"قرآن كريم در سوره‌هائي كه در مكه نازل شده متعرض خصوصيات ابراهيم و اسماعيل عليه‌السلام نشده و از آن دو مانند ساير انبياء عليه‌السلام به طور اجمال اسم برده است و همين قدر بيان كرده كه آن دو بزرگوار مانند ساير انبياء داراي دين توحيد بوده و مردم را بيم مي‌دادند و به سوي خدا دعوت مي‌كردند و اما بنا كردن كعبه و رفتن به ديدن اسماعيل و اين كه آن دو بزرگوار عرب را به دين فطرت

و ملت حنيف دعوت كرده‌اند، هيچ يك در اين‌گونه سوره‌ها وارد نشده است، ولكن در سوره‌هاي غير مكي از قبيل بقره و حج و امثال آن اين جزئيات ذكر شده و پيوند پدر و فرزندي ميان آن دو و پدر عرب بــودن و تشـريـع ديـن اسـلام و بناي كعبه به دست ايشان خاطـرنشـان شـده اسـت.

سرّ اين اختلاف اين است كه پيامبر اسلام تا چندي كه در مكه به سرمي‌برد با يهودي‌ها ميانه بدي نداشت، بلكه تا حدي هم به آن‌ها اعتماد داشت، ولكن وقتي به مدينه مهاجرت كرد و با دشمني شديد و ريشه‌دار يهود مواجه شد چاره‌اي جز اين نديد كه از غير يهود استمداد جويد و به كمك آنان خود را از شر يهود محفوظ بدارد. اين جا بود كه هوش سرشار خدادادي‌اش (؟) او را به اين نقشه راهنمائي كرد كه به منظور هم‌دست ساختن مشركين عرب، ابراهيم را كه بنيان‌گذار دين توحيد است "پدر عرب" بنامد و حتي شجره خود را بدو منتهي كند. و به همين منظور و براي نجات از شر مردم مكه كه بيش از هر مردم ديگري فكر او را به خود مشغول كرده بودند باني خانه مقدس آنان يعني

كعبـه را ابـراهيم نـاميد و از اين راه مردم آن شهر را هم با خود موافق نمود. "!!!

عدم مطالعه صحيح در قرآن و تاريخ و روايات، يا نيت‌هاي پليد خاورشناسان، آن‌ها را وادار به اين‌گونه اظهار نظرهاي كاملاً ناآگاهانه كرده است.

با اين نسبت‌هائي كه به كتاب عزيز خدا داده‌اند آبروئي براي خود باقي نگذاشته‌اند. براي اين كه قرآن كريم با شهرت جهاني كه دارد حقانيتش بر هيچ شرقي و غربي پوشيده نيست مگر كسي از معارف آن بي‌خبر باشد و بخواهد با نداشتن اهليت درباره چيزي قضاوت كند وگرنه هيچ دانشمند متدبري نيست كه قرآن را ديده باشد و آن را مشتمل بر كوچك‌ترين خلاف واقعي بداند. (يا آن كه وحي آسماني را انكار كند و آيات قرآني را به هوش سرشار پيامبر منتسب گرداند!!)
چه غربي و چه شرقي، همه اعتراف دارند كه قرآن نه با مشركين سازش كرده و نه
(400) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
با يهود و نصاري و نه با هيچ ملتي ديگر و در اين باب هيچ فرقي بين لحن سوره‌هاي مكي و مدني نيست و همه به يك لحن يهود ونصاري و مشركين را تخطئه كرده‌اند.
(البته، اين معنا هست كه آيات قرآن از آن جائي كه به تدريج و برحسب پيش آمدهاي مربوط به دعوت ديني نازل مي‌شده و ابتلاء رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله به يهوديان بعد از هجرت بوده است، قهرا تشديد علني عليه يهود هم در آيات نازل در آن ايام واقع شده است، هم‌چنان كه آيات راجع به احكامي كه موضوع آن در آن ايام پيش آمده، در همان ايام نازل شده است.)
اظهارنظرخاورشناسان‌درباره‌تاريخ‌ابراهيم‌درقرآن (401)

جـواب از مغالطه اول شرق شناسان

1 ـ اين كه گفته‌اند: داستان ساختن خانه كعبه و سركشي ابراهيم به اسماعيل و تشريع دين حنيف در سوره‌هاي مكي نيامده است، جوابش آيات سوره ابراهيم است كه در مكه نـازل شـده و در آن دعاي ابراهيم را حكايت كرده كه:
«وَ اِذْ قالَ اِبْراهيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَدا امِنا....» (126 / بقره)
نظير اين آيـات در سـوره صـافـات كـه آن نيـز مكـي اسـت و اشـاره به داستان ذبح اسمـاعيل عليه‌السلام دارد، آمده است.
2 ـ اما اين كه گفتند: محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله بدين وسيله خود را از شر يهودي‌هاي معاصرش حفظ كرد و شجره خود را متصل به يهوديت ابراهيم عليه‌السلام كرد، جوابش اين
(402) بنيانگذاري ملت‌حنيف، رسالت‌ومبارزات‌ابراهيم عليه‌السلام
اســت كــه در آيــه 67 سوره آل عمـران صـراحتا مي‌فرمايد:
«ابــراهيـم يهـودي نبـوده اسـت!»
«ما كانَ اِبْراهيمُ يَهُودِيّا وَ لا نَصْرانِيّا وَ لكِنْ كانَ حَنيفا مُسْلِما....» (67 / آل عمران)

اشكال ديگري كه درباره تاريخ ابراهيم عليه‌السلام به قرآن گرفته‌اند، اين است كه - ستاره‌پرستاني كه قرآن احتجاج ابراهيم عليه‌السلام را عليه الوهيت آن‌ها با جمله «فَلَمّا جَنَّ عَلَيْهِ،» (76 / انعام) متعرض شده، در شهر "حَرّان" كه ابراهيم از بابل يا اور به آن جا مهاجرت كرد، مي‌زيستند و لازمه اين معنا اين است كه بين احتجاج او عليه ستاره‌پرستان و احتجاجش عليه بت‌پرستان و بت‌شكستن و در آتش شدنش مدتي

طولاني فاصله شده باشد و حال آن كه از ظاهر آيات راجع به اين دو احتجاج برمي‌آيد كه اين دو احتجاج در عرض دو روزي واقع شده است كه اولين برخورد وي با پدرش بود.

جواب: اين اشكال در حقيقت اشكال به تفسير آيات است نه به اصل آيات قرآني و جوابش هم اين است كه اين حرف ناشي از غفلت و بي‌اطلاعي از تاريخ و هم‌چنين در دست نداشتن حساب صحيح است. براي اين كه اگر درست حساب مي‌كردند و مي‌فهميدند كه وقتي در يك شهر بزرگ از يك كشور، مذهبي مانند ستاره‌پرستي رايج باشد قهرا در گوشه و كنار آن كشور نيز از معتقدين به آن مذهب اشخاصي يافت مي‌شوند. چطور مي‌شود شهر "حَرّان" دربست ستاره‌پرست باشد و از اين ستاره‌پرستان در مركز مملكت يعني شهر بابل يا اور عده‌اي يافت نشوند؟!

بي‌اطلاعي اين خاورشناس از تاريخ از اين جهت است كه تاريخ ثابت كرده در شهر بابل مذهب ستاره‌پرستي مانند مذهب بت‌پرستي رايج بوده است و دارندگان آن مذهب نيز مانند معتقدين به اين كيش داراي معابد بسياري بوده‌اند و هر معبدي را به نام ستاره‌اي ساخته و مجسمه‌اي از آن ستاره را در آن معبد نصب كرده بودند. مخصوصا در تاريخ سرزمين بابل و حوالي آن اين معنا ثبت است كه ستاره‌پرستان در حدود سنه 3200قبل‌از ميلاد در اين‌سرزمين معبدي به‌نام " الهه شمس " و معبدي به‌نام " الهه قمر " بنـا كــرده‌انــد. در سنـگ‌هـائي هم كه باستان‌شناسان كشف كرده‌اند و در آن شريعت حمورابي حك شده، الهــه شمــس و الــه قمـر اسم برده شده است. زمان نـوشتن و حكاكي اين سنگ‌ها مقــارن ايــام زنــدگي ابـراهيـم عليه‌السلام اسـت.

در كتاب "آثارُ الباقيه" ابوريحان بيروني نيز آمده است كه يوذاسف مردم را به دين ستاره‌پرستي دعوت مي‌كرد و پادشاهان سلسله پيشداديان و بعضي

از كيانيان كه در بلخ به سر مي‌بردند، آفتاب و ماه و ستارگان را مي‌پرستيده‌اند تا اين كه زرتشت ظهور مي‌كند. (تفصيل اين مطالب در بحث از مذهب ستاره‌پرستي آمده است.) (1)

1- الميـزان ج : 14 ص : 48 .

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : -IR90-0180-0000-0000-0621-0609 53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹